

ضمن تشکر از رفیق ” پولاد “ (عضو گروه پیکار برای نجات مردم افغانستان - م.ل.م)
که مطلب ” نظام سرمایه داری “ را برایمان ارسال نمودند و با تاکید بر وحدت مبارزاتی
بین خلق های افغانستان و ایران بر علیه امپریالیسم ، جهت اطلاع بازدید کننده گان
سایت ، مبادرت به درج این مطلب می نمائیم.

نظام سرمایه داری بر استثمار وستم و غارت و تاراجگری خلقها و ملل استوار بوده؛ رکود و بحران اقتصادی سرمایه داری علاج ناپذیر است.

فهرست

- 1- پیدایش سرمایه داری
- 2- قانون انباشت کاپیتالیستی
- 3- انباشت بدوی سرمایه
- 4- نظام استعماری در دوره سرمایه داری غیر انحصاری
- 5- انقلابات بورژوائی و انقلاب صنعتی در اروپا
- 6- رشد و تکامل سرمایه داری در روسیه
- 7- پیدایش نظام سرمایه داری در ایالات متحده امریکا
- 8- سرمایه داری انحصاری یا امپریالیسم
- 9- تضاد های سرمایه داری
- 10- سرمایه داری انحصاری دولتی
- 11- بحرانهای اقتصادی سرمایه داری
- 12- بحران عمومی سرمایه داری
- 13- بحران اقتصادی امریکا (بزرگترین اقتصاد جهان)
- 14- اوضاع اقتصادی و اجتماعی امریکا
- 14- بحران اقتصادی جهانی و اقدامات کشورهای سرمایه داری برای مقابله با آن

پیدایش سرمایه داری:

صورت بندی اجتماعی- اقتصادی سرمایه داری یک مرحله از تکامل تاریخ بشر است که جانشین فئودالیسم می شود. پیدایش سرمایه داری از نظر تکامل جامعه بشری گامیست به جلو، و مرحله ای مترقی تر نسبت به فئودالیسم است. سرمایه داری آخرین نظام مبتنی بر استثمار است و بر اساس مالکیت خصوصی سرمایه داری بر وسایل تولید و بر استثمار وستم استوار است. تولید کالا بسیار قدیم تر از نظام سرمایه داری است و در جوامع پیش از سرمایه داری نیز وجود داشته است. اما در سرمایه داری تقریباً همه چیز شکل کالا بخود می گیرد و اصل خرید و فروش بر کلیه شئون اقتصادی حکومت می کند. اگر اقتصاد طبیعی بسته، وجه مشخصه فئودالیسم است، تولید کالائی گسترده و در اوج تکامل، وجه مشخصه سرمایه داری است. تولید کالائی ساده که در فرماسیون فئودالیسم نیز هست در مراحل آخرین دوران، یعنی به هنگام انحطاط و آغاز تلاشی- فئودالیسم، بتدریج بر پایه تولید سرمایه داری قرار می گیرد و در فرماسیون سرمایه داری تفوق پیدامی کند و همه گیر می شود و تمام رشته های تولید را در بر می گیرد. در جامعه سرمایه داری خود نیروی کار انسان به یک کالا بدل میگردد و این نکته مهمی است که در درک ماهیت سرمایه داری باید بدان توجه داشت. نه فقط اجناس ساخته شده به صورت کالای مورد مبادله و خرید و فروش قرار میگیرد، بلکه نیروی کار انسانی، خود بیک کالا بدل می شود و می تواند به بازار آید. در نظام سرمایه داری کارگر که صاحب نیروی کار است می تواند آنرا بفروشد. و سرمایه دار که بدان احتیاج دارد و میتواند از آن بهره برداری کند، آنرا می

خرد. تولید کالائی ساده پیشه و ران و دهقانان برپایه کارانفرادی تولیدکننده قرار دارد، درحالیکه تولید کالایی سرمایه داری بر مبنای استفاده از افراددیگراستوار است.

گردش کالا نقطه آغاز سرمایه است. از این روتولید کالائی، گردش کالا، و صورت تکامل یافته این یک، یعنی بازرگانی، همیشه زمینه های تاریخی هستند که سرمایه از آنها ظهور می کند. تاریخ جدید سرمایه به پیدایش تجارت مدرن جهان و بازار جهانی در قرن شانزدهم میلادی بازمی گردد. اگر تنها به اشکال اقتصادی که بوسیله گردش کالا ایجاد می گردد توجه کنیم، درمی یابیم که محصول نهائی آن پول است و پول نخستین شکلی است که سرمایه از آن ظاهر می گردد. از لحاظ تاریخی، بدون استثناء سرمایه برای اولین بار با ملک زمیندار به عنوان ثروت پولی مواجه می گردد، و همین طور با سرمایه تاجر و رباخوار، و حتی امروز هم تمام سرمایه های جدید، اولین بار به صورت پول به صحنه می آید، که این پول بایستی به وسیله پروسه های مشخص به سرمایه تبدیل گردد.

تکامل نیروهای مولده علت اصلی ظهور اقتصاد سرمایه داری در بطن نظام فئودالی بود. سطح نسبتاً عالی تولید کالائی، تراکم مبالغ عظیمی پول را در دست تجار، رباخواران و جز آن امکان پذیر ساخت. این یکی از شرایط تاریخی ظهور سرمایه بود. شرط دوم وجود انبوهی از افراد آزاد بود که بر اثر اجبار و سلب مالکیت به دست طبقه فئودال و بورژوازی نواخته از وسایل تولید و بنابراین از وسایل معاش محروم مانده بودند. این شرط مقدماتی جوهر تراکم ابتدائی سرمایه را تشکیل می دهند. این فراگرد را میتوان بطور مشخص در نمونه انگلستان در قرن شانزدهم و هفدهم جستجو نمود. نخستین مرحله تولید سرمایه داری در صنعت عبارت بود از کتوپراسیون ساده سرمایه داری. ظاهراً این همان دکان پیشه و ربود البته با مقیاسی بزرگتر. ولی عده زیادی از تولید کنندگان سابق اینک بصورت کارگران مزدور درآمد بودند. آنها دیگر نه برای خود بلکه برای سرمایه دار - که معمولاً یک تاجر، خریدار، رباخوار، یا استاد کار و ثروتمند بود - کار می کردند. مانوفکتور گام بعدی در تکامل تولید سرمایه داری بود. این همان کتوپراسیون - سرمایه داری - لیکن - مبتنی - بر تقسیم - کار بود - ولی - هنوز بر تکنیک - دستی - اتکاداشت مانوفاکتور بعداً در جهت دیگری نیز گسترش یافت. کار فرما وسایل و مواد اولیه ضروری را تهیه میکرد و کارگاه بزرگی بوجود می آورد که در آن کارگران مزدور در زیر سقف با هم کار می کردند. این شکل متمرکز زمینه مساعدی برای ظهور سرمایه داری فراهم کرد.

عوامل تراکم اولیه:

1- سلب مالکیت اجباری از دهقانان بمنزله یکی از عوامل تراکم اولیه سرمایه: این تغییرات در صنعت برای جامعه انگلستان بطور کلی واجد عواقب عظیمی نیز بود. صنعت بافندگی این کشور که با شتاب روبه توسعه بود به پشم و نیز به کارگران بیشتر نیاز داشت تا پیشه و ران مستقل. پرورش گوسفند بسیار سودمند افتاد. گله های بزرگ به چراگاه های پهناور نیاز داشتند ولی اکثریت مراتع تحت اشغال املاک دهقانی کوچک بود. در قرن شانزدهم زمین داران فئودال که رشته فعالیت آنها همواره پرورش گوسفند بود به اخراج دهقانان و تصاحب اراضی آنان آغاز کردند. این سلب مالکیت از دهقانان به مقیاسی وسیع صورت گرفت. نواحی عظیم به صورت صحرا درآمد، به قول - سرتوماس - مور دانشمند مشهور انگلیسی "گوسفندان انسان ها را خورند". دهقانان خانه خراب. که مایملک کوچک و عبارت بهتر وسایل معیشت خود را از دست داده بودند مجبور بودند به کارخانه های سرمایه داران به کار مزدوری اجیر شوند. حکومت فئودالی با تعقیب و آزار "آوارگان"، خانه خرابی دهقانان را پیش انداخت. سلب مالکیت اجباری دهقانان بمنزله یکی از عوامل تراکم ابتدائی سرمایه در هالند و فرانسه نیز صورت گرفت.

2- وام های دولتی: وام های دولتی یکی دیگر از عوامل مهم تراکم ابتدائی سرمایه بود. دولت فئودالی غالباً از رباخواران و تجار وام می گرفت و در برابر آن بهره هنگفتی می پرداخت. و این بویژه در فرانسه معمول بود. حمایت عامل دیگر تراکم ابتدائی سرمایه - از مشخصات ویژه دولت فئودالی بود. در فرانسه و سپس در انگلیس و هالند، حکومت ها به کالاهای وارده عوارض معتنا بهی می بستند و صدور مواد خام و خوار و بار را ممنوع ساخته و نیز به تجار و کارخانه داران کشور های خود شان کمک ها، پاداش و امتیازات دیگر اعطا می نمودند.

3- کشفیات جغرافیائی بزرگ و نخستین فتوحات استعماری: سلب مالکیت اجباری دهقانان همچون یکی از عوامل تراکم سرمایه بانیروهای حاضر و آماده ناشی از غارت اراضی تازه کشف شده و مستعمره توأم گشت. گسترش روابط پول - کالا اشتباهی زمین داران اروپائی را به انبوختن ثروت های بزرگ تحریک می کرد. فئودال ها و تجار اسپانیائی و پرتگالی، نخستین استعمارگران بودند. جستجو برای تحصیل طلا ماجراجویان پرتگالی را به ماورای دریای کشاند. در سال 1492 " کریستف کلمب" که اصلاً اهل جنوا (ایتالیا) بود و سپس به خدمت پادشاه اسپانیا درآمد بود به کشف امریکا نایل آمد. همه اراضی مکشوف بدست کلمب، مایملک امپراتور اسپانیا اعلام شد ولی کلمب نمی دانست که اوقاره جدیدی را کشف کرده است. در آغاز قرن شانزدهم فریدیناند ماژلان یکی از اشراف پرتگال نیز که در خدمت پادشاه اسپانیا بود مسیر جنوب غربی را از اروپا به خاور دور کشف کرد و بدین گونه ثابت

کرده اوقیانوس اطلس به اوقیانوس کبیر راه دارد. فاتحان اسپانیایی خزاین اقوام مغلوب امریکارا غارت کرده و فرهنگ بسیار تکامل یافته "آزتک" ها را در مکزیکو و "اینکا" ها را در پرو نابود ساختند و سپس به یاری سلاح برترومیسوین های کاتولیک بیشترین بخش امریکای مرکزی و جنوبی را به تصرف خویش درآوردند. غارت بیرحمانه مستعمرات نامنتظره ترین اثرات را بر اقتصاد اروپای غربی و بویژه- اسپانیا و پرتغال داشت طلا و نقره ای که از معادن امریکا به دست بردگان استخراج می شد بسیار ارزان تر از فلزی بود که بعنوان پول رایج در اروپا از آن استفاده می شد. نتیجه این پدیده افزایش فوق العاده قیمت لوازم حیاتی زندگی بود. گروه جدیدی از تجار هالندی و انگلیسی به دنبال اسپانیاییها و پرتغالی ها در جستجوی سرزمین های تازه روان شدند. بدین گونه هالندی ها نخستین کسانی بودند که در سال 1505 میلادی به ساحل قاره جدیدی (آسترالیا) گام نهادند (آسترالیا یعنی "سرزمین جنوبی"). فرانسه نیز به راه توسعه طلبی استعماری افتاده و نواحی وسیعی را در شمال و جنوب امریکا تسخیر کرد.

4- نقش استعمار در تراکم اولیه سرمایه: استعمارگر چه در عهد باستان نیز وجود داشته است، لیکن در دوران سرمایه داری، بویژه در دوره ای که نظام اجتماعی- اقتصادی سرمایه داری به آخرین مرحله تکاملی خود- امپریالیزم- وارد شد نشوونمایافت. استعمار محدود به دورانی تاریخی است و همراه با جهان سرمایه داری زوال می یابد. تاریخ استعمار به سه دوره تقسیم می شود: مرحله نخست مربوط به دوران تراکم سرمایه است. مرحله دوم با دوران سرمایه داری غیر انحصاری و مرحله سوم با دوران سرمایه داری انحصاری، امپریالیزم مطابقت دارد. در طی تراکم اولیه سرمایه، سرمایه استعماری قدرت های اروپائی به صورت تسخیر و غارت بسیاری از کشورها، بهره کشی- غیر انسانی- از اهالی- بومی- و برقراری- تجارت- انحصاری- تجار اروپائی- با ممالک آسیائی-، آفریقائی و امریکائی بروز نمود. نتیجه این سیاست جاری شدن سیلی از خزاین شگرف- طلا، نقره و سنگ های گرانبها به اروپا بود و این خود محرکی بود برای تکامل روابط پول- کالائی و تراکم مبالغ عظیمی پول در دست افراد گوناگون که زمینه اصلی تولید سرمایه داری را تشکیل می دهد.

در دوران ظهور سرمایه داری اسپانیا- پرتغال- امپراتوری- های- استعماری- بزرگی را تشکیل- دادند. فتوحات استعماری اسپانوی ها با غارت آشکار بومیان توأم بود. خزاین و نفایس شگرف از فرمانروای "اینکا" و فرمانروای "آزتک" ربوده شد. اسپانوی ها مقابر و معابد باستانی ویران شده این اقوام را حفاری نموده و آثار نفیس هنری را نابود ساخته و از آنجا طلا، نقره و سنگ های قیمتی به چنگ آوردند. مهاجمان بومیان را یا نابود ساخته و یا به بردگی گرفتند. و در املاک و مزارع بزرگ و معادن باجبریه شیوه برده و ارازانها کار می گرفتند. نتیجه این اشکال بهره کشی جان فرسا تقلیل شدید جمعیت بود. در طی حکومت اسپانوی ها نزدیک به 8 میلیون بومی جان خود را از دست دادند. از این رو استعمارگران مجبور شدند به شکار سپاهان آفریقائی برای کار در امریکا بپردازند.

پرتگالی ها نیز از توسل به هر شیوه بی رحمانه و غیر انسانی دست کمی از اسپانوی ها نداشتند. آنها کشتی های عرب، هندی و چینی را غارت و غرق می کردند. آنان از ایستگاه های تجارتی در هند و مستملکات جزیره ای خود به قبایل بومی هجوم برده و از طریق غارت ادویه جات و محصولات گرمسیری با ارزش آنها به ایشان خراج می بستند. تجار پرتگالی این اجناس را به قیمت بسیار گزاف در بازارهای اروپا می فروختند. و در ازای آن اشیای کم ارزش و ناچیز استعمارگران بهای بسیار هنگفتی را از بومیان مطالبه کرده و سودهای در حدود چند صد و حتی چند هزار درصد دریافت می کردند. این یک کلاه برداری رسوایش نبود. همه این عوامل استعمار اسپانیا و پرتغال (کشودن معادن طلا و نقره و غارت منابع مادی خلق های آفریقا و آسیا و امریکا، نابودی و برده سازی جمعیت بومی، برده ساختن سپاهان و دادوستد نابرابر) گوهر تراکم اولیه سرمایه را تشکیل می دهد. چنین بود طلوع عصر تولید سرمایه.

در قرن هفدهم هالند با تفوق بر اسپانیا و پرتغال به صورت یکی از بزرگترین امپراتوری های استعماری درآمد. فاتحان- تجار هالندی در اواخر قرن شانزدهم به آنجا رخنه کرده بودند. یک کمپنی هند شرقی در سال 1602 تشکیل شد (این کمپنی تا سال 1793 وجود داشت). کمپنی حق انحصاری تجارت اوقیانوس هند و اوقیانوس آرام را برای خود قایل- شده بود. تجار هالندی و مزدوران- آنها- خلق- اندونیزی- را به اسارت- خویش- در آورده- و ثروت- این کشور استوائی را یغماگرانه می ربودند. آنها جمعیت «زاید» (از نقطه نظر هالند) جزایر را نابود کرده و برای اینکه قیمت هارا بالا نگه دارند انبوهی از محصولات ارزشمند را می سوزاندند. در سال 1621 هالند برای اداره عملیات خود در قاره امریکا کمپنی هند غربی را بوجود آورد. در نیمه قرن هفدهم هالند پرتگالی ها را مجبور به خروج از بخش جنوبی آفریقا کرده و مستعمره خود "کیپ کلنی" را در این منطقه بوجود آورد. در سال 1656 هالند پرتگالی ها را از سیلان (سریلانکا) اخراج نمود. ولی از آنجای که هالند بیشتر کشوری تجارتی بود تا صنعتی و در رقابت شدید با انگلیس که کشوری صنعتی و پیشرفته بود درمی ماند. بویژه در جنگهای انگلو- هالند، انگلیس جای هالند را در امریکای شمالی گرفت. رقابت استعماری بین قدرت های اروپائی موجب گردید که انگلیس قدرت های

استعماری حریفان، اسپانیایی و پرتگالی را شکست داده و بدین گونه انگلیس به سرعت «فرمان روی امواج» گشت. انگلیس در دهه 1830 به تعقیب یک سیاست استعماری تجاوزکارانه مخصوص آغاز نمود. جنگ های استعماری انگلیس آشکارایمگرانه بود. هدف این جنگها خلع ید از رقبای و چانشین کردن خود در ستم به خلق های دیگر بود. فرانسه که روابط سرمایه داری در آن به سرعت در حال رشد بود رقیب اصلی انگلیس بشمار می رفت. در قرن هفدهم و هژدهم فرانسه امپراتوری استعماری خویش را باتصرف کانادا، هندوچین و بخشی از منطقه هند تشکیل داد. فرانسه نیز یک کمپنی هند شرقی، سنگال و کمپنی های دیگری بودجودآورده بود و با کمک آن به تسخیر مستعمرات می پرداخت.

کشف امریکا؛ دورزدن دماغه امیدنیک؛ دستیابی به بازارهای هند و چین؛ استعمار امریکا؛ و بالاخره تجارت با مستعمرات و افزایش وسایل تبادل ای کالاها که به تجارت و کشتی رانی و صنعت و در نتیجه به عناصر متری در جامعه ای پوسیده فنودالی چنان تحرکی بخشید که در تاریخ نظیر نداشت. تولید صنعتی تحت نظام اصناف دوران فنودالی، دیگر پاسخگوی تقاضای بازارهای جدید نبود. مارکس پیش از این در فقر فلسفه اشاره کرده بود که در این دوران (دوران مرکانتیلیزم) تقاضا در بازارهای مستعمرات به شدت افزایش یافت. تسلط بر بازارهای مستعمره و نیمه مستعمره، غارت منابع این کشورها و انتقال این ثروت ها به کشور «مادر» به علاوه افزایش عظیم تقاضا در اثر تسلط کشورهای استعمارگر بر بازارهای مستعمرات و نیمه مستعمرات، از منابع اصلی انباشت اولیه سرمایه و ایجاد تحرکی کم نظیر در صنایع کشورهای اروپائی (در درجه اول انگلستان) بود.

اگر کشف امریکا و سرازیر شدن طلا و نقره ای آن به اروپا که موجب کاهش مزدکارگران و تقلیل اجاره زمین شد و در نتیجه نرخ سود سرمایه های صنعتی را شدیداً افزایش داد به عوامل بالا اضافه کنیم، آنگاه میتوان دلایل وقوع انقلاب صنعتی را در انگلستان دریابیم. تحولات جدید به ناچار استادکاران کارگاه های صنعتی را کنار زد و طبقه ای متوسط صنعتی جای آنها را گرفت. تقسیم کار میان اصناف مختلف کم کم از میان رفت و در عوض تقسیم کار در سطح هر کارگاه بوجود آمد. با افزایش تصاعدی تقاضا کارگاه های صنعتی دیگر پاسخگو نبودند. صنایع جدید جای کارگاه های صنعتی را گرفت و ملیونرهای صنعتی جای تولید کنندگان کوچک و متوسط را، و به این سان بورژوازی مدرن پایه عرصه وجود گذاشت.

سرمایه داران انگلستان که از یکسودر وازه های دیگر کشورها را بازور ناوگان جنگی کشور خود می گشودند، از سوی دیگر سخت ترین قوانین را در جهت حمایت از صنایع داخلی این کشور به تصویب مجلس عوام می رساندند. زمین داری نوع انگلستان (وجود زمین داری بزرگ و اجاره آن به زارعین کوچکتر و در نتیجه انگیزه برای میکانیزه کردن و مدرنیزه کردن کشاورزی از سوی این زارعین) و نیز وجود رقابت در میان تولید کنندگان کوچک و متوسط، همه و همه، به پیشرفت صنایع و اختراعات و ابداعات جدید کمک کرد. پیشرفت علوم بویژه علم فزیک، گرچه عاملی کمک کننده برای پیشرفت صنعتی در انگلستان بود اما در صورت فقدان شرایط اجتماعی لازم نمی توانست کارساز باشد. فراموش نباید کرد که پیش از آن علوم فزیک و مکانیک و ریاضی در چند نقطه جهان پیشرفتهای عظیمی داشتند بی آنکه موجب یک انقلاب از نوع انگلستان شده باشد.

استعمارگران انگلیس برای تبدیل کشورهای متصرفی به ضمایم کشاورزی خود، خلقهای ممالک مستعمره را به خاک سیاه نشانده. در نتیجه جنگ با اسپانیایی ها، انگلیس ها مستملکات خود را در هند غربی (امریکا) گسترش داده و به فلوریدارخنه نمودند. در جنگ های بعدی در نیمه قرن هژدهم (جنگ بر سروراثت تاج و تخت اطیش) برای انگلستان مستملکات تازه ببار آورد. انگلیس مستعمره فرانسه در کانادا و مناطق جدیدی را متصرف شد. تصرف هند و اخراج فرانسه و رقبای دیگر از این کشورها بیشتر به توسط کمپنی هند شرقی انگلیس انجام گرفت که در سال 1600 تاسیس شده بود. فتح بنگال با غارت خزاین، اخذ غرامات و مالیات سنگین از کلیه اهالی کشور همراه بود. کمپنی انگلیسی با مجبور ساختن نسا جان هندی به کار بدون مزد برای انگلیس ها از کار برده و ارا آنها سودسرا بر بردند. در مزارع کشت تریاک کمپنی از کار اجباری دهقانان هندی بهره فراوان گرفت. در نتیجه سلطه انگلیس بر بنگال این کشور در سال (1770) گرفتار قحطی و حشتناکی شد که (7) ملیون نفر را به خاک هلاکت افکند. نمایندگان سرمایه داری جوان انگلیس در نواحی مختلف با بیرحمی همانندی اقدام نمودند. نیروی دریائی و ارتش انگلیس فعالیت های کمپنی مزبور را به زور اسلحه تضمین می نمود. یکی از «اشتغالات» عمده وحشیانه و غیر انسانی استعمارگران اروپائی تجارت برده بود. هالند در اندونیزی، زندان های مخفی و بیره در اختیار داشت که در آنها از کودکان ربوده شده نگهداری می شد تا به وقت بلوغ به بردگی فروخته شوند. افریقا به صورت انبار ذخیره شکار برده درآمد. بردگان افریقا بیشتر در امریکا فروخته می شدند.

تصرفات استعماری دوره تحت مطالعه در جریان تراکم اولیه سرمایه در مستعمرات اساساً از جریان تراکم اولیه در اروپا متمایز بود. اولاً: اینکه ارزش های به غارت برده شده بدست استعمارگران به مراکز کشورهای استعماری

صادر شده و در آنجا به صورت سرمایه درمی آمد. بدین گونه تشکیل امپراتوری های استعماری سیل سرمایه بزرگ را به اروپا جاری می ساختند. و در آنجا سرمایه در دست کمپنی های تجاری متمرکز میشد که آنرا تولید صنعتی بکار می انداختند. ثانیاً: تصرف اراضی دهقانان هندی بدست انگلیس، دهقانان اندونیزی بوسیله هالند و بومیان امریکائی و خلق های دیگر به دست اسپانوی ها تاحدی به پیدایش و رشد روابط سرمایه داری در کشور های زیر سلطه استعمار منجر شد. استعمارگران شیوه های قبیلله ای، برده داری و فئودالی بهره کشی را حفظ کرده و یک جنبه غارتگرانه نیز به آنها افزودند. بهره کشی یغماگرانه نه فقط غارت مستعمرات بلکه نابودی میلیون ها نفر را نیز در بر داشت. قحطی سال 1770 در بنگال که نتیجه سوء اداره انگلیس ها بود یک سوم جمعیت آن کشور را تلف کرد. به موجب مدارک لاس کازاس- چهره سیاسی و فرستاده مذهبی اسپانیائی- پورتوریکو و جامنیکا در زمان هجوم اسپانوی ها شش صد هزار جمعیت بومی داشت؛ 22 سال بعد این رقم به چهار صد هزار نفر تقلیل یافت. بومیان نواحی دیگر امریکای متصرفی بطور فاجعه آمیزی کاهش یافت. ثالثاً: در اکثر مستعمرات در طی دوران تراکم اولیه سرمایه کار مزدوری جانشین کار اعضای جماعت های آزاد روستائی، بردگان، سرفها شد و نیز دوران مزبور در این کشور ها با سیر قهقرائی اقتصادی قابل توجهی همراه بود. بارزترین نتیجه سیاست استعماری در دوره تراکم اولیه سرمایه عبارت از این بود که تجارت برده، نابودی کامل ملیت ها و قبایل، جنگ ها و کار اجباری سرف ها و بردگان بومی سبب تراکم شدید سرمایه در دست استعمارگران اروپائی گشت. نظام استعماری به رشد تجارت منجر شد و تضمینی برای ایجاد بازار برای کارخانه های جدید گردید. یکی دیگر از مهمترین نتایج دوره تراکم اولیه سرمایه کشفیات جغرافیائی بزرگ بود که نتیجه آن تشکیل یک بازار جهانی بود. در قرن هژدهم این بازار هنوز تشکیل نشده بود ولی وجود امپراتوری های استعماری به تشکیل آن کمک کرد. بهره کشی از مستعمرات محرکی بود برای رشد قدرت صنعتی دول سرمایه داری در حالیکه در خود مستعمرات مانع این رشد بود و در پاره ای موارد سطح تکامل نیروهای مولد و روابط اجتماعی رابه قهقرا برد. در طی دوره تراکم اولیه سرمایه برخی از بزرگترین دولت های آسیائی نظیر چین، ایران و امپراتوری ترکیه عثمانی نیز گرچه رسماً استقلال آنها محفوظ ماند لیکن آماج غارت و بهره کشی استعماری واقع شدند.

گرچه در زمان انقلاب کبیر بورژوائی فرانسه اشکال کهنه بهره کشی استعماری منسوخ گشت؛ لکن کلاه برداری محض، تجاوز علنی، تسلط انحصاری کمپنی های تجاری و داندوستد نابرابر- همه اشکال بهره کشی خاص سرمایه داری کم رشد دیگر نتایج مطلوب بدست نمی داد. با پایان دوره تراکم اولیه سرمایه کمپنی های تجاری انحصاری متعدد گرفتار رکود مالی و کسربودجه مزمن گشته و ورشکست شدند، از آن جمله بود کمپنی های فرانسوی و این پدیده در کمپنی های هالندی و انگلیسی نیز دیده شد. قیام های مداوم خلق ها و بردگان زیر سلطه قدرت های استعماری نیز ضرورت انتقال به شیوه های جدید بهره کشی از مستعمرات را بر استعمارگران تحمیل نمود.

قانون کلی انباشت کاپیتالیستی

1- ترکیب سرمایه و تغییرات آن در خلال پروسه انباشت:

ترکیب سرمایه در دو بعد معنا دارد: بعد ارزشی و بعد مادی. ترکیب سرمایه در بعد ارزشی عبارت است از نسبت تقسیم کل سرمایه به سرمایه ثابت، یا ارزش وسایل تولید، و سرمایه متغیر، ارزش نیروی کار، یعنی جمع کل دستمزدها. سرمایه در بعد مادی، یعنی از جنبه نقش عملی در پروسه تولید، بطور کلی به وسایل تولید و نیروی کارزنده تقسیم می شود. ترکیب نوع اول را ترکیب ارزشی سرمایه و ترکیب نوع دوم را ترکیب فنی سرمایه مینامند. بین این دو رابطه متقابل تنگاتنگی برقرار است. میکانیسم پروسه انباشت خود همراه با سرمایه خیل " فقرای زحمتکش" رانیز افزایش می دهد. این خیل فقرا همان کارگران مزدی اند که قوه کارشان را تبدیل به نیروی برای افزایش قدرت افزائی سرمایه می کنند که باین ترتیب رشد میابد، و از این طریق وابستگی خود به محصول کار خویش را، که در هیئت سرمایه دار تجسم می یابد، لاجرم جاویدانه میسازند. بین سرمایه های انفرادی متعدد که در شاخه خاصی از تولید بکار می افتد ترکیب های کم و بیش متفاوتی اند. میانگین این ترکیب های انفرادی، ترکیب کل سرمایه ای بکار رفته در رشته ای تولیدی مزبور را بدست میدهد. سرانجام میانگین مجموع ترکیبات متوسط در همه شاخه های تولید، ترکیب سرمایه یک کشور را بدست می دهد. رشد جزء متغیر سرمایه یعنی جزئی که صرف خرید نیروی کار میشود، در رشد سرمایه مستتر است. همواره بخشی از ارزش اضافه ای که تبدیل به سرمایه می شود باید به سرمایه متغیر افزود، یابه صندوق کار افزوده، تبدیل شود.

اگر فرض کنیم که ترکیب سرمایه ثابت بماند، یعنی مقدار معین وسایل تولید برای آنکه بحرکت درآید، همچنان بهمان مقدار نیروی کار سابق نیاز داشته باشد، آنگاه با فرض ثابت ماندن سایر عوامل، روشن است که تقاضای کار و هم برای صندوق تأمین معاش کارگران به همان نسبت و با همان شتاب رشد سرمایه رشد میکنند. از آنجا که سرمایه

هرسال پایی افزایش سرمایه در حال کار افزایش می یابد، و بالاخره از آنجا که در صورت وجود شرایطی که عطش ثروت اندوزی را بنحو خاصی تحریک کنند (شرایطی مانند گشایش بازارهای جدید و سرمایه گذاری که در نتیجه پیدایش نیازهای جدید اجتماعی پدیدمی آیند) مقیاس انباشت میتواند صرفاً بر اثر ایجاد تغییری در نسبت تقسیم ارزش اضافه، یا محصول اضافه، به سرمایه ای {افزوده} و درآمد، دفعتاً گسترش یابد. به همه این دلایل، نیازهای سرمایه در حال انباشت می تواند از رشد نیروی کار، یعنی افزایش تعداد کارگران، فراتر رود.

قلمرو استثمار و سلطه سرمایه بارشدابعاد آن و افزایش تعداد انسان های تحت فرمانش صرفاً گسترش بیشتری می یابد. بدین ترتیب بخش بزرگتری از محصول اضافه خود کارگران که همواره در حال افزایش و مدام در حال تبدیل شدن به سرمایه افزوده است بصورت وسیله پرداخت به آنها باز میگردد. قانون تولید کاپیتالیستی که در واقع در پس «قانون طبیعی جمعیت» ادعائی نهفته است رامیتوان بسادگی در این تبیین خلاصه کرد: نسبت میان سرمایه، انباشت و نرخ دستمزدها چیزی نیست مگر نسبت میان کاربیمزدی که تبدیل به سرمایه می شود و کاربامزد افزون تری که برای حرکت درآوردن این سرمایه افزون تر لازم است. لذا این نسبت بهیچوجه نسبتی میان دو کمیت مستقل از یکدیگر یعنی مقدار سرمایه در یکسو و تعداد جمعیت کارگران در سوی دیگر نیست، بلکه در پایه ای ترین سطح، نسبتی است میان کاربامزد و بیمزد یک جمعیت کارگری. اگر مقدار کاربی مزدی که طبقه کارگر بدست می دهد و طبقه سرمایه دار انباشت می کند باچنان سرعتی افزایش یابد که تبدیلی به سرمایه مستلزم مقدار فوق العاده بیشتری کاربامزد باشد آنگاه دستمزدها بالا می رود و فرض ثابت ماندن سایر عوامل، کاربیمزد بطور نسبی تنزل می کند.

قانون انباشت کاپیتالیستی که اقتصاددانان آنرا در لفافه یک قانون طبیعی واهی بنام «قانون طبیعی جمعیت» می پیچند و باین کار حالتی رمز و راز آلود به آن می دهند، در واقع چیزی جز تبیین این وضع که: میکانیزم انباشت خود، ماهیتاً امکان تنزل درجه استثمار کار و ترقی قیمت کار تا آن حد که باز تولید مداوم رابطه سرمایه در مقیاس هر چه فزاینده تر را بطور جدی به مخاطره اندازد، بکلی منتفی می سازد. و در شیوه تولیدی که در آن کارگر برای این وجود دارد که نیاز ارزش های موجود به ارزش افزائی را برآورده سازد. بجای آنکه برعکس ثروت مادی در خدمت نیاز کارگر به رشد و شکوفائی استعداد هایش باشد. وضع در حقیقت جز این نمیتواند باشد. " انسان همانطور که در عالم مذهب تحت سلطه آفریده های مغز خود قرار دارد، در شیوه تولید سرمایه داری تحت حاکمیت محصولات دست خود بسر میرد."

2- کاهش نسبی جزء متغیر سرمایه در جریان انباشت و گردهم آئی همگام آن (جزء متغیر سرمایه با پیشرفت روند انباشت و تراکم سرمایه ای که با این همراه است، بطور نسبی تنزل می کند):

انباشت سرمایه، پس از آنکه پایه های کلی نظام سرمایه داری بطور قطع تثبیت شد، در روند پیشرفت خود به نقطه ای می رسد که در آن رشد بارآوری کار اجتماعی تبدیل به نیرومندترین اهرم انباشت می شود. آدم سمیت می گوید: "همان عاملی که موجب بالا رفتن مزدکاری می شود، یعنی افزایش سرمایه، قدرت تولیدی آنرا نیز افزایش می دهد و از این طریق موجب می شود که مقدار کمتری کار مقدار بیشتری محصول تولید کند". قطع نظر از شرایط طبیعی مانند حاصل خیزی خاک و غیره، و قطع نظر از مهارت تولید کنندگان مستقل و جدا از هم- مهارتی که خود را نه بطور کمی و در حجم محصولات آنان بلکه بطور کیفی و در درجه بارآوری کار اجتماعی در مقدار نسبی وسایل تولید نمود میابد که کارگری مدت معین و با فشار کمی کار معین تبدیل به محصول می کند. حجم وسایل تولیدی که کارگران این عمل را انجام میدهد با بالا رفتن بارآوری کار افزایش می یابد. اما این وسایل تولید در این زمینه دونقش متفاوت دارند، افزایش برخی نتیجه تقسیم کار در مانوفکتور و در نتیجه از ماشین آلات در صنعت بزرگ اینست که کارگر در مدت زمان واحد مقدار بیشتری مواد خام را بصورت محصول درمی آورد، و از همین طریق مقدار بیشتری مواد خام و مواد کمکی وارد پروسه کاری می شود. این افزایش وسایل تولید نتیجه افزایش بارآوری کار است. در مقابل، مجموعه ماشین آلات، حیوانات بارکش، کودشیمیائی، لوله کشی فاضل آب و مانند اینها شرط افزایش بارآوری کاراند. وسایل تولیدی که در قالب ساختمانها، کوره ها، وسایل حمل و نقل و غیره تجسم یافته اند، نیز همین حالت را دارند. اما رشد وسایل تولید نسبت به کاری که بخود جذب میکنند، خواه بمنزله شرط و خواه بمنزله نتیجه، نمایانگر افزایش بارآوری کار است. حاصل آنکه افزایش بارآوری کار نمود خود را در تنزل حجم قوه کار نسبت به حجم وسایل تولید که بوسیله آن بحرکت درمی آید بعبارت دیگر در کاهش عامل ذهنی پروسه کار نسبت به عامل عینی آن باز می یابد.

مارکس می گوید: اگر درجه معینی از انباشت سرمایه پیش شرط ضروری تکوین شیوه تولید مشخصاً کاپیتالیستی است، این شیوه تولید نیز بنوبه خود، و متقابلاً موجب انباشت شتاب گیرنده سرمایه می شود. بدین ترتیب با انباشت سرمایه شیوه تولید مشخصاً سرمایه داری توسعه می یابد و با توسعه شیوه تولید مشخصاً سرمایه داری، انباشت سرمایه. این دو عامل اقتصادی با تأثیر متقابل تشدید کننده که به یکدیگر می گذارند موجب تغییر ترکیب فنی سرمایه

می شوند، بگونه ای که جزء متغیر آن در مقایسه با جزء ثابتش مداوم کوچکتر کوچکتری شود. هر سرمایه ای عبارت است از تراکم مقداری کم و بیش، از وسایل تولید در دست یک سرمایه دار بعلاوه، و متناسب با آن، فرمان روائی بر لشکری، کوچک یا بزرگ از کارگران. هر انباشت سرمایه وسیله ای می شود برای انباشت جدید بعد از خود. افزایش، انباشت، موجب، تراکم، هر چه بیشتر حجم، ثروتی، که بصورت، سرمایه، کاری، کند، درست، سرمایه دار انفرادی، و به این وسیله پایه تولید در مقیاس کلان را گسترش و روشهای مشخصاً کاپیتالیستی تولید را تکامل می بخشد. رشد سرمایه اجتماعی از طریق رشد سرمایه های انفرادی متعدد صورت می پذیرد. سرمایه های انفرادی و به همراه آنها تراکم وسایل تولید، با فرض ثابت بودن سایر عوامل، به نسبت سهم این سرمایه ها در کل سرمایه اجتماعی رشد می کند. در همان حال جویبارهای از سرمایه های اصلی اولیه جدا می شوند و بمنزله سرمایه جدید و مستقل بکاری افتند. گذشته از سایر عوامل، عامل تقسیم دارائی در خانواده های سرمایه دار نقش بزرگی در زمینه اخیر ایفا می کند. لذا بارشد انباشت سرمایه تعداد سرمایه داران انفرادی {یا افراد سرمایه دار} نیز کم یابیش افزایش می یابد. این نوع تراکم سرمایه که خود زائیده مستقیم انباشت یادرواقع عین آنست، دوهدف مشخص دارد. اول آنکه، با فرض ثابت بودن سایر عوامل، حدود تراکم فزاینده وسایل تولید در دست افراد سرمایه دار، بستگی به درجه افزایش ثروت اجتماعی دارد. و دوم اینکه، هر بخش از سرمایه اجتماعی که مقیم هر حوزه خاص تولید است میان سرمایه داران متعدد که بصورت تولید کنندگان مستقل و رقیب در مقابل هم صف آرایی کرده اند، تقسیم شده است. بنابراین نه تنها انباشت سرمایه و تراکم همراه آن که در نقاط متعدد پراکنده است بلکه تشکیل سرمایه های جدید و تقسیم و باز تقسیم سرمایه های قدیم مانعی در راه رشد هر سرمایه ای در حال کار ایجادمی کند. بدین ترتیب انباشت خود را از یکسو بصورت افزایش تراکم وسایل تولید و افزایش فرمانروائی بر کار نشان می دهد، و از سوی دیگر نیروی دافعه ای که سرمایه های انفرادی متعدد بر یکدیگر وارد می کنند.

3- تولید فزاینده اضافه جمعیت نسبی یا ارتش احتیاط صنعتی:

انباشت، سرمایه، که در ابتدا فقط مانند، توسعه، ای، کمی، سرمایه، بنظر می، رسیده، چنانکه، دیدیم، بصورت تغییر مستمر کیفی در ترکیب سرمایه و در افزایش دایمی جزء ثابت آن بزیان جزء متغیرش انجام میگردد. شیوه ای خاص تولید سرمایه داری و ترقی بارآوری که با آن تطبیق می کند و موجب تغییر در ترکیب آلی سرمایه (مارکس میگوید: من ترکیب ارزشی سرمایه را، تا آنجا که وابسته به ترکیب فنی و منعکس کننده ای تغییرات آنست، ترکیب آلی سرمایه میخوانم) میگردد، تنها با پیشرفت انباشت یا رشد ثروت اجتماعی همگام نیستند. آنها بمراتب سریعتر پیش می روند، زیرا انباشت ساده یا توسعه مطلق سرمایه کل با تمرکز عوامل منفرد آن همراه است و تحول فنی سرمایه ای فرعی با تحول فنی سرمایه اصلی قرین است. پس با پیشرفت نسبت سرمایه ای ثابت ب سرمایه ای متغیر دیگرگون می شود. فرضاً اگر نسبت مزبور در ابتدا 1:1 بود، سپس به 1:2، 1:3، 1:4، 1:5، 1:7 و غیره مبدل می گردد، بنحویکه با افزایش سرمایه بجای آنکه 2/1 ارزش کل آن تبدیل به نیروی کار گردد تدریجاً فقط 3/1، 5/1، 6/1، 8/1 آن و غیره صرف نیروی کاری شود و بعکس 3/2، 4/3، 5/4، 6/5، 8/7، و غیره مبدل به وسایل تولید میگردد. نظر باینکه تقاضای کار بسته به میزان سرمایه ای کل نیست بلکه وابسته به جزء متغیر آنست، لذا برخلاف آنچه سابقاً فرض کرده بودیم که تقاضای کار متناسباً بارشد سرمایه کل ترقی میکند، میگوئیم که این تقاضا بانمو سرمایه مذکور تدریجاً تنزل می نماید. تقاضای کار، در رابطه ای بامقدار سرمایه کل، بطور نسبی و یاتصاعدی پرشتاب تر از افزایش مقدار مزبور، تنزل می کند. البته بارشد سرمایه کل، جزء متغیر آن، بانیروی کاری که سرمایه در خود فرومی برد، نیز افزایش می یابد، ولی در نسبتی که دایماً در حال نزول است. فواصل بینابینی، که طی آن انباشت، بمنابۀ توسعه ای ساده تولید بر پایه ای فنی مفروض تأثیر می کند، رفته رفته کوتاه تر میگردد. نه تنها برای جذب تعداد مشخصی کارگزار اضافی لازمست که شتاب انباشت سرمایه کل باتصاعدی فزاینده انجام پذیرد، بلکه، نظریه دیگرگون- شدن- پیوسته- ای- سرمایه- قدیم-، این- ضرورت- حتی- در مورد نگهداری- عدم- ای- مشغول بکار نیز بوجود می آید. این انباشت فزاینده و تمرکز، بنوبه ای خود منشأ تغییر جدیدی در ترکیب سرمایه می گردند، یعنی موجب آن میشوند که یکبار دیگر جزء متغیر سرمایه نسبت به جزء ثابت آن دستخوش کاهش شتابنده ای گردد. از سوی دیگر این کاهش نسبی جزء متغیر سرمایه، که در اثر رشد سرمایه ای کل به شتاب آمده، ولی سریعتر از رشد خود سرمایه شتابان است، معکوساً چنین مینماید که گویا افزایش مطلق جمعیت کارگری همواره سریعتر از رشد سرمایه ای متغیر یا وسایل اشتغال جمعیت مزبور انجام میگردد. در حقیقت انباشت سرمایه داری به نسبت توانائی و عرض و طول خویش دایماً یک اضافه جمعیت کارگری یا جمعیت کارگری زایدی را بوجود میآورد، که جنبه نسبی دارد، یعنی متجاوز از میزان نیاز مندیهای متوسط سرمایه است.

چنانچه کل سرمایه اجتماعی را مورد توجه قرار دهیم، دیده می شود که پروسه انباشت سرمایه ای مزبور گاه باعث تغییرات ادواری می شود و گاه مدارج آن پروسه در عین حال بین محیط های تولیدی مختلف سرشکن میگردد.

دربری از محیط های تولیدی، صرفاً در اثر تمرکز، تغییراتی در ترکیب سرمایه روی می دهد بدون آنکه مقدار مطلق آن افزایش یافته باشد. دربرخی دیگر رشد مطلق سرمایه وابسته است به کاهش مطلق جزء متغیر آن یا نیروی کاری که بوسیله ای آن جذب می شود. در بعضی دیگر از محیط های تولیدی، گاه سرمایه بر پایه ای وضع فنی مشخص به رشد خویش ادامه میدهد و به نسبت رشد خود نیروهای کار اضافی جلب میکند، گاه نیز تغییرات آلی رخ میدهد و جزء متغیر سرمایه منقبض می شود. در کلیه محیط های تولیدی، رشد جزء متغیر سرمایه و بالنتیجه مسئله ای تعداد کارگران مشغول همواره بانوسانان شدید و تولید موقت اضافه جمعیت بستگی دارد، خواه این اضافه جمعیت شکل چشمگیر دفع کارگران مشغول بخود بگیرد، خواه بصورت غیر بارزتری درآید، که تأثیرش کمتر از حالت اول نیست، یعنی در جذب اضافه جمعیت کارگری بوسیله ای مجاری عادی، دشواری پدید شود. بامقدار سرمایه ای اجتماعی وارد در کار و درجه رشد آن، با گسترش دامنه تولید و توده کارگرانی که بحرکت درآمده اند، باترقی بارآوری کار آنها، و با فوران نیرومندتر و کاملتر همه سرچشمه های ثروت، مقیاسی نیز که در آن جذب بیشتر کارگران بوسیله سرمایه بادفع بیشتر آنها بستگی دارد، گسترده ترمی شود، سرعت تغییرات در ترکیب آلی سرمایه و در صورت فنی آن افزایش می یابد و دامنه ای آن محیط های از تولید که تغییرات مزبور در آنها، گاه همزمان و گاه متناوباً راه پیدا میکند، منبسط میگردد. بنابراین جمعیت کارگری با انباشت سرمایه ای که خود موجود است، مستمراً وسایل تولید زاید ساختن نسبی خویش را فراهم می سازد.

مارکس چنین می گوید: "همچنانکه در واقع همه ای شیوه های تولید تاریخی دارای قوانین جمعیت مخصوص خوداند و از لحاظ تاریخی معتبراند، این نیز قانون جمعیت خاص شیوه ای تولید سرمایه داریست. آن قانون جمعیتی که مجرد و مطلق باشد فقط برای نباتات و حیوانات وجود دارد، آنهم هنگامیکه انسان تاریخیاً به آن دست نیافته است. اما اگر وجود جمعیت زائد کارگری نتیجه ای انباشت یا توسعه ثروت بر اساس سرمایه داریست، بالعکس همین اضافه جمعیت بنوبه خود اهرمی برای انباشت سرمایه داری میگردد، و حتی بیکی از شرایط وجودی شیوه ای تولید سرمایه داری مبدل می شود. اضافه جمعیت مزبور ارتش احتیاط صنعتی آماده بخدمتی بوجود میآورد، که چنان کامل و مطلق به سرمایه تعلق دارد که گوئی وی آنرا با مخارج شخصی خود پرورده است. وی برای تأمین احتیاجات متغیر ارزش افزائی سرمایه، مصالح انسانی همواره آماده ای را ایجاد می کند، که مستقل از حدود حقیقی افزایش جمعیت است. با انباشت و ترقی بارآوری کار که همراه آنست نیروی انبساط سرمایه ناگهان رشد می کند. این نه تنها از آن جهت است که قابلیت انعطاف سرمایه وارد در کار و ثروت مطلق، که سرمایه فقط جزء انعطاف پذیری از آن بشمار می آید، رشد می کند، و نیز نه تنها بدان سبب که اعتبارات به تبعیت از هر انگیزه ای ویژه، بایک چشم بهمزدن بخش فوق العاده ای از این ثروت را، بصورت سرمایه ای الحاقی، در اختیار تولید قرار میدهند. بلکه بدین جهت. نیز هست. که شرایط فنی خودپروسه ای تولید از قبیل ماشین آلات، وسایل نقلیه و غیره، امکان تبدیل سریعتر اضافه محصول را بوسایل تولید اضافی بمقیاس وسیعی فراهم میسازد. توده ای ثروت اجتماعی، که با پیشرفت انباشت لبریز شده و قابل تبدیل به سرمایه الحاقی است، دیوانه وار بسوی سرشته های قدیمی تولید، که بازارشان ناگهان وسیع میگردد، سرازیر می شود و با بطرف رشته های تازه گشوده ای، از قبیل راه آهن و غیره که احتیاجات شان ناشی از توسعه ای شعب قدیم است، هجوم میکند. در تمام این قبیل موارد لازم نیست، که ناگهان وبدون آنکه وقفه ای در میزان تولید حاصل گردد، توده های بزرگ انسانی به محیط های دیگر تولید و نقطه های حساس ریخته شوند. اضافه جمعیت، این توده های لازم انسانی را تحویل میدهد. جریان خصلت نمای زندگی صنعت جدید، که شکل دوره ساله ای بخود می گیرد که بانوسانات کوچک قطع میگردد و از مراحل فعالیت متوسط، تولید پر رونق، بحران ورکود می گذرد، بر پایه تشکیل دایمی ارتش احتیاط صنعتی یا اضافه جمعیت، بر اساس جذب کمابیش زیاد و تجدید آن قرار دارد. تبدلات دور صنعتی بنوبه ای خود موجب فراخواندن اضافه جمعیت میگردد و بصورت عوامل نیرومند تجدید آن در میآیند.

این جریان زندگی خاص نعمت جدید است و در هیچیک از ادوار پیشین بشریت مشاهده نمی شود، حتی دوران کودکی تولید سرمایه داری نیز غیر ممکن بود. ترکیب سرمایه فقط بصورت تدریجی تغییر میافت. بنابراین انباشت سرمایه نیز با ترقی متناسب تقاضای کار کاملاً انطباق پیدا میکرد. آهسته آهسته، مانند پیشرفت انباشت نسبت بدوران جدید، سرمایه با حدود طبیعی جمعیت کارگری استثمار پذیر تصادم یافت، یعنی بامر زهای که فقط بوسایل قهرآمیز امکان هموار شدن داشت. گسترش ناگهانی و نامنظم مقیاس تولید مستلزم فروکش ناگهانی آنست. فروکش بنوبه خود گسترش پیش می آورد ولی گسترش بدون وجود مصالح انسانی تحت اختیار، بدون آنکه تعداد کارگران، مستقل از رشد مطلق جمعیت کارگری افزایش یابد، امکان پذیر نیست. افزایش مذکور بوسیله ای پرورده ساده ای که طی آن بخشی از کارگران دایماً «آزاد میگرددند» بوسیله ای اسلوب های که عده ای کارگر مشغول، در نسبت با افزایش تولید کاهش می پذیرد، ایجاد میشود. بنابراین شکل تام حرکت جدید از تبدیل دایمی بخشی از جمعیت کارگری بصورت

افراد غیر شاغل یا نیمه شاغل ناشی می‌گردد. سطحی بودن اقتصاد سیاسی(*) از جمله در این نکته معلوم می‌شود که وی گسترش و فروکش اعتبارات را، که فقط علامتی از تغییر در مراحل دور صنعتی است، بمنزله علت آن تلقی میکند. همچنانکه اجرام سماوی- آنگاه که حرکت مشخصی- یافتند- پیوسته همان- حرکت- را- تکرار می- کنند، تولید اجتماعی نیز مجرد اینکه بحرکت متناوب گسترش و فروکش در افتاد بتکرار آنرا ادامه میدهد. آنچه معلول است بنوبه ای خود علت میشود و تطورات مجموع پروسه، که پیوسته شرایط خاص خویش را از نوب وجود می‌آوردند، شکل ادواری بخود می‌گیرند. آنگاه که این شکل ادواری پابرجا شد و تحکیم یافت، اقتصاد سیاسی نیز خود درمیابد که یک جمعیت نسبتاً زاید، یعنی زائد در رابطه با احتیاجات ارزش افزائی متوسط سرمایه، شرط حیاتی صنعت جدید است.

(*) مقصود مصنف اقتصاد بورژوازی زمان خویش است. در کتاب سرمایه هر جا بصورت انتقادی از اقتصاد سیاسی یا علم اقتصاد صحبت می‌شود غرض اقتصاد جاری و عامیانه است. هرگاه اقتصاد کلاسیک مراد باشد اقتصاد یون یا اقتصاد دانان کلاسیک تصریح می‌گردد).

تولید سرمایه داری بهیچوجه نمی‌تواند به آن مقدار نیروی کاری که رشد طبیعی جمعیت در اختیارش قرار میدهد قناعت کند. تولید مزبور برای آزادی دست و بال خویش نیازمند یک سپاه احتیاط صنعتی است که مستغنی از این حدود طبیعی باشد. هرچه تعداد کارگرتحت فرمان سرمایه یکسان بماند و یا حتی کاهش پذیرد، معذالک ممکن است سرمایه ای متغیر رشد کند و این در صورتی است که کارگر بالانفرد کار بیشتری تحویل دهد و در نتیجه دستمزدش باوجود یکسان ماندن بهای کار و یا حتی تنزل آن، افزایش یابد، بشرط آنکه این تنزل آهسته تراز ترقی حجم کار انجام پذیرد. در چنین حالتی رشد سرمایه ای متغیر نمودار کار بیشتر است نه نشان دهنده ای اشتغال تعداد بیشتری کارگر. علاقه ای مطلق هر سرمایه دار بر این است که مقدار مشخصی کار از تعداد کمتری کارگر بیرون کشد بجای آنکه بهمان قیمت یا حتی ارز آنرا از آنرا از تعداد بزرگتری کارگر درآورد. در مورد اخیر مخارجی که از بابت سرمایه ای ثابت صرف میشود نسبت به حجم کاری که بجزریان افتاده است افزایش میابد ولی در حالت اول این افزایش بمراتب آهسته تر است. هر قدر مقیاس- تولید- بزرگتر باشد- این- جهت- قاطعیت- بیشتری- بدست- میآورد- وزن- و تأثیر جهت مزبور بانباشت سرمایه بالا می‌رود.

سابقاً دیدیم که تکامل شیوه تولید سرمایه داری و نیروی بارآور کار- که در عین حال هم علت است و هم معلول انباشت است- سرمایه دار را قادر میکند که بوسیله ای استثمار گسترده تر و یا فشرده تر نیروهای انفرادی کار، باهمان مبلغ سرمایه متغیر کار بیشتری بانجام رساند. سپس دیدیم که وی باهمان سرمایه- ارزش، نیروهای کار بیشتری خریداری میکند، در حالیکه تدریجاً کارگران ماهر را بوسیله کارگران بی مهارت، آموزندگان را بوسیله نارسان، مردان را بوسیله زنان، نیروی کار بزرگسالان را بوسیله ای کار جوانان یا کودکان، بیرون میراند. بنابراین در جریان انباشت، از طرفی سرمایه ای متغیر بزرگتر، کار بیشتری روان میسازد بدون آنکه کارگر بیشتری استخدام نماید، از سوی دیگر سرمایه متغیری که دارای همان مقدار است با نیروی کاری بهمان حجم کار بیشتری راه می‌اندازد و سرانجام بابت نیروی کار مرغوب تر نیروهای کار پست تر بیشتری استخدام میکند.

پس تولید اضافه جمعیت نسبی یا مرخص ساختن کارگران باز هم سریعتر از تحول فنی پروسه تولید، که خود با ترقی انباشت بشتاب آمده است، پیش میرود و نیز سرعت آن بیش از گاهشی است که متناسباً در جزء متغیر سرمایه نسبت به جزء ثابت حاصل می‌گردد. در حالیکه هر قدر وسعت دامنه و نیروی تأثیر وسایل تولید افزایش می‌یابد درجه ای وسیله اشتغال بودن آنها برای کارگر کمتر می‌شود، خود این نسبت نیز از نودستخوش تغییر می‌گردد زیرا سرمایه بر حسب رشد نیروی بارآور کار توقعش را از کار سریعتر از تقاضای استخدام کارگر بالایی برد. کاری اندازه ای بخش شاغل طبقه کارگر، صفوف ذخیره را متورم میسازد، در حالیکه بالعکس فشار فزاینده ای که این بخش اخیر بوسیله ای رقابت خویش به بخش نخست وارد می‌کند آنرا بکار طاقت فرسای بخش دیگر و بالعکس، وسیله ای توانگر شدن افرادی سرمایه داران می‌گردد و در عین حال تولید سپاه صنعتی ذخیره را بمقیاسی که بایشرفت انباشت اجتماعی متناسب است تسریع می‌کند.

بطور کلی و در مجموع، تغییرات عمومی دستمزد منحصرأً بوسیله ای انبساط و انقباض سپاه ذخیره صنعتی، که خود با تبدلات مراحل دور صنعتی منطبق است، تنظیم می‌گردد. بنابراین تغییرات مزبور معلول حرکت مطلق شماره ای جمعیت کارگری نیست بلکه معلول تغییر نسبی است که طبق آن طبقه کارگر به سپاه زیر پرچم و سپاه ذخیره تقسیم می‌گردد، معلول افزایش و کاهش وسعت نسبی اضافه جمعیت درجه ایست که جمعیت مزبور گاه جذب وزمانی باز مرخص میشود. اگر تقاضا و تأمین کار طبق انبساط و انقباض سرمایه انجام نمی‌گرفت و لذا بنا بر احتیاجات نوبتی ارزش افزائی وی آنچنان تنظیم نمی‌شد که بازار کار گاه نسبتاً تهی بنظر رسد، زیرا سرمایه در حال انبساط است و گاه سرشار جلوه می‌کند، زیرا سرمایه منقبض می‌شود، بلکه بعکس چنین میبود که حرکت سرمایه وابسته به بحرکت

مطلق جمعیت میگردید، درواقع آنگاه برای صنعت جدید، که هرده سال دچار دور و مراحل موسمی است و علاوه بر آن در جریان انباشت نیز بانوسانات نامنظم همواره سریعتر و دنبال هم تصادف می کند، این خودقانون دلفریبی میگشت. ولی- معذالک- این- نظریه- ای- خلاف- واقع- یکی- از تعبدات- علم- اقتصاد- بشمار میرود. طبق- این- نظر دستمزددراثر انباشت سرمایه ترقی میکند و ترقی دستمزد بمنزله ای مهمیزی برای افزایش سریع جمعیت کارگری بکار میرود و این جریان تا آنجا ادامه میابد که بازار سرشار و لبریز شده و لذا سرمایه برای جذب کارگران غیرکافی شده باشد. آنگاه دستمزدها تنزل میکنند و سپس آثرو می مدال دیده می شود. با تنزل دستمزدها جمعیت کارگری تدریجاً تحلیل میرود و بنحویکه در مقابل، از نو سرمایه و فورپیدامیکند، و با چنانکه برخی دیگر از آنها مدعی هستند، دستمزد نازل و ترقی بهره کشی متناسب با آن از نوموجب تسریع انباشت میگردد در صورتیکه پائین بودن دستمزدها در عین حال از رشد طبقه کارگر جلوگیری میکند بدینسان باز همان رابط ای که بنابر آن ترقی دستمزد معلول آنست که عرضه ای کار پائینتر از تقاضای کار است و غیره وارد میدان میشود. این عجب اسلوب زیبایی برای تحرک تولید پیشرفته ای سرمایه داری است! مدتها پیش از آنکه در نتیجه ترقی دستمزد امکان هرگونه رشد مثبتی در میان جمعیت واقعاً قادر بکار بوجود آید، مهلتی که طی آن بایستی کارزار صنعتی رهبری شود، پیکار انجام گیرد و به نتیجه قطعی برسد، سپری شده است.

بین سالهای 1849 و 1859 در عین سقوط قیمت غله، ترقی دستمزدی در نواحی کشاورزی انگلستان بوقوع پیوست، که از لحاظ عملی فقط جنبه اسمی داشت. مثلاً در "ویلث شایر" دستمزد هفتگی از 7 شیلینگ به 9 شیلینگ رسید، در "دورست شایر" از 7 یا 8 به 9 شیلینگ ترقی کرد و غیره. این امر نتیجه ای کاهش فوق العاده اضافه جمعیت روستائی بود که در اثر تقاضای احتیاجات جنگی، توسعه ای بی اندازه ساختمان راه آهن ها، کارخانجات، معادن و غیره بوجود آمد. هر قدر دستمزدها ناچیز تر باشد، کوچکترین بالا رفتن دستمزد ترقی بیشتری را از لحاظ درصد نشان میدهد. مثلاً اگر مزد هفتگی 20 شیلینگ باشد و به 22 شیلینگ ترقی کند 10 فیصد بالا رفته است ولی اگر بعکس فقط 7 شیلینگ باشد و به 9 شیلینگ برسد آنگاه $\frac{7}{4}$ (28 فیصد) ترقی کرده است و بسیار چشمگیر میشود. بهر حال فارم داران هیاهویی بپا کردند و حتی اکنون میست لندن این مزد بخور و نمیر را بامثابه یک پشرفت عام و مایه دار) جداً مورد بحث قرار داد. اما فارم داران منتظر نماندند تا کارگران کشاورزی در نتیجه این مزد درخشان آنقدر افزایش یابند که مزد آنها ناچار، آنچنانکه آنقدر مغز اقتصاددان متعهد میانگارد، از نو تنزل کند؟ خیر آنها ماشین آلات- بیشتری- بکار انداختند- و در یک- چشم- بهمزدن- باز به- نسبتی- که- برای- خود فارم- داران- لازم- بود، کارگران، "از ایداز اندازه" شدند. اینک در کشاورزی نسبت به گذشته "سرمایه بیشتری" گذاشته شده بود و آنهم بشکل بارآورتر. بدین سبب تقاضای کار نه تنها بطور نسبی بلکه بطور مطلق فرو افتاد.

این وهم اقتصادی، قوانینی را که تنظیم کننده حرکت عمومی دستمزد اند و بایر رابطه ای بین طبقه ای کارگر، یعنی مجموع نیروی کار، و مجموع سرمایه ای اجتماعی حکومت میکنند، با قوانینی مشتبه میسازد که جمعیت کارگری را میان مناطق ویژه ای تولیدی تقسیم مینمایند. اگر مثلاً در اثر اوضاع و احوال مساعد، انباشت در یک محیط مشخص تولیدی، تحرک ویژه یافته باشد و در آنجا سودها بالاتر از متوسط قرار گیرند و آنگاه سرمایه الحاقی بانسوهجوم آورند، در آن صورت طبیعتاً تقاضای کار بالا میرود و دستمزد ترقی میکند. دستمزد بالاتر، بخش بزرگتری از جمعیت کارگری را بسوی محیط ممتاز میکشد تا آنجا که محیط مزبور از نیروی کار سیراب (مشبوع) گردد و مزدها در طول زمان از نو بسطح گذشته ای خود برسند و با چنانچه کارگران، زیاده از اندازه بدانجا روی آورده باشند، دستمزد تنزل کند. آنگاه نه تنها روی آوردن کارگران بسوی شعبه ای صنعتی مورد بحث قطع می شود بلکه حتی هجرت جایگزین آن میگردد. با افزایش دستمزد، افزایش مطلق کارگران و با افزایش مطلق عده ای کارگران، تقلیل دستمزد. ولی اقتصاددان درواقع فقط نوسان موضعی بازار کار را در مورد یک محیط تولیدی خاص می بیند، وی تنها پدیده ای توزیع جمعیت کارگری را در محیط های مختلفه ای می بیند که سرمایه بنابر نیاز مندیهای متغییر خود در هر یک از آنها جاکزین میشود.

در دوره های رکود و رونق میانه، سپاه ذخیره صنعتی بر سپاه کارگران فعال فشار وارد میکند و در دوران سرریز و اوج بخواسته های آنان لگام میزند. بنابرین اضافه جمعیت نسبی پاشنه ایست که قانون عرضه و تقاضای کار بر روی آن میچرخد. اضافه جمعیت نسبی، قانون مزبور را وادار میکند میدان عمل خویش را مطلقاً بمرزهای محدود کند که با بهره کشی و سیادت جوئی سرمایه تطبیق داشته باشد.... تقاضای کار و رشد سرمایه یکی نیستند، چنانکه عرضه ای کار و رشد طبقه کارگریکی نیستند. ولی این بدان سان نیست که گوئی دنیوی مستقل از یکدیگر درهم تأثیر می کنند. سرمایه در هر دو جهت عمل میکند. هر چند. انباشت. سرمایه. از سوئی. بر تقاضای. کار می. افزاید. از سوئی دیگر عرضه کارگرانی را که «از ادساخته است» افزایش میدهد، و در عین حال فشار غیر شاغلین بر کارگران شاغل، اینان را وادار میکند که مقدار بیشتری کار روان سازند و لذا تا حد معینی عرضه کار را از عرضه کارگران، مستقل

میسازد. حرکت قانون عرضه و تقاضای کار، استبداد سرمایه را بر این بنیاد تکمیل میکند. بنابراین به محض اینکه کارگران به راز پشت پرده پی میبرند و باین نتیجه میرسند که هر قدر آنها بیشتر کار میکنند بر ثروت دیگران میافزایند و هر اندازه که نیروی بارآور کارشان رشد میکند، باز نقش آنها، حتی بمنزله وسیله بهره وری سرمایه، برای خودشان همواره بی ثبات تر میگردد، بمحض اینکه کشف میکنند که تشدید درجای رقابت بین خود آنها بی چون و چرا وابسته به بفشار اضافه جمعیت نسبی است و بالنتیجه تأمیکوشند بوسیله اتحادیه های کارگران و غیر آن همکاری حساب شده ای بین شاغلین و غیر شاغلین سازمان دهند تا عواقب ویران کننده این قانون طبیعی تولید سرمایه داری را نسبت به طبقه خویش درهم شکنند و یا آنرا سست تر کنند، آنوقت است که صدای اعتراض و فریاد سرمایه و اقتصاددان حامی آن بلند می شود که ای امان بقانون «جاویدان» و گویا «مقدس» عرضه و تقاضا لطمه وارد شده است. در واقع هر توافقی که بین کارگران شاغل و غیر شاغل انجام گیرد، بازی «تمیز» این قانون را مختل میسازد. ولی از سوی دیگر بمحض اینکه مثلاً در مستعمرات اوضاع و احوال مخالف مانع از ایجاد سپاه ذخیره صنعتی میشود و بدان وسیله وابستگی مطلق طبقه ای کارگر به طبقه ای سرمایه دار جلوگیری میکند، آنگاه سرمایه دست بعصیان میزند و بیباری اقتصاددانان ستایشگرو علم برداران سرمایه خود علیه قانون «مقدس» عرضه و تقاضا برمی خیزد و میکوشد تا بوسیله قهر آمیز آنرا رام کند.

4 - اشکال وجودی گوناگون اضافه جمعیت نسبی- قانون عام انباشت سرمایه داری:

مارکس میگوید: "اضافه جمعیت نسبی- بانواع- سایه- روشنهای- ممکن- وجود دارد. هر کارگری زمانیکه نیمه کاره و یا اصلاً شاغل نیست، از آن اضافه جمعیت نسبی است. صرف نظر از اشکال عمده ای که ادواراً بر میگردد و ناشی از تغییرات مراحل دور صنعتی هستند و گاه در جریان بحرانها صورت حاد و زمانی در دوران کساد و رکود حالت مزمن بخود میگیرند، اضافه جمعیت نسبی مستمراً دارای سه شکل است: شکل روان، شکل پنهان و شکل آرام. در مراکز صنعت بزرگ- کارخانه ها، مانوفکتورها، آهن گدازیها، معادن و غیره- گاه کارگران دفع میگردند و زمانی عده ای کثیری دوباره جذب می شوند، بنحویکه در مجموع، شماره شاغلین افزایش می یابد و لولاینکه همواره نسبت آنها بمقیاس تولید کاهش پیدامیکند. در اینجا اضافه جمعیت شکل روان و متحرکی دارد.

در کارخانه های حسابی و همچنین در همه ای کارگاه های بزرگ، یعنی جاهائیکه ماشین آلات نقشی دارند و یا حتی تقسیم کار جدید عملی شده است عده کثیری مردان کارگر تا سپری شدن دوران جوانی خود مورد استفاده قرار میگیرند. پس از انقضای این مدت شماره ای کوچکی از آنان در این رشته اضافه جمعیت نسبی باقی میمانند در حالیکه منظمأ بیشتر آنان مرخص می شوند. این عده یکی از اجزاء اضافه جمعیت روان را تشکیل میدهند که باتوسعه صنعت رشد میکنند. بخشی از اینان مهاجرت میکنند یعنی در واقع فقط بدنبال مهاجرت سرمایه میروند. یکی از عواقب آن اینست که جمعیت زنان سریعتر از جمعیت مردان رشد میکنند. شاهد آن انگلستان است. این امر که افزایش طبیعی توده ای کارگری نیاز مندیهای انباشت سرمایه را ارضاء نمی کند و با این وجود از میزان آن احتیاجات تجاوز میکند، خود تضادی از حرکت سرمایه است. سرمایه به تعداد زیادی کارگر جوان و بمیزان کمتری بکارگرمرد احتیاج دارد. این تضاد چشمگیر تر از آن تضاد دیگر نیست که از کمبود دست و بازوی کارشکایت میشود و در همانحال هزاران نفر کارگر از آنجهت بیکارند که تقسیم کار، آنها را برشته ای معینی از صنعت زنجیر کرده است.

علاوه بر این، مصرف نیروی کار بوسیله سرمایه چنان سریع است که کارگران میانه سال اغلب کمابیش فرسوده بشمار می آیند. اینان در ردیف کارگران زاید قرار میگیرند و یا از رتبه ای بالاتر رتبه ای پائینتر رانده می شوند. درست در میان همین کارگران صنعت بزرگ است که مابه کوتاهترین دوره عمر برمیخوریم. مارکس می گوید: "داکترلی(*) بازرس منچستر، ثابت کرده است که در این شهر حدمتوسط دوره ای عمر برای طبقات مرفه 38 سال و برای طبقه کارگر 17 سال است. در لیورپول برای طبقه اول عمر متوسط 35 سال و برای طبقه دوم به 15 سال بالغ میگردد. بنابراین نتیجه میشود که طبقه ای ممتاز حواله ای بر سر عمر دارد که طول زندگی افراد آن بیش از دوبرابر عمر هموطنان کم بخت تر آنهاست."

{(*)} (از نطق گشایش کنفرانس بهداشتی بیرمنگام در 15 جنوری سال 1875 که بوسیله ج. چمبرلین شهردار آنوقت و وزیر بازرگانی (در سال 1883) ادا شده است.)

در چنین شرایط برای اینکه این بخش از پرولتاریا بطور مطلق رشد کند شیوه ای لازم است تا بخش مذکور بتواند با وجود سرعت فرسایش عناصرش بر تعداد خویش بافزاید. لذا لازمست که نسلهای کارگری با سرعت تجدید شوند (این قانون در مورد طبقات دیگر مردم معتبر نیست). این نیاز مندی اجتماعی از راه زود زناشوئی،(*) که نتیجه ای ضروری شرایطی است که کارگران صنعت بزرگ در آن زیست میکنند. و نیز از راه استثمار اطفال کارگر که خود جایزه ای برای تولید آنهاست، بر آورده می شود. بمحض اینکه تولید سرمایه داری برکشاورزی حاکم شد و یادر همان حدودی که این تسلط برقرار گردید، انباشت سرمایه ای که در این بخش بکار افتاده بود موجب کاهش مطلق تقاضای

کاردرمورد جمعیت کارگران کشاورزی گردید، بدون آنکه، مانند صنعت غیرکشاورزی، این واژنش (دفاعه) بوسیله این- ربایش (جاذبه) بزرگتری- جبران- گردد. بنابراین- بخشی- از جمعیت- روستاها- دائماً درحال- دورخیزبطرف پرولتاریای شهری یامانوفکتورفرارداشت ودرکمین اوضاع واحوال مساعدی برای انجام این تغییربود (در اینجا مانوفاکتور بمعنای هرصنعت غیرکشاورزی گرفته شده است).

{*} سرمایه- داری- وکنترول- امرزنا- شوئی- طبقه- کارگرنه- تنها- دراخیرقرن- نوزدهم- صورت- میگرفت- که بنابر ضرورت سرمایه درشرایط کنونی نیز عملی می شود. چنانکه دوسال قبل دولت جرمنی قانونی رابه تصویب رساند که سرازاول جنوری 2007 مادرانی که طفل ولادت کنند از امتیازی معادل 67 درصد معاش شان برای 12 ماه برخوردار می گردند ودر این مدت شغل شان نیز محفوظ می ماند بعلاوه امتیازاتی که در سال اول برای هر طفل پرداخت میشود. دولت جرمنی این اقدام را به نسبت کمی رشد جمعیت وکمبود کارگرومی انجام داد و خانواده ها را تشویق به بچه دار شدن نمود. بالمقابل دولت سرمایه داری چین طی دودهه اخیر خانواده ها ی را که ازدو طفل زیاد داشته باشند، جریمه نقدی می نماید- تبصره از من است.}

بدینسان این سرچشمه اضافه جمعیت نسبی مستمراً جاری است. ولی در جریان دایمی آن بسوی شهرها، خود وجودیک اضافه جمعیت نهانی را در روستا مفروض میدارد، که وسعت دامنه ای آن تنها هنگامی مرئی میگردد که مجاری سیلان بطور استثنائی- کاملاً گشوده شوند. بنابراین کارگروکشاورزی در تنگنای قناعت بحداقل دستمزد قرار میگیرد و همواره یک پادرجن زار مسکن و مستمندی دارد.

سومین گروه اضافه جمعیت نسبی، یعنی نوع آرام آن، جزئی از سپاه کارگری فعال را تشکیل میدهد که اشتغال آن بکلی غیرمنظم است. لذا این گروه مخزن بی پایان نیاز نیروی کار آماده بخدمت تحت اختیار سرمایه قرار میدهد. وضع زندگی گروه مزبور از سطح عادی متوسط زندگی طبقه ای کارگروپائینتری افتد و همین امر آنرا بصورت پایگاه وسیعی برای بهره کشی رشته های خصوصی از سرمایه درمیآورد. حداکثر زمان کار و حداقل مزد، خصلت نمای این گروه است. ماسابقاً با عمده ترین قیافه ای این گروه، ضمن بند مربوط به کارخانگی، آشناسده ایم. گروه مزبور مستمراً از میان کارگران زائد شده صنعت بزرگ وکشاورزی تشکیل میشود و افراد آن بویژه از کارگران رشته های صنعت در حال زوال برمی خیزند، یعنی آنجا که کارمانوفکتوری جانشین کار دستی میشود و کار ماشینی جای مانوفکتور را میگیرد. بتدریج که وسعت دامنه ای انباشت و نیروی «زائد سازی» آن افزایش میابد بر تعداد افراد این گروه نیز افزوده میشود. ولی در عین حال گروه مزبور رکنی از طبقه ای کارگرورا تشکیل میدهد که خود نیز در تکثیر و جوادان ساختن خویش دخیل است، بنحوی که بسایر عناصر این طبقه سهم بزرگتری در رشد مجموع جمعیت کارگران بدست می آورد. در واقع نه تنها تعداد متولدین و متوفیات، بلکه وسعت مطلق خانوارها نیز بامبلغ دستمزد در نسبت معکوس قرار میگیرند و لذا حجم وسایل معیشتی که تحت اختیار گروه های مختلفه ای کارگری است مشمول چنین تناسبی میشود. اگر این قانون جامعه ای سرمایه داری به "وحشیان" و حتی مستعمره نشینان متمدن ارایه میشد مسلماً نابخردانه تلقی میگردد. این قانون، زاد و ولد آن نوع حیوانات را بخاطر میآورد که افراداً ضعیف و دایماً مورد تعرض دیگران اند.

سرانجام عمیقترین رسوب اضافه جمعیت نسبی در منطقه ای مستمند خیزی و تیره روزی جایگزین است. صرف نظر از ولگردان، بزهکاران (گناهکاران) و روسپیان- و خلاصه- بغیر از لومپن- پرولتاریا- بمعنای- خاص-، این قشر اجتماعی، خود مرکب از سه گروه است. اول آنها که قادر بکار اند. کافیت نظری سطحی به آمار مستمند خیزی انگلستان انداخت و دریافت که با هر بحران بر عده ای افراد این قشر افزوده میشود و در هر تجدید حیات کسب و کار از تعداد آن کاسته میشود. ثانیاً: یتیمان و بچه مستمندان، اینان نامزدهای سپاه ذخیره صنعت اند و در مواقع رونق بزرگ، مانند سال 1860، سریعاً و دسته جمعی در سپاه فعال کارگری وارد میشوند. ثالثاً: وازدگان، فاسد شدگان، واماندگان. از این جمله اند کسانی که در نتیجه تقسیم کار برشته ای معینی پابند و بعدم تحرک محکوم شده اند، آنها که از سن عادی کارگری تجاوز کرده اند و بالاخره قربانیان صنعت از قبیل معلولین، بیمار شدگان، بیوه زنان و غیره، که تعداد آنان بابکار بست ماشین آلات خطرناک، کار در معادن و کارخانجات شیمیائی و غیره، روز افزون است. مستند سازی تشکیل دهنده ای نوانخانه ای سپاه فعال کارگری و پابند سپاه ذخیره ای صنعت است. تولیدان ملازم باتولید اضافه جمعیت نسبی است و ضرورت آن نیز از ضرورت این ناشی می شود و هر دوی آنها یکی از شرایط وجودی تولید سرمایه داری و توسعه غنا و ثروت اند. مستمند سازی جزئی از ریخت و پاش و برج تولید سرمایه داری است، ولی با وجود این سرمایه خوب میداند چگونه قسمت عمده ای آنرا از سر خود واکند و بگردن طبقه کارگرو طبقه کوچک متوسط بیاندازد.

مارکس می افزاید: هر قدر ثروت اجتماعی، سرمایه ای بکار افتاده و وسعت نیروی آن بزرگتر و بالنتیجه شماری مطلق پرولتاریا و نیروی بارآور کار آن زیادترباشد، سپاه ذخیره صنعت بزرگتر است. همان عللی که نیروی گسترش

یابنده ای سرمایه را به پیش میراند نیروی کار استفاده پذیر را نیز منبسط میسازد. بنابراین مقدار نسبی سپاه ذخیره صنعتی باتوان ثروت نمومیکند. ولی هر اندازه که این سپاه ذخیره نسبت به سپاه فعال کار بزرگتر باشد همانقدر اضافه جمعیت پایدار، که فقرش بارنج کارش نسبت معکوس دارد، بزرگتر است. و سرانجام هر قدر قشر امداد گیر طبقه ای کارگرو سپاه ذخیره ای صنعتی بزرگتر باشد مستمند سازی رسمی بیشتر است. اینست قانون مطلق و عام انباشت سرمایه داری. این- قانون- مانند- قوانین- دیگری- تحقق- یافتن- خویش- در نتیجه- ای- شرایط گوناگون،- دستخوش تغییر میشود،- که تمایل- آن از حدود کنونی- تحقیق- مآخارج است. بدین سان میتوان به نامعقول بودن حکمت اقتصاددانی پی برد که بکارگران موعظ میکند تعداد خود را بانیاز مندیهای ارزش افزائی تطبیق دهند. نخستین کلام در راه این انطباق عبارت از ایجاد اضافه جمعیتی نسبی یاسپاه ذخیره صنعتی است و آخرین کلام آن فقر قشرهای دایم التزاید سپاه کارگری فعال و پابند آن یعنی مستمند سازی."

قانونی که بموجب آن، حجم بیش از پیش فزاینده از وسایل تولید میتواند ببرکت پیشرفت باآوری کار اجتماعی، از صرف نیروی متحرک انسانی متصاعداً بکاهد، برپایه ای رژیم سرمایه داری، که در آن بجای آنکه کارگرو وسایل تولید را بکاربرد- وسایل- تولید- کارگر را مورد استفاده قرار میدهند،- بدانجا- میانجامد- که هر قدر نیروی- بارآور کار بالاتر است فشار کارگر بر وسایل اشتغالش بیشتر میشود و لذا شرایط زندگی اش بی ثبات تر میگردد، یابدیگر سخن وی باید نیروی کار خویش را برای تکثیر ثروت دیگران بمنظور ارزش افزائی سرمایه بفروش رساند. بنابراین رشد سریعتر وسایل تولید و بارآوری کار نسبت به جمعیت مولد، در لسان سرمایه داری معکوساً بدینسان بیان میشود که جمعیت کارگری همواره سریعتر از احتیاج ارزش افزائی سرمایه رشد میکند.

در درون سیستم سرمایه داری، تمام اسلوب های که بمنظور بالا بردن نیروی بارآور اجتماعی کار مورد استفاده قرار میگیرند بزبان شخص کارگر تمام میشوند، تمام وسایلی که برای تکامل تولید بکار میروند بوسایل سیادت و بهره کشی تولید کنندگان مبدل میگردند، کارگر ابصورت انسان ناقص معلول میگردد، ویرامبدل به پیچ مهره ای ماشین میکند، هم زحمت و هم محتوی کار ویرانابود میسازند، و هر قدر که علم و دانش بمثابه نیروی مستقلی به پروسه کار منضم میگردد، کارگر را نسبت به نیروی روانی آن پروسه «بیگانه» میکند، شرایط کار کارگر را تغییر شکل میدهند، در اثناء کار، استبدادی نابخردانه و خصمانه بروی رومیدارند، زمان زندگی ویرامبدل بزمان کار میکنند وزن و بجه ای او را زیر چرخ جگر نات سرمایه می اندازند.

ولی همه ای اسالیب تولید اضافه ارزش در عین حال اسلوبهای انباشت اند و هر توسعه انباشت بعکس بوسیله ای برای گسترش آن اسالیب است. بنابراین چنین نتیجه می شود که هر قدر سرمایه انباشت تر شود باید وضع کارگر، اعم از اینکه مزدش بالاپائین است، بدتر شود. سرانجام آن قانونی که اضافه جمعیت نسبی یاسپاه ذخیره صنعتی را همواره با وسعت دامنه و نیروی انباشت در حال تعادل نگاه میدارد کارگر را محکومتر از میخهای هفائستوس، که پرومته (***) را بصخره ها کوبید، به سرمایه ملتصق میسازد. قانون مزبور، متناسب با انباشت سرمایه، انباشت فقر را ایجاد میکند. پس انباشت ثروت در یک قطب در عین حال متضمن انباشت فقر، جان کنی، بندگی، نادانی، خشونت و انحطاط اخلاقی در قطب دیگر است یعنی در جانب آن طبقه ای که محصول متعلق به خود را بصورت سرمایه تولید میکند. علم اقتصاد این خصلت متناقض انباشت سرمایه داری را باشکال مختلف بیان کرده است. باینکه این نظریات تاحدودی پدیده های همانند مربوط بشیوه های تولید ماقبل سرمایه داری را مطرح نموده اند ولی بهمین سبب پدیده های را که از بیخ متفاوت اند باهم در آمیخته اند.

(***) پرومته ایزد آتش بنابه اساطیر یونان باستان که بمثابه نخستین بنیان گذار تمدن انسانی تلقی می شود. پرومته پس از آنکه انسان را از گل ولای زمین ساخت برای آنکه بوی جان بدهد آتش آسمان را از خدای خدایان زئوس یاژوپتر دزدید. برای تنبیه او بنا به دستور زئوس، هفائستوس او را در کوه قفقاز بصخره های سخت میخکوب نمود و سپس هر کول او را نجات داد.)

راهب ونیزی اورتس(*) یکی از مصنفین بزرگ اقتصادی صده هجدهم، تضادی آشتی ناپذیر تولید سرمایه داری را بمثابه قانون طبیعی عام ثروت اجتماعی تلقی نموده می گوید: " نیک و بد اقتصادی در یک کشور همواره در حال تعادل اند فراوانی نعمت برای بعضی همواره برابر با کمبود همین نعم برای دیگران است. ثروت بزرگ برخی، همیشه همراه با محروم ساختن عده ای کثیری مردم دیگر از وسایل ضروری است. ثروت یک ملت، متناسب با جمعیت آنست و فقر آن متناسب با غناء آن. فعالیت برخی، بیکارگی و بطالت را برای دیگران پیش میآورد. بینوایان و بیکارگان ثمرهای ضروری توانگران و زحمتکشان اند" و از این قبیل."

{*- 1657-1733) ortes Grimaria} راهب ونیزی که یکی از مهمترین اقتصاددانان ایتالیائی قرن هجدهم بشمار میرود. وی علیه نظریات مرکانتیلیست ها برخاست و یکی از پیشقدمان اقتصاد کلاسیک محسوب میگردد.}

تقریباً ده سال پس از اورتس، آخوندپروتستان تاون سند(**) بنحوشونت آمیزی فقرابمناشه شرط ضروری ثروت مورد تجلیل قرارداد. "اجبار قانونی کارکردن بازحمات بسیار، فشار و سروصدا قرین است، در حالیکه گرسنگی نه تنها فشاری مسالمت آمیز، آرام و مستمر است بلکه بصورت طبیعی ترین انگیزه، نیرومندترین کوششها را برای صنعت و کاربرمی انگیزد". پس همه چیزباین منتهی میشود که گرسنگی در میان طبقه ای کارگرمستمرأ نگهداشته شود و بنابه نظر "تاون" سند اصل جمعیت، که بین مردم فقیر فعالیت ویژه ای دارد، خود مراقب حل این مسئله است. چنین بنظر میرسد که این خودقانونی طبیعی است که فقراتاحدودی بی بصارت باشند، (از جمله آنقدر بی بصارت که وقتی دنیا میآید فاشق طلا در دهان ندارند)، برای اینکه همواره کسانی پیدا شوند تابنده و ارترین، کثیف ترین و پست ترین مشاغل را اجرا نمایند. از این راه مایه ای سعادت انسانی بمراتب افزایش میابد، افراد ظرفیترا از این درد سرآزاد میشوند و میتوانند بی دغدغه بمشاغل عالیتر و غیره بپردازند.... قانون بینوایان در این جهت سیر میکند که هماهنگی و زیبایی، اعتدال و انتظام این سیستم را که خدا و طبیعت در جهان برقرار ساخته است برهم نزنند".

{**-(1816-1639) Josef Townsed} کشیش انگلیسی که بگفته مارکس "فقر ابمناشه شرط ضروری ثروت مورد ستایش قرار میدهد".

در حالیکه راهب ونیزی در سرنوشتی که موجب جاویدان شدن فقر است، توجیهی برای خیرات و مبرات مسیحیت، برای رهبانیت، بنای صوامع و بنیادهای نیکوکاری مذهبی، یافته بود، کشیش وظیفه خوارپروتستان بعکس آنرا بهانه ای برای محکوم نمودن قوانینی ساخت، که طبق آن مردم فقیر حقی بر اعانات ناچیز عمومی بدست میآوردند. استورش(*) میگوید: "ترقی ثروت اجتماعی، طبقه ای در جامعه بوجود می آورد که کسالت آورترین، پیش پا افتاده ترین و نفرت انگیزترین کارها را انجام میدهد یا بعبارت دیگر هر آنچه در زندگی نامطبوع و اسارت بار است بدوش این طبقه بار میشود و درست بدین طریق برای طبقات دیگر فرصت، آرامش روحی و حیثیت قرارداد (این عالی است) بوجود می آید". استورش از خومیرسد واقعاً این تمدن سرمایه داری با فقرش و انحطاط توده های مردمش از چه جهت بر توحش برتری دارد؟ فقط یک پاسخ برای این سوال بدست می آورد و آن امنیت است!

{*- هنریش استورش (1766-1835) اقتصاددان روسی که نظریات آدام اسمیت را مورد مجادله و مناظره قرار داده است.}

سیسموندی(**) میگوید: "در اثربیشرفت صنعت و دانش، هر کارگر میتواند روزانه بیش از آنچه برای مصارفش لازم است تولید کند. ولی در عین اینکه کاروی ثروت ایجاد میکند اگر قرار میشود که خود او این ثروت را مصرف نماید، برای کار کردن آمادگی کمی میداشت". بنا به نظری "اگر قرار بود که انسانها (یعنی غیر کارگران تمام کمالات هنر و کلیه ای لذایذی را که صنعت برای ما ایجاد میکند، مانند کارگران با کار مستمر خویش بدست آورند، آنگاه محتملاً از تمام این فواید صرف نظر میکردند... امروز کوشش و پاداش از هم جدا شده اند. این همان کس نیست که نخست کار میکند و سپس می آساید بلکه بعکس درست بدان سبب که برخی کار میکنند و دیگران بایداستراحت نمایند.... بنابر این تنوع بی پایان نیروی بارآور کار نمی تواند نتیجه ای دیگری جز این داشته باشد که بر تجمیل و لذایذ توانگران بیکاره بیافزاید".

{**-(1773-1823) سیسموند دوسیموندی} اقتصاددان سوئیسی- وی علمای کلاسیک را از نقطه نظر اقتصاد احساساتی- یارومانتیک- مورد انتقاد قرار میدهد. و سرمایه داری- را فقط از نقطه نظر احساساتی- انتقاد میکند و در موضع طرز تفکر خرده بورژوائی قرار میگیرد.}

انباشت بدوی سرمایه

1- راز انباشت بدوی :

مارکس می گوید: "تولید سرمایه داری مستلزم آنست. که قبلاً مقادیر بزرگی- از سرمایه و نیروی کار در دست تولیدکنندگان کالای آماده باشد یعنی انباشتی که معلول شیوه تولید سرمایه داری نیست. پول و کالا نه از ابتدا سرمایه هستند و نه وسایل تولی و معیشت. لذا می بایستی بصورت سرمایه درآیند. ولی خود این تبدیل فقط تحت شرایط معینی امکان پذیر است. آن شرایط بقرار زیر خلاصه شده است: دارندگان انواع کالای بسیار مختلف می بایست در مقابل یکدیگر قرار داشته باشند- و باهم- تماس- گیرند، یعنی- از یکسودا رندگان- پول- و وسایل- تولید- و معیشت- که به منظور بارور ساختن مبلغ ارزش دار خود نیروی کار متعلق بغیر را خریدارند، و از سوی دیگر کارگرانی آزاد که فروشنده نیروی کار خویش و لذا فروشنده ای کاراند. کارگران آزاد باین دو مفهوم است که نه خودمانند بندگان و سرفها و غیره مستقیماً جزئی از وسایل تولید باشند و نه آنکه مانند دهقانان مستقل و امثال آنان، وسایل تولیدی از آن خود داشته باشند. باین قطب بندی در بازار کالا شرایط اساسی تولید سرمایه داری وجود یافته است. مناسبات سرمایه

داری مستلزم جدائی بین کارگران و مالکیت آن وسایلی است که موجب تحقق و انجام کار می گردد. بمحض اینکه تولید سرمایه داری بر روی پای خود می ایستد نه تنها این جدائی را حفظ می کند بلکه آنرا بمقیاس دایماً فزاینده تجدید می نماید. بنابراین روندی که موجب ایجاد تناسب سرمایه داری می شود، نمی تواند بغیر از روند جدائی کارگران مالکیت وسایل کارش چیز دیگری باشد، یعنی پروسه ای که از یک جهت وسایل اجتماعی معیشت و تولید را مبدل به سرمایه می کند و از سوی دیگر تولیدکنندگان مستقیم را بصورت کارگر مزدور در می آورد. پس آنچه انباشت بدوی خوانده شده است بجز پروسه ای جدائی تولید کنندگان و وسایل تولید نمی تواند چیز دیگری باشد. این پروسه از آن جهت مانند پروسه ای «بدوی» تجلی می کند که پیش تاریخ سرمایه و شیوه تولید متناسب با آنرا تشکیل می دهد. عبارتی انباشت اولیه پایه تاریخی شیوه تولید سرمایه داری را تشکیل میدهد، و نه نتیجه تاریخی آنرا.

شالوده اقتصادی جامعه سرمایه داری از ساختمان اقتصاد جامعه فئودالی بیرون آمده است. انحلال این ساختمان عناصر آن شالوده را آزاد ساخت. تولید کننده مستقیم، یعنی کارگر، تنها آنگاه میتواند مست مختار نفس خود گردد که وابستگی اش بازمین پایان یافته باشد و رعیت وابسته بایگزارده شخص دیگری نباشد. و نیز وی برای اینکه فروشنده ای آزاد نیروی کار خویش باشد و کالای خود را بهر جا که بازاری برای آن هست ببرد، میبایستی از بند رقیب رسته ای، از قیدانین های کارآموزی و همقطاری آن و موانعی که مقررات کار حرفه ای بوجود آورده بود، رهائی می یافت. بدین سان آن حرکت تاریخی که تولید کنندگان را مبدل به کارگران مزدور می کند، از یکسو مانند نجات آنان از بند چاکری و فشار رسته ای (حرفه ای) جلوه می کند، و تنها جنبه نیست که مورد توجه تاریخ نویسان بورژوائی است؛ ولی از سوی دیگر همین نوزادگان، پس از آنکه تمام وسایل تولید شان و همه تضمیناتی که تأسیسات قدیم فئودالی برای زندگی آنان فراهم می ساخت از کف شان ربوده شد، مجبورند که خویشان را در معرض فروش قرار دهند. داستان این خلع پدرسالنامه های بشریت با حروقی از خون و آتش ثبت نموده است.

سرمایه داران صنعتی، نه تنها می بایستی استاد پیشه وران رسته ای را بعقب میراندند بلکه لازم بود اربابان فئودال را نیز که صاحب سرچشمه های ثروت بودند از صحنه خارج سازند. از این نقطه نظر است که بعرصه رسیدن آنان، بمثابة ثمره ای یک مبارزه پیرومند علیه قدرت فئودال و امتیازات برانگیزنده آن و همچنین علیه رسته ها و عوائقی تلقی میشود. مبدأ حرکت تحولی که هم کارگر مزدور و هم سرمایه دار را آفرید همانا رقیب کارگر بود. نقطه عزیمت عبارت از تغییر شکل این رقیب بود یعنی تبدیل بهره کشی فئودالی به استثمار سرمایه داری. برای درک سیر این تحول نیازی نیست که خیلی دور بعقب برگردیم. باینکه نخستین آغاز تولید سرمایه داری در برخی از شهرهای مدیترانه ای حتی در سده های 14 و 15 میلادی جسته و گریخته مشاهده می شود، معذالک عصر سرمایه داری را باید از قرن شانزدهم تاریخ گذاری نمود. هر جا که این شیوه تولید برقرار می شود، سرواژه از مدتها پیش لغوشده و شهرهای خودمختار و آزاد که چشم و چراغ قرون وسطی است دیربست به خاموشی گرائیده است. در تاریخ انباشت بدوی همه آن دیگرگونیهای که بمثابة اهرم برای طبقه نواخته ای سرمایه دار بکار می روند از لحاظ تاریخی دوران سازنده ولی پیش از همه آنها لحظاتی اهمیت دارند که توده های بزرگ انسانی ناگهان بزور وسایل امرار معاش خودکنده شده و همچنین پرولتاریای مسلوب الحق بروی بازار فرو ریخته می شوند. خلع یککنندگان روستائی یعنی دهقانان، از ملک و زمین خویش پایه و مبنای تمام پروسه را تشکیل می دهند. تاریخ این خلع بد در کشور های مختلف برنگهای گوناگون آراسته است و مراحل دیگرگونه ایرا با ترتیبات متفاوت در دورانهای تاریخی مختلف طی میکند.

2- خلع بد مردم روستاها از ملک و زمین:

در سالهای آخر سده چهاردهم، سرواژه در انگلستان عملاً از بین رفته بود. در آن هنگام و پیشتر از آن در قرن پانزدهم، اکثریت سکنه کشور را دهقانان آزاد و مستقل تشکیل میدادند، هر چند درفش برافراشته ای فئودالی مالکیت آنان را از انظار پوشیده میداشت. در املاک بزرگ اربابی، مباشر سابق را که خود نیز سرف بود، فارمداران آزاد کنار زده بودند. بخشی از کارگران مزدور کشاورزی را دهقانانی تشکیل میدادند که وقت آزاد خود را با کار در زمین ملاکان بزرگ متمر میساختند و بخش دیگر مرکب از افراد طبقه ای مستقل کارگران مزدور واقعی بود که هم از لحاظ نسبی و هم بطور مطلق کم عده بودند. این کارگران اخیر الذکر نیز در عین حال عملاً دهقانان مستقلی بودند زیرا علاوه بر دستمزد، زمینی به مساحت 4 اکر یا بیشتر در جنب کلیه ها در اختیارشان گذاشته می شد. بعلاوه اینان بادهقانان حقیقی از زمین های مشترک، برای چراندن دامهای خود و بدست آوردن وسایل سوخت مانند چوب، ذغال و غیره استفاده میکردند.

در آن دوران در عموم کشورهای اروپا خصلت نمای تولید فئودالی عبارت بود از تقسیم زمین ها میان عده ای هر قدر زیاده تر رعیت. قدرت فئودالی مانند قدرت هر سلطان مبتنی بر بزرگی عوایدش نبود بلکه پایه ای این قدرت بر تعداد تابعین وی قرار داشت و تعداد تابعین نیز وابسته به عده ای دهقانانی بود که خود اقتصاد مستقلی داشتند. به

همین سبب بالاینکه پس از استیلای نرماندها زمین های انگلستان به بارون نشین های عظیمی تقسیم شد، که یکی از آنها به تنهائی قریب 900 لرد نشین قدیم انگلوساکسون رادبرمی گرفت، معذالک چنان اقتصاد خرده دهقانی در میان آن پخش بود که فقط گاه بگاه بوسیله املاک اربابان بزرگ قطع می گردید. این شرایط توأم با شکوفندگی زندگی شهری، که صفت ممیزه صده پانزدهم است، موجد همان ثروت عمومی گردید. ولی این چنین شرایط نافه ثروت سرمایه داری است. پیش پرده آن دگرگونیها که پایه شیوه تولید سرمایه داری ایجاد نمود، در ثلث آخر قرن پانزدهم و در دهه های اول قرن شانزدهم نمایش یافت. توده ای از پرولتاریای بیخانمان و از همه جا رانده، در نتیجه انحلال اسلوب خدم وحشم فئودالی که بنا به قول درست سر جیمس استوارت " همه جا خانه و سرار را بیهوده پر کرده بودند"، به بازار کار فرو ریخت. با وجود این قدرت سلطنت، که خوندن محصول تکامل بورژوائی بود، در گرایش خویش بسوی سلطنت مطلقه انحلال اسلوب خدم وحشم فئودالی را با قوه ای قهریه تسریع نمود، معذالک بهیچ وجه نمی توان انرایگانه علت این پدیده دانست. بیشتر از آن، اربابان بزرگ فئودال بودند که در مخالفت گستاخانه و پر غرور خود علیه سلطنت و پارلمان بابیرون راندن توده های دهقانی از ملک وزمینی که آنان نیز بر همان اصل فئودالی، مترادف بودند، و همچنین- بوسیله غصب زمین- های- مشترک- آنان،- پرولتاریای- بر مراتب- بزرگتری بوجود آوردند. رونق مانوفکتوریشم باقی فلاندر و ترقی قیمت پشم که از آن ناشی شد در انگلستان مشوق مستقیم این امر گردید. جنگهای بزرگ فئودالی، اشراف قدیم فئودال را از بین برده بود و اشراف جدید فرزندان زمانی بودند که قدرت پول را مافوق همه قدرت ها قرار میداد. بنابراین شعار آنها تبدیل زمین های مزروعی به چراگاه گوسفندان گردید. هاریسون می گوید: خانه های موردسکنای دهقانان و کلبه های کارگران را بزور ویران ساختند و یابیه ویرانی را نمودند. تعداد بیشمار خانه و اقتصاد خرده دهقانی ناپدید شدند.

در نتیجه رفورماسیون(*) صده شانزدهم و آثار متعاقب آن، یعنی دزدی عظیم املاک کلیسائی، پروسه ای خلع ید قهرآمیز توده مردم مشوق هولناک تازه ای یافت. کلیسای کاتولیک، بهنگام رفورماسیون، مالک فئودال قسمت بزرگی از زمین های انگلستان بود. حذف صومعه ها و غیره، ساکنین آن زمین ها را بحالت پرولتاریا در آورد. قسمت اعظم املاک کلیسائی به سوگلی های حریص درباری واگذار گردید و یادر بر ابریهای ناچیزی به فارم داران سفته باز و بورژوازی شهری فروخته شد و اینان و منتفعین موروئی و قدیم زمین های مزبور را دسته جمعی بیرون نمودند.

{*- Reforme بمعنای تجدید نظر و اصلاح است؛ در اصطلاح تاریخی به جنبش مذهبی پروتستان اطلاق می شود که در آغاز صده شانزدهم سراسر اروپا را فرا گرفت قسمت اعظم قاره اروپا را از تابعیت کلیسای کاتولیک و پاپها بیرون آورد. تغییراتی که در مناسبات سیاسی و اجتماعی بنفع بورژوازی و بزبان فئودالیسم بود وجود آمده بود موجب بروز این نهضت دینی گردید که محتوی واقعی آن عبارت از تغییر شکل کلیسای مسیحی فئودال به کلیسای بورژوازی است.}

حق مالکیت روستائیان بی چیز بر قسمتی از عشریه ای کلیسائی، که قانوناً تضمین شده بود، بی سروصدا ضبط گردید. ملکه الیزابت پس از مسافرتی که در سراسر انگلستان نمود فریاد برداشت: " همه جا پراز مستمند است". در چهل و سومین سال سلطنت وی بالآخره مجبور شدند باوضع عوارضی بنام عوارض فقرا، مستمند بودن (Pauperisme) را بطور رسمی بشناسند. به هنگام استقرار مجدد خاندان استوارت مالکین زمین بوسیله قانون، عمل غاصبانانه انجام دادند که در کشور های دیگر قاره اروپا همه جا بدون قانون وقوع یافت. آنها اصول فئودالی زمین را لغو نمودند باین معنا که تعهدات و الزامات ناشی از مالکیت فئودالی را بگردن دولت انداختند و « جبران خسارت» دولت را از طریق وضع مالیات بر دهقانان و دیگر توده های مردم عملی ساختند و در حالیکه بر زمین ها فقط حق تیول داشتند دعوی ملک طلق بمعنای جدید مالکیت شخصی نمودند و سرانجام آن، همان آثاری را نسبت به کشاورزان انگلیسی باقی گذاشت که فرمان بوریس گودنف(*) تاتار در مورد توده های دهقانی روس داشت.

{*- تزار روسیه از سال- 1598 تا سال- 1605 برای تمرکز قدرت در دست خود با اشراف بزرگ زمیندار و کلیسا در افتاد، املاک مخالفین را ضبط و قسمتی را با طرفیان درباری خود واگذار نمود. اقدامات او فرمان های که در مورد دهقانان صادر نمود و وابستگی آنها را بزمین و سیستم سرواژ تشدید کرد.}

«انقلاب پرافتخار» با سلطنت ویلیام سوم اورانژ (شهزاده ای اورانژ از خاندان ناسو- پادشا انگلستان از سال 1689 تا سال 1702) { مالکین و سرمایه داران سودجور را بقدرت رساند. اینان برای گشایش دوران جدید دزدی خالصجات دولتی را، که تا این تاریخ محقرانه انجام می دادند، بمقیاس وسیع و کلانی رساندند. زمین های مزبور با بصورت عطیه بتصرف درآمد، یا به قیمت بسیار ناچیزی- خریداری شد و با بوسیله غصب مستقیم،- عنواناً به املاک خصوصی ملحق گردید. تمام این چیزها بدون مختصر ملاحظه ای نسبت به تشریفات قانونی انجام پذیرفت. تصرف مزورانه املاک دولتی بانضمام غارت آن قسمتی از اموال کلیسائی، که در دوران انقلاب جمهوری دست نخورده باقی مانده بود، اساس مالکیت اربابی الیگاریشی کنونی انگلستان را تشکیل میدهد. سرمایه داران بورژوا با انجام این

امرمساعدت نمودند از جمله برای آنکه زمین و ملک را میل به یک قلم تجارتی خالص نمایند، میدان بهره برداری کشاورزی را وسعت بخشند، توشه گیری خود را از حیث تعداد پرولترهای آزاد روستا افزایش دهند و غیره. علاوه بر این ارسنوکراسی نوین زمین، متحد طبیعی بانکوکراسی جدید و سرمایه بزرگ مالی بود، که تازه سراز تخم بیرون می آورد، و همچنین متحد طبیعی کارخانه داران بزرگی بشمار می آمد که در آن زمان بر تعرفه های گمرکی حمایت جویانه متکی بود. بورژوازی انگلیس برای حفظ منافع خود کاملاً همانند بورژوازی سوئدی عمل کرد، که بالعکس- باتفاق- حامیان- اقتصادی- خویش- یعنی- دهقانان- شاهان- رادربازستاندن- قاهرانه- ای- املاک- سلطنتی- از الیگاریشی (سوئدی) یاری نمودند (از سال 1604 و سپس در زمان سلطنت کارل دهم و کارل یازدهم).

3- قانون گذاری خونین علیه خلع یدشدگان از پایان قرن یازدهم.

وضع قوانین بمنظور پائین کشاندن دستمزد.

مارکس می گوید: "ممکن نبود این پرولتاریای آواره و بی برگ و نوارا، که در اثر انحلال خدم و حشم فئودالی و در نتیجه خلع یدهای دشمنانه و ستمگرانه مکرر از لانه و کاشانه ای خود رانده شده بود، با همان سرعتی که پیدا میشد درمانوفکتورهای جدید التأسيس جذب نمود. از سوی دیگر اینان که ناگهان از مدار عادی زندگی خویش کنده شده بودند نمی توانستند با همان ناگهانی تحت انضباط وضع نوین در آیند. بهمین جهت جماعت بسیاری از آنان، برخی بر حسب گرایش خود و اکثراً تحت فشار شرایط، گدائی و راهزنی و ولگردی پیش گرفتند. از آنجاست که در پایان صده پانزدهم در سراسر اروپای غربی قوانین خونین علیه ولگردی وضع گردید. لذا پدران طبقه کارگر کنونی بدو برای اینکه آنها را به ولگرد و مستمند مبدل ساخته بودند کیفر کشیدند. قانون گزار آنها را بمثابه جانینائی «خودخواسته» تلقی می نمود و چنین می انگاشت که ادامه کار در شرایط غیر موجود قدیم و بسته به اراده و میل خود آنهاست. در انگلستان، این قانونگذاری در زمان سلطنت هانری هفتم آغاز گردید. هانری هشتم در سال 1530 گفت: به گدایان سالخورده و ناتوان پروانه ای گدائی داده می شود. بالعکس ولگردان سالم تازیانه می خورند و زندانی می شوند. اینان باید به پشت عرابه بسته شوند و آنقدر تازیانه بخورند تا خون از پیکرشان روان گردد و سپس بایستی سوگند یاد کنند که به زادگاه خود پایه محلی که طی سه سال اخیر در آن سکونت داشته اند برگردند و در آنجا «خویشتن را بکاری مشغول دارند». چه شوخی بیرحمانه ای!

در بیست و هفتمین سال سلطنت هانری هشتم باز همین مقررات تکرار می شود ولی باملحقاتی تشدید میگردد. هرگاه کسی بار دوم برای ولگردی گیر می افتاد بایستی همان مجازات تازیانه اجراء و سپس نیمی از گوش وی بریده می شد. ولی در سومین تکرار جرم مقصر مزبور بایستی بمثابه جانی و دشمن جامعه اعدام میگردد.

ادوارد ششم: آئین نامه ای مربوط به نخستین سال سلطنت وی، سال 1547، مقرر میدارد که اگر کسی از کار کردن سرباز زده باید محکوم به بردگی شخصی گردد که او را لوداده است. خواجه باید بنده ای خود را نان و آب دهد و نیز هرنوشا به ای ضعیف و آشغال گوشتی که خود صلاح بداند بوی روادارد. خواجه حق دارد بنده ای خود را بهر گونه کاری، هر قدر نفرت انگیز باشد، بزور تازیانه و زنجیر وادارد. هرگاه بنده چهارده روز بگریزد به بردگی ابدی محکوم میگردد و بایستی پیشانی ویرابا حرف (S) داغ نمود و اگر بار سوم گریخت مانند خاین دولت اعدام گردد.

خواجه میتواند ویرا بفروشد، هبه کند و بمثابه بنده وی را، عیناً مانند سایر اموال منقول و دام، با جاره دهد. و نیز چنانچه بندگان علیه خواجهان خود دست به توطئه ای زنند باید اعدام شوند. حکام صلاح وظیفه دارند بر حسب اطلاعی که دریافت می کنند به جستجوی بی سروپایان بر آیند. در صورتیکه مسلم شد یک ولگرد سه روز پرسه زده (دریوزگی کرده) است باید وی را به زادگاهش ببرند و با آهن گداخته روی سینه اش داغی بعلامت (V) بزنند، و از زنجیر کرده در جاده ها یا خدمات دیگر بکار وادارند. اگر ولگرد بدروغ زادگاهی برای خود نشان دهد آنگاه باید بکیفر این گناه بطور ابد بنده ای محل مزبور، مردم آن محل گردد و یا به بندگی رسته درآید و بعلامت (S) داغ شود. همه کس حق دارد اطفال ولگرد را از وی بگیرد و پسران او را تا 24 سالگی و دخترانش را تا 20 سالگی بعنوان کارآموز نگهدارد. اگر آنها بگریزند باید تا رسیدن باین سن به بندگی استاد در آیند. استادان میتوانند بدخواه خود آنان را از زنجیر کشند و تازیانه بزنند و غیره. هر استادی مجاز است حلقه آهنینی بگردن، بازو و پای بندگان خود نصب کند تا آنها را بهتر بشناسد و اطمینان بیشتری داشته باشد. بخش اخیر این آئین نامه مقرر میدارد که برخی از فقرا باید بوسیله ای بخش یا افرادی بکار واداشته شوند که مایلند بانان خوراک و آشامیدنی بدهند و بخواهند برای آنان کاری بپایند. این نوع بردگان بخش تا پاس پیشرفته ای از قرن نوزدهم در انگلستان تحت نام roundsmen (گشت مردان) بجای مانده بود.

الیزابت، در سال 1572: گدایان بی پروانه و بالاتر از 14 سال در صورتیکه کسی نخواهد آنان را برای دو سال بخدمت بپذیرد، بایستی سخت تازیانه بخورند و لاله ای گوش چپ شان داغ شود، در صورت تکرار، اگر کسی نخواهد آنان را برای دو سال بخدمت بگیرد، و سن شان از 18 سال بیشتر است، اعدام میگردد. ولی در سومین

تکرار جرم بایستی بیرحمانه مانند خابنین دولت اعدام شوند. از این قبیل آئین نامه ها در هجدهمین سال سلطنت الیزابت صادر شده است از جمله در فرمان 13 در سال 1597.

جک اول: هرکس پرتی و در یوزگی پیشه کند بمثابه بیابان گرد و ولگرد تلقی می شود. قضاء صلح داد گاه های بخش مختار اند در منظر عموم آنها را تازیانه بزنند، در نخستین تکرار جرم شش ماه و در مرحله ثانوی دوسال زندانی نمایند. طی دوران زندان باید هر چند بار و هر مقدار که قاضی صلح مصلحت بداند آنرا شلاق زنند.... شانه چپ و لگردان را باید با علامت (R) داغ نمود و بکار اجباری گماشت. هرگاه دوباره آنرا به گدائی بگیرند باید بدون هیچگونه ترحمی بدار آویخت. مقررات مذکور تا اوایل قرن هجدهم قانوناً بقدرت خود باقی بود و فقط طبق فرمان دوازدهم در بیست و سومین سال سلطنت آن ملغا گردید.

در کشور فرانسه نیز که در اواسط قرن هفدهم یک پادشاهی و لگردان در پاریس تاسیس شده بود، قوانینی از همین قبیل وضع گردید. هنوز در اوایل سلطنت لوئی شانزدهم (فرمان 13 جولای 1777) هر شخص تندرست 16 تا 20 ساله در صورتیکه فاقد وسایل زندگی باشد و بحرفه ای هم اشتغال نرزد باید به پارو زنی اجباری در کشتیهای دولتی فرستاده شود. نظیر همین مقررات را در اکتوبر 1535 کارل پنجم برای هالند وضع نموده است. و همچنین است فرمان دولتها و شهرهای هالند مورخ 19 مارچ 1614 اعلامیه آستانهای متحد شده مورخ 25 جون 1649 و غیره. بدینسان توده ای روستائی که عرصه و اعیانش بزور ستانده و از خانه و زمینش رانده و به ولگری اش کشانده بودند، بوسیله ای وضع قوانینی وحشت زاوناهنجار و بضرب تازیانه، داغ و درفش (دروش) و شکنجه تحت انضباطی که برای سیستم مزدوری ضرورت داشت درآمد.

تنها کافی نیست که در یک قطب، شرایط کار بمثابه سرمایه گرد آید و در قطب دیگر انسانهای قرار گیرند که چیزی جز فروش نیروی کار خویش نداشته باشند. و نیز وادار ساختن آنان بفروش داوطلبانه نیروی کارشان کفایت نمی کند. در تکامل تولید سرمایه داری طبقه ای کارگر رشد مییابد که از حیث تربیت، سنت و عادت خواستها و توقعات این شیوه ای تولید را مانند نوامیس طبیعی مسلم تلقی میکند. سازمان روند تولید سرمایه داری رشد یافته هر مقاومتی را درهم میشکند و ایجاد دایمی اضافه جمعیت نسبی از قانون عرضه و تقاضا نگهداری میکند و بالنتیجه دستمزدا در حدودی که به مقتضای احتیاجات ارزش افزائی سرمایه است نگاه میدارد و فشار گنگ و نهائی مناسبات اقتصادی، سیادت سرمایه دار را بر کارگر مسلط میسازد. البته باز بطور فوق العاده و مستقیم نیز اعمال قهر و فشار می شود ولی این امر فقط جنبه استثنائی دارد. برای اینکه وضع جریان عادی خود را طی کند میتوان کارگر را به «قوانین طبیعی تولید» و گذاشت یعنی به آنچه از شرایط خود تولید سرچشمه میگیرد و وابستگی بسرمایه از طریق همان شرایط تضمین و جاوید میگردد. در آوان پیدایش تولید سرمایه داری وضع بنحودیگراست. بورژوازی نخواست به قدرت دولتی نیاز مند است و از آن بمنظور «تنظیم» دستمزدا استفاده می کند، یعنی دستمزدا در حدودی که ببرد افزونکاری میخورد، میفشارد، تار و زانه ای کارا دراز تر کند. و خود کارگر را در درجه ای عادی و وابستگی نگهدارد. این خود یک مرحله اساسی در آن با اصطلاح انباشت بدوی است.

طبقه مزدور که در نیمه آخرین قرن چهاردهم پدید شد، در آن هنگام طی قرن بعد فقط جزء بسیار کوچکی از توده مردم را تشکیل می داد. توده های مردم در روستا از راه دهقانی مستقل و در شهر بوسیله ای سازمان رسته ای وضع محفوظ و محکمی داشتند در روستا و شهر استادکار و کارگر از لحاظ اجتماعی بهم نزدیک بودند. تابع بودن کار به سرمایه هنوز جنبه صوری داشت یعنی شیوه تولید خود هنوز خصصات خاص سرمایه داری را دارا نبود. رکن متغیر سرمایه بمقدار زیاد بر رکن ثابت آن میچربید. نیابرین، نسبت بکار مزدور تقاضا بآهرا نباشد سرمایه سریعاً نمومیکرد در حالیکه عرضه ای کار مزدور آهسته بدنبال آن می رفت. در آن زمان هنوز بخش بزرگی از محصول ملی، که بعدها مبدل به انباشت مایه ای سرمایه گردید، وارد در ذخیره ای مصرف کارگر بود.

وضع قوانین درباره کار مزدور، قوانینی که ذاتاً مبتنی بر استثمار کارگر بوده و از آن پس نیز همواره دشمنی خود را نسبت به کار ادامه داده است (آئین نامه کارگران) ادوار دسوم در سال 1349 آغاز می گردد. در فرانسه در سال 1350 که بنام پادشاه ژان (منظور از ژان دوم پادشاه فرانسه و جانشین فیلیپ ششم از خاندان والوا است که از 1350 تا 1364 سلطنت کرده است. در زمان اسارت همین پادشاه در لندن حوادث انقلابی ضد اشرافی پاریس تحت رهبری آتین مارسل و قیام های دهقانی معروف به «ژاکری» بوقوع پیوست) صادر شده قرینه ای آنست. در آنوقت قانون گزار ی انگلیس و فرانسه بموازات یکدیگر حرکت می کنند و از حیث محتوی یکسان اند. آئین نامه کارگران بنابه شکایات مصرانه ای مجلس عوام توشیح گردید. یکی از توری ها ساده لوحانه میگوید: "در گذشته فقرا چنان دستمزدهای مطالبه میکردند که صنعت و ثروت را مورد تهدید قرار میدادند. اکنون دستمزدا چنان نازل است که باز هم تهدید دیگری را که محتملاً خطرناکتر از گذشته است، برای صنعت پیش می آورد."

4- چگونگی پیدایش فارمداران سرمایه دار:

ملاحظه کردیم که چگونه پرولتاریای بی برگ و نوا با قهر و غلبه بوجود آمد و به چه کیفیت انضباط خونینی که ویرامبل به مزدور نمود تحمل گردید و اقدامات ننگین دستگاه علیه ای دولتی به چه نحو، بابالابردن درجه ای بهره کشی کار، انباشت سرمایه را بزور پلیس ترقی داد، این سوال مطرح میشود که سرمایه داران، خود نخست از کجا پیداشده اند؟ زیرا خلق یدمردم روستا بطور مستقیم فقط موجد زمین داران بزرگ است نه سرمایه دار. در مورد پیدایش فارمداران باید گفت که آنرا میتوان باصطلاح بادست لمس کرد، زیرا پیدایش مزدور چندین قرن پروسه ای تحولی آهسته ای را پیموده است. مناسبات و عناوین مالکیت خودسرفها و همچنین از آن خرده مالکان آزاد بسیار متفاوت بود و لذا رهائی آنان نیز در شرایط اقتصادی بسیار متفاوتی انجام یافت.

مارکس میگوید: "در انگلستان نخستین شکل فارمدار (مباشر) است. (مقام وی شبیه به مباشری ناظر املاک در رم باستان، که خود بنده یا آزاد شده بود و سایر کارگران برده تحت نظارت وی قرار میگرفتند)، منتها با میدان عمل محدودتری است. در نیمه دوم قرن چهاردهم فارمداری جانشین وی میگردد که بذر، دام و ادوات کشاورزی را از مالک زمین دریافت میکند. وضع وی بادهقانان فرق زیادی ندارد. فقط وی مزدوران بیشتری را مورد استثمار قرار میدهد. بزودی مبدل به مزارعه کار میگردد که نیمه فارمدار است. وی قسمتی از سرمایه ای زراعتی را میبرد و بخش دیگر را به مالک میگذارد. مجموع محصول را طرفین طبق نسبتی که بنا بر قرارداد معین شده است تقسیم میکنند. در انگلستان این شکل با سرعت از بین میرود تا جای رابه فارمدار بمعنای واقعی واگذار یعنی بکسی که سرمایه ای- خاص- خود را- بوسیله ای- استفاده از کارگران- مزدور بارور میکند. و قسمتی- از اضافه محصول را بصورت نقد یا جنس بعنوان بهره ای زمین بمالک میپردازد.

طی قرن پانزدهم، تاهنگامیکه دهقان مستقل و همچنین کارگر کشاورز، که در جذب دستمزد خود دارای کشت و کار خاصی است، بمدد کار و کوشش خویش دولت مند می شود، وضع فارمدار و میدان تولیدش محقر باقی میماند. انقلاب کشاورزی در ثلث اخیر صده پانزدهم، که تقریباً طی تمام قرن شانزدهم ادامه یافت (باستثنای دهه های آخر آن)، بهمان سرعتی که فارمداران را غنی ساخت موجب فقر مردم روستا گردید. غصب چراگاه های مشترک و غیره به فارمداران امکان داد که تقریباً بی خرج بر تعداد دام خود بیافزایند در حالیکه از اینراه دامها و وسایل کودریزی فراوانتر زمین را در اختیار وی قرار میدادند. در قرن شانزدهم لحظه ای مهم تعیین کننده ای در رسیدن در آن هنگام مدت قرارداد اجاره فارمداران غالباً 99 ساله بود. سقوط پیوسته ای ارزش فلز بهادار و بالنتیجه تنزل ارزش پول، برای فارمداران میوه های زرین ببار آورد. صرف نظر از شرایط دیگری که در فوق ذکر شد، این امر موجب تنزل دستمزد گردید. قسمتی از دستمزدها بدینسان بر بهره ای فارمدار ضمیمه شد. ترقی دایمی قیمت گندم، پشم، گوشت و خلاصه ترقی بهای محصولات کشاورزی سرمایه پولی فارمدار را به زحمت متورم ساخت در حالیکه آنچه وی بایستی تحت عنوان بهره ای زمین میپرداخت بنابه ارزش قدیمی پول مقرر گردیده بود. بدینسان وی در عین حال هم بضرر کارگران خود و هم بزیان مالک زمین متمول میشد. بنابراین شگفت آور نیست که اگر در پایان قرن شانزدهم در انگلستان طبقه ای از "فارمداران سرمایه دار" دیده میشد که نسبت به شرایط آنزمان ثروتمند بشمار می آمدند.

در فرانسه رژیسور که مباشر یا گردآورنده خراج اربابان فئودال در دوران اولیه قرون وسطی بوده است بزودی مبدل به کارگزاری میشود که در نتیجه کلاهبرداری و دزدی و غیره خود را بمقام سرمایه دار میرساند. گاه این رژیسورها خود اربابان متعینی بودند. مثلاً در زمینه اقتصادی مصادر امور مالی، بورس بازان بازرگانان، خرده فروشان، سرشیر معاملات را بسود خود بر میداشتند، در امور حقیقی، وکیل طرفین دعوی را میچاپید، در سیاست، اهمیت نماینده مجلس بیش از انتخاب کننده و از آن وزیر بیش از رئیس کشور است. در مذهب، خداوند بوسیله «واسطه» بعقب رانده میشود و اینان را نیز روحانیون پس میزنند و خود از نو بین شبان نیک و گوسفندانش همچنان واسطه های اجتناب ناپذیری قرار میدهند.

در فرانسه نیز مانند انگلستان اراضی فئودال به قطعات کوچک بشمارای تقسیم شده بود ولی از لحاظ شرایط بمراتب نامساعدتر از انگلستان بود. در جریان قرن چهاردهم فرمها (تسریه ها) بوجود آمدند. تعداد آنها پیوسته روبه افزایش بود و از صد هزار تجاوز نمود. این فرمها مال الاجاره های نقدی یا جنسی متفاوتی، از یک پنجم گرفته تا یک دوازدهم، میپرداختند.

پنجم- واگرد انقلاب کشاورزی در صنعت.

تشکیل بازار داخلی برای سرمایه صنعتی

مارکس مینویسد: چنانکه دیدیم خلع ید و اخراج مردم روستا که متتابعاً انجام یافت و دائماً تکرار می گردید، پی در پی توده های انسانی تازه ای را بکلی غیر از پرولتاریای وابسته بمناسبات رسته ای، بصنعت شهری تحویل می داد و آنچنان اوضاع و احوال مساعدی برای آن بوجود آورده بود که آن آندرسون کهنسال (که نبایش باجمس اندرسون اشتباه نمود) در کتاب تاریخ بازرگانی خویش آنرا نتیجه ای مداخله ای مستقیم پروردگار انگاشت. لازم است که

ماباز لحظه ای درباره این عامل انباشت بدوی درنگ کنیم. رابطه ای که بین کاهش روستائیان خودمختار و مستقل الاقتصاد و انبوهی پرولتاریای صنعتی وجود دارد. باوجود کاهش تعداد کسانی که بکار و کشت میپرداختند، زمین همچنان بقدر گذشته یابیشتر از آن حاصل میداد، زیرا انقلاب در شرایط مالکیت زمین باشیوه های بهتر کشت و کار، باهمکاری بزرگتر، باتجمع وسایل تولید و غیره همراه بود و ازسوی دیگر مزدوران کشاورزی نه تنها باشندت بیشتری کاری کردند بلکه زمینی هم که برای خود میکاشتند و حاصل میگرفتند بیش از پیش تنگتر شده بود. بنابراین باآزاد ساختن بخشی از مردم روستائی وسایل گذشته تغذیه ای آنها نیز آزاد گردید. دهقانی که بیرون رانده شده ناچار است که ارزش وسایل مزبور را بشکل دستمزد از ارباب جدید خود یعنی سرمایه دار صنعتی بیرون کشد. مواد خام صنعتی که از محصولات بومی کشاورزی بدست می آمد نیز به سرنوشتی مشابه وسایل زندگی دچار شدند. اینها نیز به رکنی از سرمایه ای ثابت مبدل گردیدند.

در واقع همان حوادثی که دهقان کوچک رامبدل به کارگر مزدور میکند و وسایل زندگی و کار او را بصورت عوامل مادی سرمایه درمی آورد در عین حال بازار داخلی سرمایه رانیز ایجاد می کند. سابقاً خانواده دهقانی وسایل زندگی و مواد خام را خود بوجود می آورد و روی آن کار میکرد و سپس قسمت اعظم آنرا خود بمصرف میرساند. این مواد خام و وسایل زندگی اکنون دیگر بصورت کالا درآمده اند. فارمدار بزرگ این مواد و وسایل رامی فروش و بازار خود را در مانوفکتورها بدست می آورد. نخ و کرباس و پشمینه، اشیائی که ماده خام شان در دسترس هر خانوار دهقانی بود و بارشتن و بافتن آن نیاز مندیهای خود را رفع مینمود، اینک بصورت اقلام مانوفکتوری درآمده اند که همان بخشهای روستائی، بازار آنها را تشکیل میدهند. مشتریان بیشمار و پراکنده ای که تا این زمان به انبوهی از تولید کنندگان مستقل وابسته بودند اکنون در حول بازار بزرگی که از جانب سرمایه صنعتی تأمین می شود متمرکز گشته اند. بدین سان خلع پیده دهقانانی که سابقاً خودگردان بوده اند و جدا ساختن آنان از وسایل تولید شان، بانهدام صنایع فرعی روستائی و پروسه ای جدائی مانوفکتور از کشاورزی همراه است. و تنها انهدام صنعت خانگی روستائی است که میتواند ببازار داخلی یک کشور آنچنان توسعه و قوامی بدهد که مورد نیاز شیوه ای تولید سرمایه داری است.

باوجود این دوران خاص مانوفکتوری خود قادر بیک تحول بنیادی نیست. بیاد هست که مانوفکتور فقط بصورت بسیار جزئی بر تولید ملی تسلط یافت و همواره بطور اساسی بر پیشه های شهری و صنایع فرعی خانوادگی و روستائی تکیه داشت. اگر مانوفکتور این صنایع فرعی را بشکل معینی، در برخی از رشته های صنعت و در بعضی نقاط از بین برد در عوض آنرا در جای دیگر از نوزنده کرد زیرا اتحاد محدود مشخصی برای آماده ساختن مواد خام بوجودان احتیاج داشت. لذاوی طبقه ای تازه ای از خرده روستائیان بوجود می آورد که کشت و کار برای آنها جنبه ای فرعی پیدا میکند و کار صنعتی بمنظور فروش محصول به مانوفکتور، خواه مستقیماً خواه بوسیله بازرگانان، حرفه ای اصلی آنان میگردد. این اگر علت اصلی نباشد لافل یکی از علل پدیده ایست که در بدو امر محقق تاریخ انگلستان رابگمراهی می کشاند. از آخرین ثلث قرن پانزدهم بعد محقق مزبور دایماً باشکایاتی مواجه می شود که از استیلای اقتصاد سرمایه بر روستا و اضمحلال تدریجی روستائیان حکایت می کند و فقط در فواصل کوتاهی قطع می شود. ازسوی دیگر پیوسته همین مردم روستا را اولوباتعداد کمتر و وضع بدتر، در برابر خود می بیند. علت اصلی اینست: انگلستان بطور عمده کشوری تنها صنعت بزرگ است که بابکار انداختن ماشین آلات پایه ای ثابتی برای کشاورزی سرمایه داری بوجود میآورد، بطور بنیادی تعداد عظیم روستائیان را خلع ید می کند و جدائی بین کشاورزی و صنعت خانوادگی روستائی را باریشه کن کردن بنیاد آن یعنی ریسندگی و بافندگی بانجام میرساند. و بنابراین این همان صنعت بزرگ است که مجموع بازار داخلی را تحت استیلای سرمایه صنعتی درمی آورد.

نششم- منشاء سرمایه دار صنعتی:

پیدایش سرمایه دار صنعتی باهمان ترتیب و تدریجی که موجب پیدایش فارمدار گردید، انجام نشد. بی شک برخی از استادان رسته و بیشتر از آنها خرده پیشه وران مستقل و نیز کارگران مزدور مبدل به سرمایه داران کوچک گردیده اند و سپس از راه استثمار وسیعتر کار مزدور و انباشتی که متناسب بانست تدریجاً سرمایه دار تمام و کمال شده اند.... این واقعیت است که بسیاری از صاحبان کارخانجات بزرگ و حتی کوچک دورانی از کوچکترین خرده صنعتکاران بودند که از تمام مراحل میانی " تولید همگانی " تا " سرمایه داری " عبور نمودند. ساوا موروز ف یک رعیت بود (که آزادی خود را در سال 1820 خریداری کرد)، او در عین حال یک گاوپران، یک عرابه ران، یک کارگر بافنده، یک دستباف بود که عادت داشت بمنظور فروش اجناس خود به خریداران پیاده به مسکو سفر کند. بعدها اوصاحب یک منوسسه کوچک، یک دفتر توزیع کارویک کارخانه شد. وقتی که در سال 1862 درگذشت، او و پسران متعدده صاحب دو کارخانه بزرگ بودند. در سال 1890 بازماندگان او 39 هزار کارگر که تولیدکننده اجناسی به ارزش 35 میلیون روبل بودند را در استخدام داشتند.

دوران کودکی تولید سرمایه داری از بسیاری جهات شبیه دوران کودکی نشئت شهرها در قرون وسطی است، که در آنجا مسئله ای تعیین استاد و خدمتگاران و نوکران میان سرفه‌ای فراری، اغلب بر اساس زودتر و دیرتر بودن تاریخ فرار حل و فصل میگردید. ولی حرکات حلزونی این اسلوب بهیچوجه پاسخگوی احتیاجات بازرگانی آن بازار جدید جهانی نبود، که کشفیات بزرگ آخر قرن پانزدهم بوجود آورده بود. ولی قرون وسطی دوشکل مختلف از سرمایه بدست داده است، که در گوناگونترین ساختمانهای اقتصادی- اجتماعی نشوونمایافته و پیش از عصر شیوه تولید سرمایه داری بهر صورت جنبه سرمایه داشته است. دوشکل مزبور عبارت اند از سرمایه ای ربائی و سرمایه ای تجاری. سرمایه تجاری و ربائی همیشه بطور تاریخی مقدم بر تشکیل سرمایه صنعتی بوده و منطقاً پیش شرط لازم برای تشکیل آنست ("سرمایه" جلد سوم...) اما بخودی خود نه سرمایه تجاری و نه سرمایه ربائی پیش شرط کافی برای ظهور سرمایه صنعتی (یعنی تولید سرمایه داری) نیستند. آنها همیشه شیوه تولید قدیم را متلاشی و شیوه تولید سرمایه داری را جانشین آن نمی کنند. تشکیل دومی {شیوه تولید سرمایه داری} کاملاً وابسته به مرحله تکامل تاریخی و شرایط همراه با آن میباشد. (" رشد سرمایه داری در روسیه- لنین).

مارکس مینویسد: در حال حاضر تمام ثروت جامعه بدو از دست سرمایه داری گذرد... وی بهره ای مالکانه ای ارباب زمین دار را می دهد، بکارگر مزد میپردازد، به تحصیلدار مالیات و عشریه، آنچه بایسته ای اوست تحویل میدهند و قسمت بزرگ یادر واقع بزرگترین حصه ای محصول کار را که روز به روز زیاده ترمی شود برای خود نگاه میدارد. اکنون میتوان سرمایه دار را صاحب دست اول کلیه ای ثروت اجتماعی تلقی نمود، باینکه هیچ قانونی بوی چنین حقی در مورد این مالکیت تفویض نکرده است.... این تغییر در مالکیت از راه ربح گیری عاید سرمایه شده است... شگفت آور آنکه در سرتاسر اروپا قانون گذاران خواسته اند از طریق قوانین ضد رباخواری از این پدیده جلوگیری نمایند... استیلای سرمایه دار بر تمام ثروت کشور، خود انقلاب کاملی در حق مالکیت است. ولی این تسلط بوسیله کدام قانون یا سلسله ای از قوانین انجام نیافته است". لازم بود نویسنده بخود میگفت که انقلاب ها بوسیله قوانین انجام نمی شوند. سازمان فئودالی در روستا و سازمان رسته ای (حرفه ای) در شهرها مانع از آن بودند که سرمایه ای نقدی حاصل از ربا و تجارت مبدل به سرمایه ای صنعتی گردد. باالغاء خدم و حشم فئودالی، با خلع ید و تاحدودی- در نتیجه- ای- بیرون- راندن- مردم- روستائی- این- موانع- بر طرف- شد. مانوفکتور جدید در بنادر صدور یا در نقاطی از روستا، که خارج از حیطه ای و ارسی سازمان کهنه ای شهری و قواعد رسته ای آن بود، تأسیس گردید. از آنجاست مبارزات بسیار جدیدی که در انگلستان علیه این نشاگا های صنعت جدید از طرف شهرهای امتیاز دار در گرفت.

کشف منابع زرخیز و نقره خیز امریکا، قلع و قمع، ببردگی در آوردن مردمان بومی و مدفون ساختن آنان در معادن، آغاز استیلای بر هند شرقی و غارت آن، تبدیل قاره آفریقا به قرقگاه سوداگرانه برای شکار سیاه پوستان، همه اینها بشارت دهنده صبح دولت سرمایه داری هستند. این پروسه های تغزل آمیز مراحل اصلی انباشت بدوی سرمایه بشمار می روند. بدنبال این جریان است که جنگ بازرگانی میان ملل اروپائی در مقیاس تمام کره زمین در میگیرد. جنگ مذکور با عصبان هند علیه اسپانیا آغاز شد، با جنگ ضد ژاکوبین انگلستان (جنگ علیه انقلاب فرانسه) دامنه ای بسیار بزرگی یافت و در جنگهای تریاک علیه چین و غیره ادامه یافت.

مراحل مختلفه ای انباشت بدوی، بنحوی که از لحاظ زمانی کم و بیش مرتب بود، بین اسپانیا، پرتغال، هالند، فرانسه و انگلستان تقسیم میگردند. در پایان سده هفدهم مراحل مزبور با سیستم استعمار، سیستم قرضه ای دولتی، سیستم جدید مالیاتی و سیستم حمایه گمرکی، در انگلستان بصورت اسلوب بهم پیوسته و منظمی درآمد. برخی از اسالیب مزبور بر پایه ای خشونت آمیزترین اعمال فشار قرار داشت مانند سیستم استعماری. ولی همه ای آنها قدرت دولتی یعنی زور متمرکز و منظم جامعه را مورد استفاده قرار میدهند تا پروسه ای تبدل نظام فئودالی به شیوه تولید سرمایه داری را شتابان تسریع کنند و گذارها را کوتاه سازند. زور مامای هر جامعه ای کهنی است که آبستن نواست. زور خود نیروی اقتصادی است. و. هاویت (نویسنده انگلیسی 1791-1879 که از جمله صاحبان تحقیق جالبی است درباره ساکنین بومی استرالیا) مردی که از مسیحیت برای خود تخصصی ساخته است چنین میگوید: "بربریت و فجایع بیشرمانه ای که نژادهای باصطلاح مسیحی در هر نقطه ای جهان و علیه مردم هر کشور مسخر مرتکب شده اند در هیچ عصری از اعصار تاریخ جهان و نزد هیچ نژادی، هر قدر وحشی و عقب افتاده، هر اندازه بیرحم و بیشرم بوده است، نظیر ندارد". تاریخ اقتصاد استعماری هالند- و هالندی که ملت نمونه ای سرمایه داری در قرن هفدهم بشمار می- رفت- تبلورهای نادیده- ای- از خیانت، فساد، آدمکشی- و شناعة- میگسترند. هیچ- چیزی- خصلت نامتاز سیستم آدم دزدی آنها در شهر و بندر Celebes (اندونیزی) بمنظور تهیه برده برای جاوه نیست. برای انجام این کار افرادی را مخصوصاً برای آدم دزدی تربیت میکردند. دزد، مترجم و فروشنده عاملین اصلی این تجارت بودند. و امرای بومی- سرفروشنده- ها- بشمار میرفتند. نوجوانانی- را که دزدیده- بودند- آنقدر در زندان- های- مخفی

شهر "سلب" نگاه میداشتند تا برای بار کردن به کشتی های بردگاه آماده شوند. یک گزارش رسمی تصریح کرده است که: "یکی- از این جاها مثلاً شهر ماساکارپراز زندان های پنهانی- است که هر یک- وحشتناکتر از دیگری و مملو از تیره روزانی است که قربانی آروستمگری سرمایه داران هالندی گردیده، در زنجیر گراند و از خانواده های خویش بعنف ربوده شده اند". هالندیها برای اینکه مالاکا را بتصرف در آورند حکمران پرتگالی آنجا را بیول فریفتند و وی در سال 1641 دروازه های شهر را بروی آنها گشود. بلافاصله بمنزل حکمران تاختند و وی را بقتل رساندند تا از پرداخت رشوه مذکور بمبلغ- 21875 لیره استرلینگ «معاف» کردند. اینان هر کجا پامی گذاشتند ویرانی و نابودی جماعات را بدنبال داشت. بان یوانگی ایالتی از جاوه در سال 1750 دارای 80000 نفر سکنه بود و در سال 1810 (8000) نفر جمعیت داشت. اینست آن تجارت شیرین.

مارکس میگوید: کمپنی انگلیسی هند شرقی علاوه بر سیادت سیاسی بر هند شرقی، انحصار اختصاصی تجارت چای و بطور کلی بازرگانی با چین و حمل و نقل کالایه اروپا را و بلعکس برای خود محفوظ داشت. ولی کشتی رانی در سواحل هندوستان و مابین جزایر و همچنین تجارت با داخل هندوستان در انحصار ماموران عالی رتبه ای کمپنی بود. انحصار نمک، تریاک، فلفل و کالاهای دیگر منابع بی پایان ثروت بودند. ماموران خود قیمت هار اتعین میکردند و بدلخواه خود هندوهای بیچاره را میچاپیدند. حکمران کل نیز در این بازرگانی خصوصی شرکت داشت. به مقربان وی، پیمانها با شرایطی واگذار میشد که بوسیله آن، بهتر از کیمیاگران، از هیچ طلا میساختند. تمولهای بزرگ یکروزه مانند قارچ می روئیدند و انباشت بدوی بدون صرف پیشیزی بوقوع می پیوست. البته در کشت دارائیهایی که فقط با صادرات سروکار داشتند، مانند هند غربی و سرزمین های پر ثروت و پر جمعیتی مانند مکزیکو و هند شرقی که بقتل و غارت و اگذار شده بودند، رفتار بابومیان بمراتب وحشتناکتر بود. باین وجود حتی در مستعمرات بمعنای خاص، خصلت مسیحی انباشت بدوی نفی نشد. این کارشناسان سختگیر و ترش روی پروتستانسیم، این منزله طلبان انگلستان جدید، در سال 1703 بنا به تصمیمی که در شورای خود اتخاذ نمودند، جائزه ای بمبلغ 40 لیره استرلینگ در برابر پوست سر هر بومی یا برای اسیر ساختن هر سرخ پوست مقرر داشتند و در سال- 1720 برای هر پوست سر جائزه ای 100 لیره ای معین نمودند. در سال 1744، پس از آنکه خلیج ماساچوست قبیله معینی را متجاسرو یاغی اعلام داشت، قیمت های زیرین تعیین گردید: برای پوست سر ذکور 12 ساله و بالاتر 100 لیره ای استرلینگ، برای سر هر ذکور 105 لیره استرلینگ، برای زنان و کودکان اسیر 50 لیره استرلینگ و برای پوست سر زنان و کودکان- 50 لیره استرلینگ! چندهه بعد فجایع سیستم استعماری تلافی این جنایات را بسر اخلاف آن پدران و زائران مئومن، که بنوبه خود طغیان کرده بودند، در آورد. با تحریک و پول انگلیسان اینان بضرب تبرزین های هندیان ساطوری شدند. پارلمان انگلستان سگهای درنده و پوست سرکن را «وسایلی که خداوند طبیعت در دست او نهاده است» اعلام نمود.

سیستم مستعمراتی- موجب پیشرفتهای- عظیمی- در امر تجارت- و دریانوردی- شد. «شرکتهای- انحصاری» «مورد پیشگونی- لوتر» اهرمهای- نیرومند- تجمع- سرمایه- گردیدند. مانوفکتورهای- که- بسرعت- می- روئیدند در وجود مستعمرات بازارهای تأمین شده یافتند و انحصار بازار موجب انباشت شتابان بود. ثروتهای که خارج از اروپا مستقیماً بوسیله ای غارت، اسارت و آدمکشی تاراج شده بود بسوی متروپول روان میشد و در آنجا مبدل بسرمایه میگردد. هالند که مقدم بر دیگران سیستم مستعمراتی را بنحواکمل بسط داده بود، در سال- 1848 باوج قدرت بازرگانی خود رسید. این کشور «تقریباً بطور انحصاری تجارت با هند شرقی و معاملات بین جنوب غربی و شمال شرقی اروپا در دست خود داشت. صید ماهی، ناوگان و مانوفکتور هایش سرآمد کشورهای دیگر بود. سرمایه ای این جمهوری شاید مهتر از مجموع سرمایه کشورهای دیگر اروپا بود». در این مورد مارکس خاطر نشان میکند که: گولیش فراموش- کرده- است- نکته- ذیل- را- باین- مطلب- اضافه- کند: توده- ای- مردم- هالند- در 1648 مشقت- کشیده ترو فقیرتر از دیگر کشورهای اروپا در مجموع بود و خشونت آمیزتر از آنها تحت ستم و فشار قرار داشت. در روزگار ما برتری صنعتی برتری تجاری را به همراه دارد. در دوران مانوفکتوری بمعنای اخص بعکس برتری بزرگانی است که موجب سیادت صنعتی میگردد. از آنجاست که در آن هنگام سیستم مستعمراتی نقش درجه اولی ایفا میکند. سیستم اعتباراتی عمومی یعنی قرضه های دولتی، که سرمشاء آنرا طی قرون وسطی در "ژن ونیز" پیدامیکنیم، در دوران مانوفکتوری سرتاسر اروپا را فرا گرفت. سیستم مستعمراتی با تجارت دریائی و جنگ های تجارتی خود بمنزله ای گرمخانه ای به توسعه آن کمک کرد. بدینسان سیستم مزبور بدو در هالند استقرار یافت. دیون دولتی، که بمعنای خودفروشی دولت اعم از استبدادی، مشروطه یا جمهوری است، مهر و نشان خود را بر عصر سرمایه داری میکوبد. از آنچه ثروت ملی خوانده می شود تنها سهمی که واقعاً در دارائی جمعی ملت های جدیداردمی شود عبارت از دیون دولتی آنهاست.

دیون دولتی بصورت حساسترین اهرم انباشت بدوی درمی آید. مانند عصای مسحور، بیک ضرب پول عقیم را دارای قدرت زادوولد می کند وبدون آنکه آنرا در معرض زحمات ومخاطراتی قرار دهد، که ملازم کاراندازی پول در صنعت وحتى در ریاست، پول را به سرمایه مبدل می کند. در حقیقت بستان کاران دولت چیزی نمی دهند زیرا مبلغ قرضه بصورت سفته های درمی آید که باسانی قابل انتقال اند و در دست صاحبان آن کاملاً مانند پول نقد بوظیفه ای خویش ادامه می دهند. ولی صرف نظر از طبقه ربح خوارتن آسان که بدینسان بوجود آمده است و قطع نظر از ثروت- بادآوران- واسطه های- که- بین- دولت- و ملت- نقش- تنخواه- گروار بازی- می- کنند،- ونیز صرف نظر از پیمانکاران مالیات، بازرگانان و کارخانه داران خصوصی که از هر قرضه ای دولتی تکه ای چرب و نرم، چون سرمایه ای که از آسمان نازل شده است، نصیب آنان میگردد، باید منتظر این نکته بود که قرضه دولتی مشوق بزرگی برای تأسیس شرکت های سهامی، برای معامله ای هرگونه اسهام قابل انتقال و سفته بازی گردید، به سخن کوتاه بورس بازی و سیستم جدید بانکی رابه پیش راند.

بانکهای بزرگ، که با عنوان ملی نیز تعین یافته اند، که از بدو تأسیس خود جز شرکت های از سفته بازان نبودند که در جنب حکومت ها جای گزیده وبه برکت امتیازات بدست آورده امکان یافته بودند بآنها مساعدتهای نقدی بدهند. بهمین- سبب- بهترین اندازه گیر میزان تراکم در مورد دیون دولتی همانا ترقی متوالی سهام این بانکهاست. که شکوفندگی کامل آنها از تاریخ تأسیس بانک انگلستان در سال 1694 آغاز میشود. بانک انگلستان کار خود را از آنجا شروع کرد که پولش را بنرخ 8 درصد بدولت قرض داد. همزمان با این قرضه پارلمان ویرامجاز ساخت که معادل همان سرمایه پول سکه زند و همان پول را بکار دیگر بشکل اسکناس بمردم قرض دهد. بانک انگلستان مجاز بود با اسکناسهای مذکوره تنزیل سفته و برات بپردازد، باعتبار کالاقرض دهد و فلزات گرانبها خریداری نماید. طول نکشید که با همین پول اعتباری خود ساخته، بانک انگلستان بخود دولت قرض میداد و بحساب دولت منافع دیون عمومی را میپرداخت. وی تنها بیش از آنچه بایکدست پرداخته بود بادست دیگر پس میگرفت بلکه در عین پس گرفتن، باز تا آخرین- شاهی پولی که داده بود- بستانکار جاوید ملت- باقی میماند. تدریجاً بانک- انگلستان- مخزن گریز ناپذیر گنجینه های فلزی کشور و مرکز ثقل تمام اعتبارات بازرگانی گردید. در همان زمان که در انگلستان سوزاندن جادوگران قطع گردید آویختن جاعلین اسکناس آغاز شد. نوشته های آن عصر، از جمله نوشته های بولینگ بروکس { 1678-1751 مرد سیاسی ونویسنده انگلیسی از منتسبین به حزب توری (محافظه کار) } نشان میدهد پیدایش ناگهانی این جماعت بانکوکرات، تنخواه گران، ربح خواران، دلالان، صرافان و گرگان بورس، تاجه درجه در مردم آنزمان تأثیر گذاشته است.

سیستمی از اعتبارات بین المللی بادیون عمومی پدید شد، که غالباً در این کشور یا کشور دیگر نهانگریکی از منابع انباشت بدوی است. چنانکه اقدامات مبتذل سیستم غارتگران (و نیز) خودیکی از پایه های پنهان ثروت سرمایه ای هالند را تشکیل میدهد، چه دولت "ونیز" در آوان انحطاط خود مبالغ گزافی پول نقد به هالند قرض داده بود. همچنین است مناسبات بین هالند و انگلستان. از همان آغاز قرن هژدهم مانوفکتورهای هالند عقب افتادند و دیگر تفوق بازرگانی و صنعتی هالند از بین رفته بود. لذا یکی از معاملات اساسی هالند، از 1701 تا 1777 عبارت از این شد که سرمایه های عظیمی را، بویژه برقیب نیرومند خود انگلستان، قرض دهد. بقول مارکس نظیر همین پدیده امروز میان انگلستان و ایالات متحده امریکا میگردد. چه بسا که سرمایه امروزی که بدون شناسنامه وارد ایالات متحده میشود، دیروز با خون کودکان انگلیسی اندوخته شده است.

سیستم حمایتی (اسلوب و سیاست حمایتی به روشی اطلاق میشود که بوسیله ای اقدامات گوناگون از قبیل محدود ساختن واردات بوسیله ای وضع حقوق گمرکی بر کالاهای خارجی یا از راه الزام بداشتن پروانه ای ورود، تشویق صادرات از راه تفویض جوایز صادراتی یا معافیتهای گمرکی وغیره ، میکوشید تا محصولات و مصنوعات کشور را از رقابت- کالاهای- بیگانه- درامان- نگهدارد) وسیله ای- بود مصنوعی- برای- آنکه- کارخانه دار بسازند، از کار خود مختار سلب مالکیت کنند، تولید ملی و وسایل معیشت را بصورت سرمایه در آورند و گذار از شیوه ای تولید کهنه را بشیوه ای جدید تولید کوتاه نمایند. دولتهای اروپائی بر سر اینکه کاشف اسلوب حمایتی کیست با هم بمشاجره پرداختند و پس- از آنکه- دولتها- خود بخدمت- افزونگران درآمدند دیگر تنها- به باجگیری- از ملتهای- خویش،- چه غیر مستقیم و از راه عوارض حمایت گمرکی و چه مستقیم از طریق اعطا جوایز تشویق صادرات وغیره، اکتفا نکردند. در سرزمین- های- وابسته عناً و کرهاً هرگونه صنعت- را برانداختند،- چنانکه- مثلاً مانوفکتور پشم- باقی ایرلند را انگلستان برانداخت. در قاره ای اروپا بنابه پیشینه ای که کولبرت (1619-1683 مرد سیاسی معروف فرانسه، وزیر دارائی لوئی چهاردهم و یکی از برجسته ترین ومدیرترین رجال دولتی این کشور بود، وی پیگیرترین نماینده ای سیاست اقتصادی مرکانتیلیسم (سوداگری) بود. وی در زمان تصدی خود به تشکیل وتوسعه ای مانوفکتورهای دولتی همت گماشت و بر مبنای سیاست حمایتی شدید و تدابیر ملی دیگر بیان سرمایه داری صنعتی را در فرانسه

مستحکم نمود. مجموعه ای تدابیر اقتصادی اوبدها تحت عنوان کولبرتیسم شهرت یافت) بوجود آورده بود، این پروسه باز هم ساده تر شد. در این بخش از اروپا سرمایه ای بدوی صاحبان صنایع تاحدودی مستقیماً از منبع خزانه دولتی تأمین گردید. میرابویانگ میزد" چرا باید برای جستجوی علت درخشندگی صنایع ساکس(ایالت شرقی آلمان که سابقاً یکی از مهمترین امیرنشینان مستقل آلمانی و اکنون جزء جمهوری دموکراتیک آلمان است. شهرهای بزرگی مانند درس، لایپزیگ و کارل مارکس شتات جزء این ایالت بشمار می آیند) پیش از جنگ این همه دور برویم! مگر نه این است که قروض شاهان به یکصد و هشتاد میلیون بالغ میگردید!"

سیستم استعماری، دیون دولتی، مالیات های سنگین، جنگهای تجاری و غیره، که زاده ای دوران مانوفکتوری بمعنای اخص هستند در آوان کودکی صنعت بزرگ بنحو غول آسا توسعه میابند. جشن ولادت صنعت بزرگ، هاروت وار(اشاره به پادشاه کشوریهوداست که از سال 40 تا 4 قبل از میلاد برای جلوگیری از ولادت عیسا مسیح دستور قتل عام همه نوزادان را صادر نمود)، باکودک ربائی برپاگشته است. کارخانه ها نیز مانند ناوگان سلطنتی، افراد مورد نیاز خود را بوسیله ای مطبوعات فرامی خواندند. باینکه سرف. م. ایدن درباره شناخت خلع ید و عرصه واعیان مردم روستا، از ثلث آخر قرن پانزدهم تا عصر خود یعنی پایان قرن هژدهم، ابراز تفروانزجار میکند وباینکه وی این پروسه را بمثابه «ضرورتی» برای استقرار کشاورزی سرمایه داری و «تناسب حقوق بین زمین های زیرکشت و چراگاه» خودپسندانه میستاید، معذالک وی بعکس، در مورد ضرورت کودک ربائی و بردگی کودکان به منظور تبدیل موسسات مانوفکتوری به مؤسسات کارخانه ای و برقراری تناسب حقیقی میان سرمایه ونیروی کار، چنین شم اقتصادی از خود نشان نمی دهد. وی میگوید: "شاید عطف توجه عامه باین مسئله سودمند باشد که آیامانوفکتوری که برای توفیق در کار خود مجبور است کودکان را از کلیه های روستائی و کارستانها بریابد و آنها را گروه گروه تاپاس زیادی از شب بکارهای دشوار و ادر و آنان را از استراحت محروم سازد، مانوفکتوری که علاوه بر این توده های از هر دو جنس را بدرجات متفاوت سنی و اخلاقی در یکجا جمع می کند، بدانسان که ناچار و بحکم سرایت رفتار، فساد و هرزگی بیارمی آورد، آیامیتواند بر میزان بهروزی ملی و نیکبختی فردی بافزاید؟".

هفتم- گرایش تاریخی انباشت سرمایه:

پس انباشت بدوی سرمایه، یعنی پیدایش تاریخی آن، به چه می انجامد؟ تا آنجا که این انباشت از تبدیل مستقیم بردگان و سرفهابه کارگران مزدور ناشی نمی شود و لذا صرفاً تغییر شکل نیست، انباشت بدوی سرمایه جز خلع ید تولیدکنندگان مستقیم، یعنی انحلال مالکیت خصوصی مبتنی بر کار شخصی، معنای دیگری ندارد. مالکیت خصوصی، بمثابه نقطه ای مقابل مالکیت اجتماعی و مالکیت مشترک، فقط درجائی بوجود میآید که وسایل کار و شرایط خارجی آن متعلق به افراد باشد. ولی بر حسب آنکه افراد مزبور خود کارگر یا غیر کارگر باشند مالکیت خصوصی تفاوت پیدامیکند. سایه روشن های بیشماری که نخستین دید را بخود متوجه میسازد، فقط بر تابنده شرایط بینابینی است که میان این دو قطب قرار گرفته اند. مالکیت خصوصی کارگر و وسایل تولید خویش پایه ای خرده پیشه وری است، و خرده پیشه نیز در درون رژیم بردگی، سرواژ و سایر مناسبات وابستگی نیز وجود دارد ولی شیوه مزبور فقط هنگامی شکوفان میشود، تمام نیروی خود را گسترش میدهد و بر شکل متناسب کلاسیک خویش مسلط میگردد، که کارگر از ادانه مالک خصوصی شرایط کار مورد استفاده ای خویش باشد، دهقان مالک زمینی که کشت میکند و پیشه ورمالک دست افزاری باشد که با آن هنرنمایی می کند.

این شیوه تولید متضمن تکه پاره شدن زمین و دیگر وسایل تولید است. شیوه تولید مذکور همچنان نافی گردائی وسایل تولید است، همکاری، تقسیم کار در درون همان پروسه ای تولید، تسلط اجتماعی بر طبیعت و منتظم نمودن آن، تکامل نیروهای اجتماعی تولید رانی میکند. این شیوه فقط در درون مرزهای تنگ خود روئی از تولید و جامعه می گنجد. شیوه مزبور هنگامیکه بدرجه معینی از تکامل خود برسد وسایل مادی انهدام خویش را بوجود می آورد. از این لحظه بعد نیروها و هوسهای که خویشان را در قید زنجیر آن شیوه می دیدند در درون جامعه بحرکت در میآیند. این شیوه باید منهدم گردد و منهدم میشود. انهدام آن عبارت است از تبدیل وسایل تولید متفرق فردی بوسایل تولید اجتماعا گردآمده و بالنتیجه مبدل شدن مالکیت های خرد جماعتی کثیر به مالکیت عظیم عده قلیل و لذا سلب مالکیت توده های عظیم مردم از عرصه واعیان زمین، از وسایل تولید، یعنی همان سلب مالکیت سودآور و دشوار توده مردم که ماقبل تاریخ سرمایه را تشکیل میدهد. ماقبل تاریخ مزبور متضمن یک سلسله اسلوبهای ظالمانه است که ما از میان آنها فقط آنچه را که از لحاظ شیوه های انباشت بدوی سرمایه دوران ساز بوده است از مدنظر گذرانده ایم. سلب مالکیت تولید کنندگان مستقیم بابیر حامانه ترین و انداليسم) مربوط به واندال ها که قومی مخلوط از ژرمنها و اسلاو های ساکن بین رود خانه های ادر و ویستول بودند و در قرن پنجم میلادی فرانسه و اسپانیا و قسمتی از آفریقا را متصرف شدند. چون کشور گشائی این قوم با سببیت، خون ریزی و غارت و انهدام آثار تمدن همراه بود در زبانهای اروپائی و انداليسم به

سفاکی و بربریت اطلاق میشود.) و تحت تأثیر ننگین ترین، کثیف ترین و مسکین ترین شهوات نفرت بار انجام یافته است.

مالکیت خصوصی مبتنی بر کار شخصی، مالکیتی که میتوان گفت شخصیت زحمتکش مستقل را با شرایط کارش پیوند میدهد، بوسیله مالکیت خصوصی سرمایه داری، که بر پایه ای استثمارکار غیر ظاهر آ آزاد قرار گرفته است، بیرون رانده شد. هنگامیکه این روند تحولی بقدر کافی ژرفا و درازای جامعه کهن رافرا گرفت، هنگامیکه کارگران به پرولتاریا و وسایل کارشان به سرمایه مبدل گردید، هنگامیکه شیوه ای تولید سرمایه داری بروی پای خویش استوار شد، آنگاه اجتماعی شدن باز هم بیشتر کار و مبدل گشتن باز هم بیشتر زمین و دیگر وسایل تولید بصورت بهره برداری اجتماعی و لذا بصورت وسایل تولید جمعی، و بنابراین خلع ید بعدی مالکین خصوصی، شکل جدیدی بخود میگیرد. آنگاه دیگر کارگر اقتصاد سرخود نیست که خلع ید می شود بلکه از سرمایه داری که هزاران کارگر را استثمار می کند سلب مالکیت می گردد.

این سلب مالکیت از راه عملکرد خود قوانین ذاتی سرمایه، از راه تمرکز سرمایه ها انجام پذیر میشود. هر سرمایه دار، بسیاری سرمایه دارد دیگر را نابود میکند. همراه با این تمرکز یا عبارات دیگر با سلب مالکیت بسیاری از سرمایه داران بوسیله عده ای کمی از آنها، شکل همکاری پروسه ای کار همواره بمقیاس وسیعتری گسترش میابد و استفاده ای آگاهانه از دانش درامور فنی، بهره برداری منظم زمین، تبدیل وسایل کار بوسایلی که تنها بصورت جمعی بکار می روند، صرفه جوئی در مورد کلیه وسایل تولید از طریق استفاده از آنها بمثابه وسایل کار بهم بسته ای اجتماعی، بهم پیوستگی همه ای ملتها در شبکه ای بازاری جهانی و لذا خصلت بین المللی رژیم سرمایه داری، تکامل پیدا میکند. با کاهش پیوسته ای تعداد سرمایه داران کلان، یعنی آنها که تمام فواید این روند تحولی را غصب کرده، با انحصار خود در می آورند، حجم فقر، فشار، رقبت، فساد و استثمار افزایش میابد. ولی در عین حال عصبان طبقه کارگر پیوسته شدیدتر میگردد و میکانیزم- پروسه- تولید- سرمایه- داری- خود آنها را به متحد شدن- و سازمان- یافتن- میکشاند. انحصار سرمایه داری برای شیوه ای تولیدی که خود با آن و تحت تدبیر آن شکوفندگی یافته است، بصورت مانعی در می آید. تمرکز وسایل- تولید و اجتماعی- شدن- کار به- نقطه- های- میرسد- که دیگر با پیوسته ای- سرمایه- داری خود سازگار نیست. این پیوسته می ترکد. خلع ید کنندگان خلع ید میشوند.

شیوه ای تملک سرمایه داری که ناشی از شیوه ای تولید سرمایه داریست، یعنی مالکیت خصوصی سرمایه داری، نخستین نفی مالکیت خصوصی انفرادی است که بر پایه ای کار شخصی قرار گرفته است. لیکن تولید سرمایه داری با ضرورتی طبیعت آسا نفای خویش را بوجود می آورد. این خود نفی نفای است. این نفای اخیر مالکیت خصوصی را از نو بر قرار نمی سازد ولی مالکیت انفرادی را بر پایه ای دست آوردهای عصر سرمایه داری، یعنی بر اساس همکاری و مالکیت جمعی زمین و وسایل تولید قرار میدهد که خود زاده کاراند. البته پروسه تبدیل یافتن مالکیت خصوصی پراکنده ای، که مبتنی بر کار انفرادی است، به مالکیت سرمایه داری، بمراتب طولانی تر، سخت تر و دشوار تر از تبدیل مالکیت سرمایه داری ب مالکیت اجتماعی است زیرا مالکیت سرمایه داری خود عملاً بر اساس کار تولیدی به شیوه اجتماعی قرار گرفته است. در مورد اول سخن بر سر سلب مالکیت توده مردم بوسیله معدودی غاصب بوده است، در صورتیکه در مورد دوم سخن بر سر خلع ید با قلیتی غاصب بوسیله ای توده های مردم است.

ترقی صنایع که بورژوازی مجری بلاراده و بلا مقاومت آنست، بجای پراکندگی کارگران، که ناشی از رقابت آنهاست یگانگی آنها را با ایجاد جمعیت های کارگری بوجود می آورد. بنابراین بمرور صنعت بزرگ گسترش میابد خود آن پایه ای که بورژوازی بر روی آن تولید میکند و محصولات تولید را تصرف مینماید از زیر پای وی بدر می رود. "بورژوازی مقدم بر هر چیز گورکنان خویش را بوجود می آورد. هم فنای بورژوازی و هم فنای پرولتاریا غیر قابل اجتناب است.... از میان کلیه طبقاتی که اکنون بورژوازی در برابر خود می بیند پرولتاریا یگانه طبقه ای واقعا انقلابی است. با صنعت بزرگ، که پرولتاریا محصول خاص آنست، طبقات دیگر ضعیف میشوند و از بین می روند. طبقات متوسط، صنعت گران- کوچک، خرده بازرگانان، پیشه وران- و کشاورزان- همه علیه بورژوازی پیکار میکنند تا از نابودی خویش بمثابه طبقه ای متوسط جلوگیری نمایند.... اینان ارتجاعی هستند زیرا میخواهند چرخ تاریخ را بعقب برگردانند. (کارل مارکس و فریدریش انگلس "مانیفست کمونیست").

انباشت سرمایه داری انباشت ارزش اضافی است و تبدیل دوباره ارزش اضافی به سرمایه (ابزار تولید و نیروی کار بیشتر) برای اینکه، توسط آن ارزش اضافه بیشتری تولید شود. سرمایه دار نه در جمع آوری ارزش مصرف برای خوشتن تلاش دارد و نه اینکه فقط بدنبال احتکار پول است. بلکه تلاش دارد که این پروسه انباشت را به مثابه هدفی در خود به پیش ببرد و ادامه دهد. تولید ارزش اضافه به انتخاب یا اراده اشخاص بستگی ندارد، بلکه یک ضرورت ذاتی (سرمایه) است. از این ضرورت است که گرایش سرمایه به کاستن مداوم زمان کار لازم برای تولید کالاها سرچشمه میگیرد. این گرایش عملکردی عینی دارد. تنها بر اساس تولید سرمایه داری است که کالاشکل عام

فرآورده های کار اجتماعی میشود. با ظهور سرمایه داری تحولی مهم و تعیین کننده اتفاق می افتد: در اینجا اجزائی که وارد پروسه تولید میشوند و کل پروسه تولید به پروسه گردش سرمایه بدل میگردد. مارکس این نکته را چنین توضیح میدهد: "مادیگر با کالای مجزا، محصول مجزا روبرو نیستیم. محصول مجزا نه تنها بصورت یک محصول واقعی بلکه همچنین بعنوان یک کالا، بعنوان بخشی واقعی و معنوی از کل تولید ظاهر میشود. هر کالای مجزا نماینده مقدار معینی از سرمایه و ارزش اضافه خلق شده توسط آن میباشد."

برای تولید هر کالا، فقط به مقدار زمان معینی از کار (زمان کار اجتماعاً لازم) نیاز است و تولید کنندگان، مختلف با اجزای معینی روبرویند. ابتدا آنها مجبورند کل محصولات شان را به کالای بفروش برسانند. علاوه بر این اگر بخواهند آنچه را که صرف خرید ابزار تولید و نیروی کار نموده اند، دوباره بدست آورند و کار اضافه انجام شده توسط کارگران دس مزدی را تحقق بخشند، یعنی اگر بخواهند کالاهای شان را به پول (پولی مضاف بر آنچه در ابتدا با آن شروع نمودند) تبدیل نمایند، مجبورند که بر طبق معیارهای مشخصی تولید کنند. این معیارها را عمل متقابل سرمایه های رقیب تعیین کرده و ضرورت سرمایه در جستجوی بالاترین نرخ بازگشت، آنها را تحمیل میکند.

زمانیکه همه (یا عملاً همه) عناصر پروسه تولید، کالا باشند، یا بعبارت دیگر زمانیکه یک بازار کارویک بازار ابزار تولید بوجود آیند، تولید کنندگان کالا درون یک پروسه واحد ادغام می شوند، پروسه ای که در آن شرایط واقعا اجتماعی تولید به ظهور میرسد. این پدیده ها به تجمع تاریخی عناصر منفرد و پراکنده ساختار تولیدی و اجتماعی و تغییر کیفی- این- عناصر به بازارهای- ملی- و فرماسیونهای- اجتماعی- کاملاً متصل- اند. ظهور سرمایه داری از نظر تاریخی به ظهور یک ملت مدرن و دولت ملی هم بود. حال مسئله فوق را با تولید کالائی تحت فنودالیزم مقایسه میکنیم. در آن دوران، نسبت به ضروریات مصرف تولید کنندگان مستقیم مازادی تولید میشد. آنچه مازاد مصرف اربابان بود به مبادله کالائی وارد می گردید. اما، تولید کنندگان کالا در دوران ماقبل سرمایه داری مجبور به تولید و عرضه این محصول مازاد در سطح بازدهی دایماً متغیر (و گسترش یابنده) نبودند، بلکه بعلت ایزوله بودن نسبتی تولید کنندگان فنودال، آنها مانند سرمایه دار در معرض خطر نابودی بواسطه رقیب قرار نداشتند.

در دوران ماقبل سرمایه داری تولید کنندگان بسیار منفرد از یکدیگر بوده و علاوه بر شرایط مادی تولید بطور کلی با قوانین تولید کالائی انطباق نداشت. بخش اعظمی از مبادله فنودالی در برگیرنده تجمعات بود. شکل گردش کالاهای که در آن زمان انجام میشد یعنی- (ک- پ- ک)، فروش کالائی برای خرید کالائی دیگر، عبارت دیگر تبدیل کالا به پول و تغییر دوباره پول به کالا بود. حال آنکه در نظام سرمایه داری، سرمایه دار باید مقدار معتنا بهی از ابزار تولید را خریداری کند (وی نمیتواند همه مواد اولیه، مواد سوختی، وسایل حمل و نقل، ابزار اضافی و ماشین آلات مورد احتیاج خود را شخصاً تأمین نماید) و این سرمایه گذاری های کلان در کارخانه ها ابزار، و غیره را خود بکاربرد. البته تولید کنندگان کالا در دوران ماقبل سرمایه داری هم ضرورت های راپیش روداشتند. مثلاً این امکان وجود داشت که در اثر حوادث، تاراج، وقوع شورشهای دهقانی یا فشار سیاسی نجبا (فشار شیوه تولید پیشرفته تر یعنی سرمایه داری بکنار) نابود شوند و برای اینکه بکار ادامه بدهند در هر سطحی نیز نمی توانستند تولید کنند. و واضح است که نمی توانستند تولید هم نکنند. لیکن مسئله اینجا است که فشار منتج از رقابت اقتصادی بردوش آنها سنگینی نمی کرد، اگرچه اشکالی از رقابت، بادیگر تولید کنندگان کالا موجود بود و علیرغم اینکه در عرصه مبادله، قانون ارزش نفوذ زیادی را اعمال می کرد ولی فقط هنگامیکه خود نیروی کار به کالای تبدیل شد این قانون به تنظیم کننده تخصیص کار اجتماعی تبدیل شد.

تفاوتی کیفی مابین وابستگی متقابل تولید کنندگان در عصر سرمایه داری و تولید کنندگان در دورانهای پیشین که با هدف مبادله دست به تولید میزدند، موجود است. اولاً تولید کنندگان سرمایه دار خود بازاری- برای- کالاهای یکدیگر هستند، هم بازاری هستند برای ابزار تولید و هم (بهمراه کارگران و دیگر ابزار) بازاری هستند برای وسایل مصرف. ثانیاً: آنها مشترکاً به برقراری استانداردهای زمان کار اجتماعاً لازم کمک میکنند و خود تحت فشار این استانداردها قرار دارند. وجود معیارهای بازدهی مشخص که سرمایه داران باید به قیمت نابودی آن تن در دهند نشانه این استاندارد است. این تولید کنندگان کالا از یکدیگر جدا هستند، لیکن قانون ارزش آنها را بهم پیوند میدهد. در اینجا با شکل تاریخی معینی از گردش کالائی روبرو هستیم با فرامول: پ- ک - پ، یعنی تبدیل پول به کالا و تغییر دوباره کالا به پول (پولی اضافه بر مقدار پول آغاز پروسه) یا بطور خلاصه خرید بمنظور فروش.

مارکس با در هم شکستن حقانیت «ابدی» اقتصاد سیاسی بورژوائی، خصلت مقید (مقید به دوره معینی از تاریخ- م) گذار شیوه تولید سرمایه داری را آشکار ساخت. ارزش بصورت اجتناب ناپذیری با تولید کالائی گره خورده است و تولید کالائی به نوبه خود با ظهور تاریخی و دیرپای مناسبات اجتماعی معینی جوش خورده است:

« اشیاء مفید به کالا تبدیل میشوند، فقط باین دلیل که آنها محصول کار افراد یا گروه های از افراد خصوصی اند که کار خود را مستقل از هم انجام دهند.» بشر همیشه ارزش مصرف (یا در معنای کلی ثروت) ایجاد میکند و باید چنین کند.

در غیر این صورت نه جامعه ای وجود خواهد داشت و نه زندگی بشری. لیکن برخلاف تولید ارزشهای مصرف، تولید کالائی و تولید ارزش تنها بامرحله تاریخی معینی از تکامل تولید مطابقت مینماید. یعنی بآن شکل از سازمان اجتماعی که در آن زمان کارورابطه بین زمانهای کاری متفاوت بطور غیرمستقیم توسط شکل ارزش (که، واحدهای محاسبه پولی بیان میشوند) تبارز میابند.

در جامعه سرمایه داری پروسه کار - یعنی فعالیت هدفمندی که از طریق آن موجودات بشری طبیعت را تغییر داده و مورد استفاده قرار میدهند - تابع پروسه تولید ارزش است. مارکس تاکید نمود که روند ایجاد ارزش در عین حال یک پروسه افزایش ارزش است. خود وسیله اندازه گیری ارزش، یعنی زمان کار اجتماعاً لازم، در چارچوب دستیابی به هدف کسب سود سرمایه داری تعیین میشود. میل مفرط به کسب تولید بیشتر در ازاء کار کمتر، یعنی کاهش زمان کار اجتماعاً لازم، برای کسب حداکثر سود با حداقل سرمایه، ضروری است. پس قانون ارزش فقط داور بیطرفی ناظر بر امر کارائی نیست. سلطه این قانون بر مناسبات استثمارى اجتماعى استوار است. زمان کار اجتماعاً لازم بامر تملک کار اضافه (کار بلاعوض) در وحدتی دیالکتیکی بوده و بار جوع بآن تعیین میشود. جائیکه ارزش و سود نقطه آغاز و پایان - تولید اجتماعى - را تشکیل می- دهند. نتیجه ای- جز ضایعات، بحران- و نابودی- متصور نیست. در یک اقتصاد واقعاً سوسیالیستی پروسه ایجاد ارزش تابع پروسه کار سوسیالیستی و فعالیت آگاهانه توده هاست، ارزش مبادله تابع ارزش مصرف است و (صرفه جوئی در زمان کار) تابع سیاست های انقلابی پرولتری بوده و بوسیله این سیاست ها تنظیم میگردد. در حکومت پرولتاریا، کار اجتماعى بطور آگاهانه تخصیص یافته و در تطابق با منافع انقلاب پرولتری سازمان میابد.

انکشاف تمام و کمال تولید کالائی نشانه توسعه کامل نقش تنظیم کننده قانون ارزش و مناسبات رقابت در میان تولید کنندگان خصوصی کالا است. رقابت - امری که حتی در مرحله امپریالیسم در قالب مناسبات سرمایه جای دارد - چیست؟ مارکس این مسئله را چنین توضیح میدهد: "منطقاً رقابت چیزی نیست مگر سرشت سرمایه و خصلت حیاتی آن، که بصورت عمل متقابل سرمایه های متعدد نمود (یافته) و در این عمل واقعیت میابد؛ گرایشی درونی است که بصورت ضرورتی بیرونی نمود میابد.... رقابت چیزی نیست مگر شیوه ای که از طریق آن سرمایه های متعدد عوامل تعیین کننده ذاتی سرمایه را بر سایرین و بر خود اعمال میکنند. نتیجتاً از میان مقولات اقتصاد بورژوائی حتی یک مورد - حتی پایه ای ترین آنها یعنی تعیین ارزش - را هم نمیتوان پیدا کرد که صرفاً از طریق رقابت آزاد صورت واقعیت بخود بگیرد..."

نکته اساسی در نقطه نظر مارکس اینجاست: در عین حال که قوانین انباشت از طریق رقابت که خود مبین تحرک سرمایه است، عمل می کنند ولی خود رقابت نه یک اصل «سازمان دهنده» انتزاعی است و نه میکانیزمی است که وجودی مستقل دارد؛ بلکه شکلی است که پروسه تولید سرمایه توسط آن جدائی و در عین حال وابستگی متقابل سرمایه های مجزایان می کند: "رقابت آزاد رابطه سرمایه با خویش شدن بمثابة یک سرمایه دیگر است؛ این عملکرد واقعی سرمایه بعنوان سرمایه است" هر واحد سرمایه، دیگر سرمایه هارا در بازار به آزمایش می گذارد؛ هیچیک از آنها نمی توانند ایستابانند و هیچکدام در موقعیت کنونی خود محفوظ نیستند. امکان برتری یافتن (بر اساس استثمار شدید تر و تکنیک بار آورتر) تبدیل به ضرورت برتری یافتن (بر اساس تملک خصوصی) می شود. هر سرمایه دار منفرد بابت کارگیری شیوه های پیشرفته تولیدی که هنوز استفاده از آنها عمومیت نیافته می تواند کالاهایش را به قیمتی نازلتر از رقبا و کماکان بانرخه برابر یا بالاتر از ارزش خود آنها بفروش برساند - البته تا زمانی که آن شیوه ها عمومیت نیافته - و مازاد سودی را به جیب بزند.

نظام استعماری در طی دوره سرمایه داری غیر انحصاری:

انقلابات بورژوائی، به خلق های کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره آزادی نه بخشید. حتی آزادی محدودی که نصیب زحمتکشان کشورهای استعماری شد، به مستعمرات و ممالک وابسته گسترش نیافت. شعار «آزادی، برابری، برادری، و حقوق بشر» که زائیده انقلاب بورژوائی فرانسه بود، نه در مورد سیاهان سنگال و نه دورگه های هند غربی و نه هندیان تعمیم یافت. افزون بر این باسرنگون شدن طبقه فئودال بورژوازی قدرت سیاسی خود را نه فقط برای سرکوبی زحمتکشان کشور خودی بلکه برای تصرف مستعمرات تازه و برده ساختن آنها به کار انداخت. مثلاً ناپلیون که سخنگوی منافع بورژوازی بود و به طرز روشنی هدف خود را برقراری سلطه استعماری جهانی فرانسه در مبارزه علیه رقیب اصلی (انگلیس) قرار داده بود. نقشه اوعبارت بود از تصرف مصر، هند، ایران، افغانستان، ترکیه و امریکای لاتین. سقوط امپراتوری ناپلیون همه امیدهای بورژوازی فرانسه را برای برتری استعماری در جهان برباد داد لیکن رقابت استعماری انگلیس و فرانسه را هرگز از میان برنداشت. رقیب جدی دیگر انگلیس (روسیه) نیز به عرصه رقابت های استعماری وارد شد. روسیه به تهدید «گوهر تابناک تاج و تخت انگلیس در هند» از شمال آغاز نمود. روسیه و انگلیس در خاور دور نیز بر خورد منافع داشتند.

در نتیجه رقابت شدید قدرت های جهانی استعماری عمده، سرزمین های «آزاد» یعنی سرزمین های هنوز تسخیر نشده به سرعت تقلیل یافت. سراسر جهان به مدار روابط سرمایه داری کشیده شد. رویدادهای افریقا، آرژانتین و هاوایی توجه لندن، پاریس و واشنگتن را به خود جلب می کرد. اینک تاریخ هرکشور با صدها رشته به تاریخ کشورهای دیگر گره خورده بود. پایه اقتصادی ظهور یک جریان واحد تاریخ جهانی تشکیل بازاری جهانی در پایان دهه 1850 بود. این نشانه آن بود که بورژوازی بر بخش اعظم جهان تسلط یافته است.

در دهه 1850 انقلاب صنعتی بطور عمده تکمیل شد. اینک مشکل بازار فروش مقادیر عظیمی کالاهای صنعتی و نیز مشکل تامین مواد خام برای تولید آنها پیش آمده بود. انقلاب صنعتی تسهیلات بی سابقه در امر ارتباطات و حمل و نقل بوجود آورده بود. تشکیل بازار جهانی، رشد تجارت، ظهور شکل جدید حمل و نقل (راه آهن) و مبارزه وقفه ناپذیر خلقهای ستمدیده گذار به اشکال جدید بهره کشی از مستعمرات و نیمه مستعمرات را می طلبید. ممالک افریقا، آسیا و امریکای لاتین به بازار فروش کالاهای صنعتی و منابع مواد خام و خوراکی تبدیل شدند. غارت خلقهای کشورهای مذکور شکل جدید و تجارت «آزاد» درآمد. گرچه روش های یغماگری و حشیانه سابق کاملاً از میان نرفت. بدهی است که «تجارت آزاد» متضمن برداشته شدن انحصار شرکت های تجارتی از نوع دوره تراکم اولیه سرمایه بود.

ورود مقادیر عظیم کالا به کشورهای تحت سلطه روابط پول- کالائی را در آنها احیاناً ارباب فئودال و روسای قبایل محلی شروع کردند به استفاده بیش از پیش از بازار. این امر سبب تشدید بهره کشی از دهقانان، فقیر شدن و غالباً خانه خرابی آنها گشت. زیر فشار مستقیم سرمایه داران خارجی، سیاست استعماری و ارباب فئودال، اقتدار متوسط و رباخواران خودی، دهقانان مجبور به تولید مواد خام و خوراکی برای بازار سرمایه داری و فروش آنها به قیمت های بسیار نازل شدند. جزئی ترین نوسانات بازار سرمایه داری در شرایط زندگی دهقانان مستعمرات و ممالک وابسته اثر می گذاشت.

سرازیر شدن مقادیر عظیم کالاهای صنعتی کشورهای استعمارگر به مستعمرات و نیمه مستعمره ها انحطاط صنایع و کارخانه های محلی را که قادر به رقابت با صنایع کشورهای پیشرفته نبودند، در پی داشت. بدین گونه به فروش گذاشتن محصولات ساخت کشورهای استعماری از تکامل صنعتی ممالک آسیا، افریقا و امریکای لاتین جلوگیری می کرد. تجارت محلی نیز همراه با صنایع روبه زوال می رفت. دهقانان و پیشه وران بلکه حتی بورژوازی محلی- بجز بخشی از بورژوازی (به اصطلاح بورژوازی کمپرادور) که در تجارت میان استعمارگران و خلق های زیر سلطه نقش واسطه (دلال) را داشت- نیز فقیرتر می شد. البته «تجارت آزاد» روش اصلی بود لیکن تنها شیوه بهره کشی از مستعمرات نبود. سرمایه داری یک اقتصاد کشاورزی بزرگ توأم با کاربرده و (ار) بومیان امریکای لاتین، اندونیزی، هندو جزان) بوجود آورد و به غارت اراضی مستعمرات و اهالی آن به شیوه کوچ نشینی استعماری «آزاد» (الجزایر، افریقای جنوبی و جزآن) پرداخت.

در کشورهای که کشاورزی بزرگ برده دار در آن وجود داشت استعمارگران انگلیسی و فرانسوی مجبور بودند اصول برده داری را لغو کنند که دیگر پوشیده شده و غیرمولد و کم سود بود. ولی حتی پس از لغای برده داری، بردگانه پیشین و کارگران قراردادی جدید دستخوش بهره کشی شدید بودند. شرایط زندگی غیر انسانی آنها ادامه داشت و دسته دسته از گرسنگی و بیماری از پادرمی آمدند. پس از لغای برده داری در حالی که پلانترهای انگلیسی و فرانسوی از شیوه کار پیمانی استفاده می کردند، استعمارگران هالندی در اندونیزی که از جمعیت محلی به عنوان نیروی کار سودمی جستند شیوه کار اجباری را معمول ساخته بودند.

انقلابات بورژوائی و انقلاب صنعتی در اروپا

در کشورهای اروپای غربی مبارزه خلق در دوران فئودالی غالباً خصلتی ضد کلیسایی می یافت از آنجا که کلیسا در قرون وسطی قدر قدرت بود و از طریق اصول دین بر زندگی معنوی و ایدئولوژی مردم نفوذ داشت، هر اعتراض اجتماعی خلق جنبه ضد دینی بخود می گرفت. انتقاد از نظام اجتماعی حاکم در مبارزه علیه کلیسای رسمی- که از قدرت خود برای تطهیر این نظام سودمی جست- تظاهری می کرد. اعتراض اشکال گوناگون به خودمی گرفت. توده های مردم علیه رسوم دینی و احکام اساسی کلیسای حاکم، علیه کلیسا بمنزله نیرومندترین مالک فئودال، علیه روحانیون و کشیشان که نماینده طبقه حاکم بودند و علیه مالیات و عوارض کلیسایی می شوریدند. در پس این جنبش رافضی، عوامل اقتصادی- اجتماعی دست اندر کار بود. ویژگی این جنبش ها به تکامل اقتصادی و تغییر نیروهای طبقاتی در کشور مفروض بستگی داشت. لیکن نظرات مذهبی رافضیان در جهت تکامل بیشتر جهان بینی و نظرات سابق بود. در عین حال تحت تأثیر روابط اقتصادی- اجتماعی در جامعه این جنبشها شکل می گرفت. در اروپای غربی جنبش های ضد دینی خلق هد فاش کلیسای کاتولیک و آموزش های مربوط به آن مذهب بود. جنبش های خلق

که لفافه عقیدتی مبارزه بامذهب حاکم راداشت نقش بسیار مهمی در مبارزه علیه بهره کشی فئودالی، علیه کلیساهای رسمی که از قدرت خود برای حمایت از دولت های فئودالی سود می جستند، ایفا کرد. ولی ارزش جنبش انقلابی رافضی نسبی بود. شکل مذهبی جنبش های مذکور جهت ضد فئودالی مبارزه خلق را سست میکرد و آنها را از امکان مبارزه فعالانه تر و پیشرفته تر علیه نظام فئودالی محروم می ساخت.

بورژوازی در بطن جامعه فئودالی و در جریان متلاشی شدن تولید خرده کالائی رشد کرد و در مرحله تراکم اولیه سرمایه به مثابه طبقه ظاهر شد و سپس طی چند قرن مبارزه توانست با سرنگونی نظام فئودالی حاکمیت اقتصادی و سیاسی خود را مستقر کند. پیکار بورژوازی علیه سلطه فئودالیزم، جنبه های اقتصادی و سیاسی وایدئولوژیکی یافت. در آن شرایط بورژوازی طبقه مترقی بود، زیرا که پیشرفت جامعه، برداشتن بندهای فئودالی از دست و پای آن در شئون مختلف اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و علم و غیره بود و منافع طبقه بورژوازی رشد نیروهای مولده را اقتضا میکرد. همکاری ساده سرمایه داری و مانوفکتورها پایگاه اقتصادی طبقه جدید بورژواها و مناسبات سرمایه داری در بطن نظام فئودالی بودند. طبقه جدید و حاملین مناسبات تولیدی جدید سرمایه داری مدت ها قبل از آن که فرماسیون سرمایه داری یا دولت سرمایه داری بگیرد، در درون فرماسیون قبلی وجود داشته و در تضاد با طبقه فئودال و مناسبات فئودالی رشد کرده است. در شرایطی که تضاد اصلی فرماسیون فئودالی یعنی تضاد بین رعایا و فئودال ها و قیام های دهقانی، اساس نظام کهنه فئودالی را میلرزاند، انقلاباتی که زیر رهبری طبقه جدید سرمایه داری و بخاطر استقرار سلطه سیاسی آن و حاکم کردن کامل مناسبات تولیدی سرمایه داری صورت گرفت، نظام های فئودالی را سرنگون کردند. چنین انقلاباتی در نیمه دوم قرن شانزدهم در سرزمین های کنونی بلژیک و هالند، در نیمه اول قرن هفدهم در انگلستان و در آخر قرن هژدهم در فرانسه روی داد. اینها اشکال کلاسیک پایان یافتن فرماسیون فئودالیزم و استقرار صورت بندی سرمایه داری بود. از نظر تاریخی رشد مناسبات تولیدی سرمایه داری در اروپای غربی از قرون وسطی آغاز می شود. ولی اواخر قرن هژدهم میلادی و اوایل قرن نوزدهم است که تولید ماشینی آغاز میشود. کارخانجات مجهز باماشین و تکنیک صنعتی جای مانوفکتورها و کارگاه های پیشه وری را می گیرد. در کشاورزی موسسات بزرگ سرمایه داری تاسیس میگردد که در آن کارگر کشاورزی مزد بگیر همراه باماشین های کشاورزی کار می کند.

تضاد نیروهای مولد متکامل با روابط تولید پوسیده فئودالی هر لحظه شدت می یافت. لیکن استقرار نهائی روابط تولید سرمایه داری نمیتوانست پیش از برچیده شدن کامل تاسیسات سیاسی فئودالی، بویژه دولت فئودالی- تکمیل گردد. و این امر از طریق مسالمت آمیز و تدریجی امکان پذیر نبود. از این روسترنگونی نظام سیاسی فئودالی قانون اجتناب ناپذیر تکامل- اجتماعی- بود. در فرماسیون- و جنگ دهقانی- در آلمان- نخستین- کوشش- نافرجام- در انقلاب بورژوازی بود. دومین قیام، انقلاب بورژوازی هالند (1566-1609) بود که بصورت جنگ آزادیبخش ملی علیه حاکمیت اسپانیا تجلی نمود. انقلاب هالند و همه انقلابات بورژوازی بر رغم نقش مترقی بی تردید شان قادر به نابود کردن- استثمار بطور کلی- نبودند و صرفاً حاکمیت- بورژوازی- راجانشین- سلطه ارباب- ها- نموده- و شکل استثمار تغییر کرد. پیروزی بورژوازی هالند- نخستین انقلاب خوش فرجام بورژوائی در جهان- بدست توده های خلق صورت گرفت ولی تاثیر انقلاب هالند در سیر بعدی تاریخ اروپا محدود بود. از این روست بورژوازی بمعنی وسیع- کلمه-، فقط با انقلاب- بورژوازی- انگلیس- در قرن- شانزدهم- و بویژه- انقلاب- فرانسه- در اواخر قرن- هژدهم- آغاز گشت.

انقلاب بورژوائی در قاره اروپا به سقوط فئودالیزم انجامید. موانع فئودالی روابط تولید سرمایه داری از میان برداشته شد و راه تکامل سریع آنها هموار گشت. انقلاب بورژوائی موانع موجود در راه تکامل نیروهای تولیدی را از پیش پابرداشت و رشد نیروهای مزبور را بیش از پیش شدت بخشید و زمینه انقلابی رادرتکنولوژی- اختراع ماشین- فراهم ساخت. تکامل صنعت، کار باماشین راجایگزین کار دستی که در مانوفکتورها تسلط داشت، ساخت. گذار از مرحله مانوفکتور (که نیروی محرک آن بازوی کارگر بود) به مرحله صنعت ماشینی، به انقلاب صنعتی موسوم است. و تاثیر جانشینی کار باماشین در تکامل روابط اقتصادی- اجتماعی آن زمان چنان بود که می توان گفت تا اندازه معینی سرنوشت سرمایه داری را تعیین نمود.

انقلاب صنعتی پیش از هر جای دیگری در نیمه قرن شانزدهم در انگلستان بوقوع پیوست. و هم در آنجاست که تکامل آنرا به روشن ترین وجهی می شد مشاهده کرد. این انقلاب در قرن نوزدهم به سایر کشورهای سرمایه داری نیز سرایت نمود. تصادفی نبود که انقلاب صنعتی دقیقاً در انگلیس آغاز شد. در طی چهار قرن مقدمات تکامل سریع صنعت در شرف تکوین بود. الغای اصول سرواژ و سلب مالکیت دهقانان از زمین های خود به پیدایش انبوهی بازوان کار آزاد و تکامل تولید کشاورزی به شیوه سرمایه داری انجامید و این هر دو انگیزه رشد بازار داخلی گشت. فتوحات استعماری نیز بازارهای خارجی بسیاری برای انگلستان بوجود آورد که سرچشمه ای برای ثروت شگرف

این کشور بود. و سرانجام باید از انقلاب بورژوائی قرن هفدهم نام برد که بسیاری از بقایای دوران فئودالی را از میان برداشت.

انقلاب صنعتی در رشته های از صنعت آغاز شد که در آن محدودیت های صنعتی کمتر بود. یعنی در صنعت نخ ریشی و پارچه بافی. انگلستان فئودالی همچون اروپای فئودالی بطور کلی بر اثر فقدان مواد خام (پنبه) به این رشته از صنعت دسترسی نداشت. انگلستان تنها در نتیجه تصرف مستعمرات بویژه هندوستان به پنبه دسترسی یافت. بزودی کارخانه های ریشندگی به رقابت پیروزمندانه با کارخانه های پشم بافی و پارچه بافی برخاستند. اینک دیگر انبوه بزرگی مصرف کننده و در نتیجه بار از نسبتاً ثابتی بوجود آمد بود و این خود پیشرفت صنعت ریشندگی را چنان تسریع کرد که کارخانه ها دیگر نمیتوانستند با آسانی تقاضای روزافزون مصرف کنندگان را برآورده سازند. هرگونه نوآوری سبب افزایش تولید کارخانه های ریشندگی و در نتیجه سود کلانی برای صاحبان آنها می گشت.

اختراع ماشین در صنایع ریشندگی آغاز شد. در سال 1765 چرخ ریشندگی میکائیکی و در سال 1767 Water frame و در سال 1779 ماشین نخ ریشی اختراع گردید. اختراع ماشینهای مذکور فن ریشندگی را از ریشه تغییر داد. در دهه 1770 کارخانه های ریشندگی چندی که صد ها کارگر را بکار مشغول میداشت تأسیس شدند. نخستین ماشینها با چرخهای آبی به حرکت در می آمد که ناگزیر فقط در کنار رودخانه ها قابل استفاده بود. در دهه 1780 صنعت ریشندگی به استفاده از موتور بخاری "وات" آغاز نمود. توسعه تولید ماشین نیاز به فلزات بیشتری را بوجود آورد ولی کمبود ذغال چوب، پیشرفت استخراج و ذوب فلزات را محدود می ساخت. رشد سریع تولید فلزات فقط پس از اختراع کوره هنری کورت در سال 1784 که ذوب فلزات را ممکن گردانید میسر گشت. استعمال ماشین رفته رفته به رشته های دیگر کشید و به تکامل یک رشته از صنایع پیوسته و بویژه صنایع سنگین انجامید. توسعه صنایع سنگین با ایجاد ماشین سازی تکمیل گشت. در آغاز ماشین ها درمانوفکتور ها و بادست تولید می شد و از اینرو بسیاری گران تمام شده و تولید و عرضه آن از تقاضای روزافزون صنایع عقب ماند. تنها هنگامی که ماشین سازی میکائیکی همچون شاخه جداگانه ای در صنعت پایه عرضه وجود نهاد امکان تولید سریع تر و ارزانتر ماشین فراهم شد. نخستین راه آهن در انگلستان در سال 1825 ساخته شد و در نیمه قرن نوزدهم انگلیس دارای ده هزار کیلومتر راه آهن بود. صنعت ماشین سرانجام در دهه 1840 بر تولیدات دستی فائق آمد. سالهای مزبور را میتوان سالهای استفاده از نتایج انقلاب صنعتی خواند. انگلستان بصورت کشور صنعتی پیشگامی درآمد و آنرا «کارگاه جهان» لقب دادند.

محرک انقلاب صنعتی در فرانسه همانا انقلاب کبیر بورژوائی آن کشور بود. انقلاب صنعتی در فرانسه از پایان قرن هژدهم آغاز شد و پیشرفت آن در سراسر نیمه قرن نوزدهم ادامه داشت. در فرانسه نیز نظیر انگلستان، انقلاب در رشته جدید ریشندگی روی داد. در سال 1805 دستگاهی باین منظور اختراع گردید. در سال 1812 فرانسه دارای 200 کارخانه ریشندی میکائیکی بود. ماشین سازی میکائیکی. فرانسه در دهه 1820 بوجود آمد. و ساختمان راه آهن در سالهای 1830 آغاز شد. ویژگی انقلاب صنعتی فرانسه تکامل و توزیع ناموزون صنعت آن بود. انقلاب صنعتی فرانسه دیرتر از انقلاب صنعتی انگلیس آغاز شده بود. و با آهنگی کندتر پیش میرفت و علت آن برابری انگلیس در بازار جهانی بود. افزون بر این، کثرت اقتصاد کوچک روستائی و در نتیجه کمبود بازوی کارمندان صنایع بزرگ بود.

انقلاب صنعتی در آلمان بر اثر وجود بقایای نیرومند فئودالی (نیرومندتر از فرانسه و انگلیس) و پراکندگی سیاسی و وجود سدهای گمرکی داخلی دیرتر آغاز شد. انقلاب صنعتی آلمان بطور عمده در دهه 1840 شروع شد. انقلاب صنعتی بزرگ تنها در دهه 1850 - 1860 روی داد. از آنجا که انقلاب صنعتی آلمان دیرتر از انگلیس و فرانسه آغاز شد، صنایع آلمان که از آخرین دست آوردهای علوم و صنایع سودمی جست، مجهزتر از صنایع کشورهای «سرمایه داری کهن» از کار درآمد. انقلاب صنعتی آمریکا که درست در پایان قرن هژدهم و پس از جنگ انقلابی با گرفت و جدویژگی های ناشی از تکامل خاص آن کشور بود. در آغاز انقلاب مزبور نه در سراسر کشور بلکه تنها در ایالات شمالی. یعنی مسکون ترین بخش آن- ظاهر شد. در جنوب شرقی اقتصاد مزارع بزرگ و مبتنی بر نظام برده داری حکمفرما بود در حالی که در غرب کوچ نشینی در اراضی جدید هنوز پایان نیافته بود. بطور کلی آهنگ رشد انقلاب صنعتی آمریکا کندتر از انگلیس بود و این تاحدی به سبب رقابت انگلیسان نیز بود.

ماشین پایه مادی و فنی انقلاب صنعتی محسوب می شود. ولی انقلاب صنعتی فقط محدود به تغییرات فنی در صنعت نبود گرچه تغییرات فنی خود اوج اهمیت شایانی در افزایش بازدهی کار و کاهش هزینه تولید بود. انقلاب صنعتی در مناسبات اجتماعی تغییرات چشمگیری بوجود آورد. نتیجه مستقیم گذار به تولید ماشین پیدایش انبوهی از کارگران صنعتی، تشکیل سریع پروتاریا همچون یک طبقه و از میان رفتن دهقانان (در انگلستان) یا کاهش آنها (در فرانسه) بود. پیشرفت شیوه سرمایه داری تولید توأم با تشدید بهره کشی از زحمتکشانش بود. کارگران به زنده ای ماشین تبدیل شدند. سادگی جریان تولید و کار با ماشین از اهمیت کار ماهرانه کاست؛ و صنعت نیروی کار ارزان زنان

و کودکان را هر چه بیشتر می بلعید و این خود مایه کاهش مزدها و افزایش بیکاری گشت. در آغاز قرن نوزدهم تنها 27 درصد از کارگران کارخانه ها مردانی بیش از 18 ساله بودند. ظهور پرولتاریای صنعتی مهم ترین بهره اجتماعی انقلاب صنعتی بشمار می آید. کارمشرک در کارخانه های صنعتی بزرگ به تشکل و گردآمدن انبوهی از کارگران در یک واحد و ایجاد همبستگی طبقاتی میان آنها انجامید. انقلاب صنعتی موازنه نیروها را در داخل طبقه بورژوازی بهم زد. بورژوازی صنعتی بر بورژوازی تجاری تفوق یافت. جوهر انقلاب صنعتی ایجاد صنعت بزرگ بود، یعنی هدف صنعتی کردن عبارت است از بنای پایه ای فنی متناسب با روابط تولیدی سرمایه داری. ولی صنعتی کردن بگونه سرمایه داری همچون جزئی از تولید سرمایه داری نمی توانست از حیطه عمل قانون اساسی اقتصاد سرمایه داری- قانون عملکرد ارزش اضافی- بیرون باشد. از این رودر کشور های سرمایه داری انقلاب صنعتی از صنایع سبک آغاز شد- صنایعی که بر اثر برگشت سریع سرمایه امکان دست یابی هر چه سریع تر به سود را فراهم می کند و فقط پس از تراکم سرمایه بود که سرمایه داری متوجه صنایع سنگین گشت. کشور های سرمایه داری بطور عمده از طریق چپاول مستعمرات توانستند صنعتی شوند و این بویژه در مورد انگلستان و فرانسه صدق میکند. وام های خارجی نیز وسیله دیگری برای صنعتی شدن بود و سرانجام در پاره ای موارد صنعتی شدن تاحدی به حساب کشور های مغلوب در جنگ انجام یافت. مثلاً آلمان برای ایجاد صنایع بزرگ خود از غرامت، دریافتی از فرانسه- پروس سود جست. لیکن در همه موارد یکی از عوامل ایجاد صنایع بزرگ در کشور های سرمایه داری غارت ملت خودی- افزایش مالیات ها، خانه خرابی دهقانان و تشدید بهره کشی از کارگران بود.

رشد و تکامل سرمایه داری در روسیه

پس از لغو سرواژ تکامل سرمایه داری در روسیه بسیار سریع پیشرفت. انقلاب صنعتی در روسیه حدود سالهای 1880 و دیرتر از سایر ممالک پیشرفته آمریکا و اروپا بوقوع پیوست. اما نظری هم وجود دارد که انقلاب صنعتی در روسیه در دهه 1830 شروع شده است. کارمبنتی بر نیروی بازو رفته رفته جای خود را به کار ماشین می داد. نخستین ماشین بخار در صنعت حمل و نقل به پیدائی آمد و شیوه های کشاورزی فنی مترقی آن زمان در کشاورزی معمول گشت و در نتیجه تولید و بازرگانی افزایش یافت و روابط پول- کالائی رونق گرفت. بسیاری از موسسات صنعتی تازه در این سالها احداث گشت. در فاصله سالهای 1866 و 1890 تعداد این گونه موسسات از 2500 یا 3000 به 6000 واحد رسید. در طی همان دوره، طول خط آهن روسیه از چهار هزار به 29 هزار کیلومتر توسعه یافت. در 1890 بنگاه های بزرگ بابتش از 100 هزار کارگر کمتر از 7 درصد همه موسسات کشور را تشکیل می داد. ولی این موسسات بیش از نیمی از کل محصولات صنعتی را تولید می کردند. صنعت روسیه در نیمه دوم سال های 90 توسعه باز هم بیشتری یافت. در سال 1890 ارزش کالاهای صنعتی روسیه 500 ر 1 میلیون روبل بود در حالی که این رقم در سال 1900 به 3000 میلیون روبل بالغ گشت. در آغاز قرن بیستم، سرمایه داری روسیه مانند کشور های سرمایه داری دیگر به عالی ترین و آخرین مرحله تکامل خود (امپریالیسم) رسید. انحصارها کنترل رشته های عمده صنایع را بدست آورد- بودند در طی- دوره- بحران- اقتصادی- شدید- 1900-1903، هنگامی- که- نیمی- از بنگاه ها کار خود را تعطیل کرده بودند، اتحادیه های بزرگی از سرمایه انحصاری تشکیل شد. در روسیه مانند سایر کشور های امپریالیستی سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی آمیخته شد و بدین گونه یک اولیگاریشی مالی بوجود آمد. بانک دولتی، بانک های «اشراف»، بانک «دهقانان» و بانک های دیگر نقش مهمی در صنایع حمل و نقل ایفا می کردند. روزه روز بر نفوذ اولیگاریشی مالی تزاری افزوده می شد. سرمایه داری انحصاری در روسیه باتمامی جنبه های عمومی خود مانند غرب تکامل یافت لیکن مشخصات ویژه خود را نیز داشت.

خصوصیات امپریالیستی- در روسیه بطور عمده عبارت. بود از ادامه بقایای ریشه دار فئودالیزم در اقتصاد و نظام سیاسی در کنار انحصار های بزرگ سرمایه داری. یکی از مهمترین نتایج این پدیده وابستگی روسیه تزاری به امپریالیسم اروپای غربی بود. که بنوبه خود به تشکیل جنبه های ویژه امپریالیسم روسیه کمک می نمود. بقای عمده سرواژ در روسیه سرمایه داری رژیم اربابی و تزاریزم بود. در آغاز قرن بیستم 30 هزار نفر مالک بیش از 70 میلیون هکتار اراضی بودند. در حدود همین مقدار متعلق به 5 ر 1 میلیون خانوار روستائی بود. یک خانوار روستائی بطور متوسط دارای 7 هکتار زمین بود و هر مالک صاحب 300 ر 2 هکتار. مالکان بزرگی وجود داشتند که صاحب املاکی به مساحت چندین هزار هکتار بودند. تزار بزرگترین زمین دار محسوب می شد یعنی به اندازه زمین یک میلیون خانوار روستائی. دهقانان برای اعاشه خود و خانواده شان مجبور بودند زمین را از مالکان به سخت ترین شرایط اجاره کنند. دهقانان نمی توانستند بهره نقدی بپردازند و بنابراین مجبور بودند برای زمان معینی در زمین ارباب کار کنند. مالکان غالباً اقتصاد خود را به سبک قدیم با استفاده از کار اجباری و غیر مولد دهقانان اداره می کردند.

زمین هم در املاک مالکان و هم در میان خانوارهای روستائی با وسایل ابتدائی کشت می شد و به ندرت از وسایل مکانیکی جدید استفاده بعمل می آمد. همه اینها تکامل نیروهای مولد را در کشاورزی عقب می انداخت. مالکیت انحصاری اربابان را قادری ساخت قیمت زمین را در بالا ثابت نگهدارند و این موضوع نیز مانع تکامل سرمایه داری در صنعت و کشاورزی بود. مالکیت مشترک جماعت های روستائی و وجود یک رشته تعهدات فئودالی که دست و پای دهقانان را بسته بود مانع مهاجرت جمعیت روستائی به شهرها بود، امکانات سرمایه داری را برای خرید نیروی کار ارزان محدود می ساخت.

بقایای سرواژ نیز به مقاومت ادامه می داد. استبداد تزاری شکلی از دیکتاتوری مالکان سرف دار بود. هزاران ژاندارم و پولیس از تزار، مالکان و سرمایه داران را در برابر خلق محافظت می کردند. قریب 200 هزار نفر کشیش به تحمیل مردم مشغول بودند و اطاعت از بهره کشان را به آنان می آموختند. تزاریسم زحمتکشان را در جهل نگه میداشت. چهار پنجم جمعیت روسیه بی سواد بودند. استبداد تزاری در حالی که نماینده منافع مالکان سرفدار بود از سرمایه داران نیز حمایت می نمود. به تقاضای کارخانه داران مقامات دولتی باشتاب واحدهای رابرای سرکوبی کارگران و شکستن اعتصابات گسیل می داشت. از این روبرو روستائی روسیه که از جنبش توده ها بیش از هر چیز بیهناک بود به تزاریسم و دستگاه جوروستم آن علاقمند بود. بورژوازی روسیه به مبارزه علیه تزاریسم و بقایای سرواژ علاقمندی نداشت بلکه می کوشید باتزاریسم از در سازش وارد شود.

عقب ماندگی اقتصاد روسیه در مقایسه با کشورهای سرمایه داری پیشرفته هر سال که می گذشت زیادتر می شد. روسیه همچنان کشاورزی عقب مانده باقی ماند. صنعت روسیه از حیث ماشین ها و تجهیزات در سطح خیلی پایین از انگلیس و آلمان بود چه رسد به امریکا. روسیه فاقد صنایع بزرگ نظیر کارخانه های ماشین سازی و اتومبیل سازی و غیره بود. ابزارهای ماشینی و مکانیکی مورد نیاز صنعت روسیه از خارج وارد می شد. عقب ماندگی اقتصادی روسیه این کشور را به امپریالیسم اروپای غربی وابسته می ساخت. تکامل روابط سرمایه داری بر اثر کمبود سرمایه روسی سبب جلب سرمایه خارجی به روسیه شد. با گذار ممالک اروپائی به مرحله امپریالیسم، صدور کالا به روسیه بیش از پیش جای خود را به صدور سرمایه می داد.

هجوم سرمایه خارجی به روسیه بر اثر سودهای کلانی بود که صاحبان این سرمایه در روسیه بدست می آوردند. ضامن این سودهای کلان استثمار بی رحمانه زحمتکشان روسیه بود. سرمایه داران خارجی بویژه فرانسه با کمال میل به حکومت تزاری وام می دادند. بارسنگین باز پرداخت این وام ها برداش خلق روسیه بود. در طی 15 سال در فاصله 1898 و 1913 روسیه تزاری 5000 میلیون روبل بابت بهره این وام ها و سود به امپریالیست های خارجی پرداخت. روسیه از لحاظ اقتصادی بیش از پیش به دول امپریالیستی وابسته شده بویژه به انگلستان. ویژگی های تشکیل امپریالیسم نیز مشخصات خاص آنرا در روسیه تعیین می کرد. تمرکز تولید در روسیه به سطحی عالی تر از کشورهای دیگر رسیده بود. ولی با وجود موسسات بزرگی که در روسیه وجود داشت این کشور فاقد رشته های عمده صنعتی بود که قادر باشد پیشرفت فنی بیشتر را تضمین کند. سطح فنی صنعت بطور کلی از کشورهای پیشرفته عقب تر بود. در روسیه انحصارات بطور عمده در قلمرو توزیع فعالیت داشتند و دامنه فعالیت آنها در قلمرو تولید محدود تر بود. و از این رو در روسیه سندیکاها بهترین نمونه شکل انحصار بود. در این سندیکاها غالباً نقش قطعی با سرمایه خارجی بود. صدور سرمایه روسی مبلغ چشم گیری نبود. سرمایه روسی فقط به چند کشور وابسته و کم رشد مانند ایران، ترکیه و چین صادر می شد. خود روسیه کشوری بود که به آن سرمایه فرانسوی، انگلیسی، بلژیکی، و جزان وارد می شد. امپریالیسم روسیه در انحصار بین المللی سرمایه داران برای تجدید تقسیم جهان شرکت داشت. افزون بر آن، خود بازار روسیه آماج تقسیم میان انحصارهای اروپای غربی و امریکا بود. روسیه تزاری همراه با امپریالیست های انگلیسی و فرانسوی نقشه های برای تقسیم ترکیه طرح کرده بود. روسیه یکی از حلقه های زنجیر امپریالیسم جهانی بود که همه تضادهای جامعه سرمایه داری در آن به نهایت شدت رسیده بود. در روسیه تضادهای امپریالیستی چنان شکل تندی بخود گرفته بود که فقط می توانست با انقلاب حل و فصل گردد. انقلاب در روسیه در درجه اول باید بقایای سرواژ را که تکامل کشور را سد کرده بود برمی انداخت. همه نیروهای ارتجاعی (تزاریزم و مالکان، بورژوازی بزرگ و در عین حال مبارزه با امپریالیسم بود و این امکان می داد که انقلاب بورژوا-دموکراتیک در روسیه به مرحله مترقی تری، انقلاب سوسیالیستی تکامل یابد که چنین شد).

طبقه کارگر جدید در روسیه در طی رژیم سرواژ پدیدار گشت. به نسبتی که صنایع بزرگ تکامل می یافت، یک پرولتاریای صنعتی جدید نیز شکل می گرفت. در سال 1865 در موسسات صنعتی بزرگ روسیه حدود هفت صد و شش هزار کارگر مشغول بود در صورتی که 25 سال بعد تعداد آنها دوبرابر شد و در آغاز قرن بیستم تقریباً به 3 میلیون نفر رسید. نزدیک به ده میلیون کارگر در صنعت حمل و نقل، ساختمان و کشاورزی و غیره بکار مشغول بودند. طبقه کارگر روسیه بر اثر شرایط عینی خاصی که این طبقه در آن نشوونما می یافت پی گیرترین کارگران جهان بود.

رشد سرمایه داری در روسیه در حالی که بقایای فئودالی به موجودیت خود ادامه می داد، سبب بی رحمانه ترین بهره کشی از کارگران بود. سرمایه داران با حمایت حکومت استبدادی تزاری و باایمنی کامل دسترنج کارگران را به یغما می بردند. در روسیه تا پایان قرن نوزدهم روز کار 12 تا 13 ساعت می رسید. از قوانین کار و حمایت دولت از کارسختی در میان نبود. سرمایه داران مزدکارگران را به نفع خود ثابت نگه میداشتند.

بیشترین بخش جمعیت روسیه (نزدیک به 85 درصد) دهقانان تشکیل می دادند. ادامه مالکیت بزرگ اربابی دهقانان را به فقر و خانه خرابی کشانده بود. پس از اصلاحات ارضی سال 1861 اکثر دهقانان که زمین کافی در اختیار نداشتند، نمی توانستند با کار در زمین خود که در قبال آن مجبور به پرداخت غرامت گزافی بودند، خود را اعاشه کنند. برای پرداخت بهره مالکانه، استفاده از چراگاه، عبور از قلمرو مالک و جز آنها مجبور بودند بخش قابل توجهی از روز کار خود را در زمین ارباب کار کنند. دهقانان از فشار حکومت تزاری نیز در عذاب بودند. آنها مالیات کلانی برای حفظ ارتش، پلیس و دستگاه های حکومتی دیگری می پرداختند. در برابر عدم پرداخت مالیات به آنها تازیانه می زدند و اموال شان را مصادره می نمودند. ایشان در قبال کوچکترین تخلف از اطاعت مقامات شدیداً مجازات می شدند. کلیساها و دیرها نیز سهمی از دسترنج دهقانان را به خود تخصیص داده بودند. وضع یأس آورده دهقانان، آنها را علیه مالکان برمی انگیزد. جنبشهای دهقانی- بویژه در سال 1904 در ایالات خارکوف و پولتاوا (در اوکراین) و در برخی ایالات دیگر بخش اروپایی روسیه دامنه وسیعی یافت دهقانان محصولات و حشم مالکان را نابود کرده، املاک آنها را به آتش می کشیدند. نیروهای تزاری شورش های دهقانی را که در فاصله های 1900 و 1904 شمار آنها به 607 رسید به خون می کشیدند ولی نارضایتی و مبارزه دهقانان ادامه داشت. این نطفه شرکت دهقانان نه تنها در انقلاب بورژوا- دموکراتیک سال 1905 و ماه فبروری 1917 بلکه در انقلاب ماه اکتوبر همان سال نیز بود.

لنین بدرستی روسیه را زندان ملل خواند و 57 درصد جمعیت روسیه تزاری غیر روسی بودند. شرایط زندگی کارگران و دهقانان در مناطق ملیت های غیر روسی دور افتاده حتی بدتر از نواحی مرکزی کشور بود. در مناطق ملیت های تحت ستم زحمتکشان ستم دوگانه را تحمل میکردند، از یکسو بهره کشان محلی و از سوی دیگر ملاکان و سرمایه داران روسی. ورود روسیه به دوره امپریالیسم وضع زندگی زحمتکشان غیر روس را وخیم تر کرد. بر اثر رشد ناکافی نیروهای مولد، غارت خلقهای ستمدیده یکی از منابع درآمد طبقات حاکم روسیه بود. اراضی دهقانان مناطق ملیت های تحت ستم به بهانه افزودن سهم زمین دهقانان کم زمین روسیه مرکزی از طرف روسها سلب مالکیت و مسکون گشت. از این رومیان ملیت های گوناگون مصنوعاً ستیزه بودجود می آمد. ملاکان و سرمایه داران روسی ملل ستمدیده را در معرض اهانت و تحقیرهای بیشمار قرار می دادند. غیر روسها را به طرز اهانت آمیزی بیگانه می خواندند. در مناطق محلی آموزش و انتشارات کتب و مطبوعات ب زبان محلی ممنوع بود. تقریباً تمامی جمعیت این مناطق بیسوادی بودند. برخی از ملل حق کتابت را نداشتند. زبان روسی زبان رسمی سراسر کشور بشمار می رفت. دولت تزاری برای انحراف توجه ملل ساکن در روسیه تضادهای طبقاتی، اختلافات و ستیزه های ملی را بین ملل مختلف دامن می زد و ملتی را بجان ملیت دیگری می انداخت. دولت تزاری تالان های یهودی (یهودی کشی) را براه انداخت؛ ارمنی و آذربایجانی ها را مسلح کرده و میان آنها برخورد مسلحانه بوجود می آورد.

شکست انقلاب 1905-1907 دوره ارتجاع سیاه (استولیپینی) را در پی داشت. گروه های ضربتی مجازات، آخرین شعله های انقلاب را خاموش ساختند. لیکن تزاریسم از آن به بعد نیروی آن روبه تحلیل رفت. تزاریسم مجبور شد یک پارلمان ظاهری- دومای دولتی- برپا کند و اجازه تاسیس اتحادیه ها و انتشار ادبیات مترقی را بدهد. در آستانه جنگ جهانی اول بار دیگر جنبش انقلابی و مترقی نیرومندی برخاست که با شروع جنگ موقتاً روبه خاموشی گذارد. جنگ جهانی اول نشانه و آغاز بحران عمومی سرمایه داری بود. تکامل ناموزون سرمایه داری در طی دوره امپریالیسم موجب عدم توازن سیستم جهانی سرمایه داری گردید. جنگ برای تجدید تقسیم جهان برپاشده بود. جنگ امپریالیسم را ناتوان ساخته و آن را آسیب پذیر تر ساخته بود. درست در همین زمان بود که تئوری امکان پیروزی انقلاب در یک یا چند کشور مطرح شد. تکامل ناموزون ممالک امپریالیستی سبب تکامل ناموزون انقلاب در ممالک مختلف گشت. روسیه نمونه زنده این تکامل ناموزون بود. در آن هنگام معلوم شد که روسیه آماده ترین کشورها برای انقلاب است این کشور ضعیف ترین حلقه زنجیر امپریالیسم جهانی را تشکیل می داد. وظیفه فوری و مستقیم انقلاب در روسیه هنوز سرنگونی استبداد تزاری و امحای بقایای فئودالیسم (انقلاب بورژوا دموکراتیک) بود. در عین حال که نطفه گذار به مرحله عالی تری یعنی پیروزی انقلاب سوسیالیستی را در خود می پروراند که با مبارزه انقلابی پرولتاریا و سایر زحمتکشان روسیه پیروزی انقلاب اکتوبر تحت رهبری حزب کمونیست (بلشویک) در سال 1917 تحقق یافت.

پیدایش نظام سرمایه داری در ایالات متحده امریکا

سرمایه داری در ایالات متحده امریکا در شرایط نظام مستعمراتی به پیدائی آمده و استوار گشت. بعبارت بهترین سرمایه داری داغ استعمار برپیشانی دارد. سرمایه داری امریکا بشکل دمنشانه تراز هر کشور دیگری نشوونما یافت. قلمرو امروزی- ایالات- متحده- در قرن- شانزدهم- محل- سکونت- نزدیک- به- دومیون- نفر سرخ- پوست- بود. بزرگترین گروه قباایل «ایروکوا» ها و «آلگونکین» ها بودند که جمعیت آنها بالغ بر دوصدهزار نفر می رسید. هندیان (سرخ پوستان) در مراحل مختلف نظام اشتراکی آغازین می زیستند. امریکای شمالی مستعمره انگلیس، فرانسه، اسپانیا و هالند بود. استعمارگران برای بومیان مرگ و ویرانی به ارمغان بردند. کوچ نشینان اروپائی برای بزانودر آوردن و نابودی مردمان بومی از هیچ وحشت و جنایتی فروگذار نکردند. برای نمونه، در سال 1703 میلادی مجلس مقنن نیوانگلند قطعنامه ای به تصویب رساند که بنابر آن در برابر مرده و یازنده هربومی یاسرخیوستی چهل لیره استرلینگ پرداخت می شد. هر مرد بومی اسیر 105 لیره و هر زن یا کودک اسیر 55 لیره ارزش داشت. ثروت دولت مردان امریکائی از داد و ستد نابرابر میان استعمارگران اروپائی و سرخیوستان گردآمد. پوست های گران بهاء به ثمن بخش از جنگ بومیان بدرمی آمد. بررغم ایستادگی قهرمانانه سرخیوستان، اروپائیان به یاری اسلحه برتر و باسودجویی از تفرقه بین قباایل بومی سرانجام موفق به تسخیر سرزمین امریکای شمالی شدند. استعماریاکوچ نشینی اروپائیان توأم با جنگ های شدید و طولانی بود که معمولاً به رانده شدن بیشتر سرخیوستان به نواحی غربی، ضبط اراضی و اموال آنها و سرانجام به نابودی ایشان می انجامید.

در مستعمرات جنوبی (کارولینای شمالی و جنوبی، جنوریان، مریلند و ورجینیا) مزارع بزرگ برده دار (plantation) پیشرفته ای- وجود داشت- که در آنجا- توتون- ذرت- برنج- نیل-، نیشکر و بعدها- پنبه- بدست- می- آمد. در مزارع مزبور بردگان سیاه به کارهای طاقت فرسا اشتغال داشتند. کوشش های استعمارگران برای به بردگی کشاندن سرخ پوستان و استفاده از آنها بعنوان نیروی کار به جائی نرسید اسیران سرخیوست یافزار کرده یا خود کشی می نمودند. در سال 1775 مردم امریکا جنگ «انقلابی» برای استقلال را آغاز نمودند. انگلیس در آغاز جنگ به پیروزی های دست- یافت- ولی سرانجام سپاهیان- انگلیسی- شکست- خوردند- ایالات- متحده- امریکا- از تضاد بین- انگلیس- ها و سایر قدرت های اروپائی سود جست. در سال 1783 قرارداد صلحی در ورسای به امضای رسید که بنابر آن انگلیس استقرار ایالات متحده امریکار پذیرفت و سرزمین های واقع در آلگنی و می سی سی پی را به آن کشور واگذار نمود. جنگ استقلال در امریکا، در واقع انقلابی بورژوائی بود. نقش اساسی در بدست آوردن پیروزی از آن توده های مردم- کارگران- کشاورزان- خرده- بورژوازی- شهری- خدمتگاران- اجیر و بردگان- سیاه- پوست- بود-، لیکن رهبر انقلاب بورژوازی و هدف آن سرنگونی مناسبات فئودالی تحمیلی استعمارگران انگلیسی بود. در جنگ استقلال سیاهان که نزدیک به صد هزار نفر از آنان در بحبوحه جنگ از چنگ زمینداران برده دار گریخته بودند نقش برجسته ای ایفا کردند. اکثریت بزرگ سیاهان با شور و هیجان بسیار از این جنگ استقبال نمودند. آنان به این جنگ برای رهایی از یوغ بردگی امید بسته بودند. ولی دیری نگذشت که امیدهای آنان بر باد رفت. بورژوازی امریکاوزمینداران برده دار بردگی را همچنان حفظ نمودند. ارزش مترقی جنگ استقلال در رهایی خلق امریکا از ستم استعماری و در ایجاد دولتی ملی بجای حکومت استعماری پیشین بود. جنبه مترقی ضد استعماری، ملی و ضد فئودالی جنگ خلق امریکا در سایر کشورها تأثیر زیادی بخشید. بویژه در ممالک امریکای لاتین که جنبش آزادی ملی علیه تسلط اسپانیا و پرتغال و فرانسه- که در آستانه انقلاب بورژوائی قرار داشت- آغاز شده بود. انقلاب بورژوازی امریکا مقدمات رشد سریع ترجمعه سرمایه داری در ایالات متحده امریکا را فراهم کرد. انقلاب بورژوائی از حل بسیاری از مسایل مربوط به تجدید سازمان بورژوا- دموکراتیک عاجز ماند. مثلاً به سرخیوستان حق شهروندی داده نشد، بردگی سیاهان منسوخ نگشت و اراضی تقسیم شده به قطعات بزرگ تقریباً از قدرت خرید کوچ نشینان تهی دست خارج بود. مزارع بزرگ مبتنی بر مالکیت برده داری (plantation slavery) دست نخورده باقی ماند و سلب مالکیت از بومیان با انقلاب بورژوائی قانونی شد.

جنگ داخلی امریکا (1861- 1865) : در دهه 1860 روابط میان ایالات صنعتی شمال و ایالات برده دار جنوب بسیار وخیم گشت. تکامل ایالات شمالی در جهت صنعت و کشاورزی غیر فئودالی و مبتنی بر شیوه کار مزدوری بود. برعکس در ایالات جنوبی کشاورزی بر کار برده و استوار بود. تضاد میان بورژوازی صنعتی شمال و شمال شرقی و پلانترهای برده دار نیز تشدید شد. برده داری مانع تکامل اقتصادی ایالات جنوبی بود و این خود بر حجم بازار داخلی برای صنعت- شمال و شمال شرقی تأثیر منفی داشت. سرمایه داران ایالات- شمالی با کمبود- شدید نیروی کار روبرو بودند و به بردگان سیاه همچون کارگران مزدور آینده خود می نگرستند. به مرور زمان شیوه کشاورزی توأم با برده داری دستخوش بحران عمیقی گردید. کار برده و اربابان استقرار ماشین های جدید کشاورزی بود. در خرید برده نیز مشکلات فراوانی بوجود آمد. قیمت متوسط یک برده که در آغاز قرن نوزدهم- 150 دلار بود در سال- 1860 به

دو هزار دلار رسید. بردگان می شوریدند و از مزارع بزرگ می گریختند. پلانتی‌های برده دار خود را به تسلط بر ایالات جنوبی محدود کرده بلکه بمنظور گسترش مزارع بزرگ خود بسوی غرب حرکت نمودند. حکومت ایالات متحده آمریکا در سیاست داخلی و خارجی خود از منافع برده داران حمایت کرده و تجارت برده را تشویق می نمود. پلانتی‌های برده دار خواهان یک سیاست خارجی توسعه طلبانه تجاویز بود و از برنامه ابدی ساختن برده داری دفاع می نمودند.

حزب جمهوری خواه که در سال 1854 تشکیل شد و بطور عمده سخنگوی منافع بورژوازی بزرگ بود باگشون اراضی غرب برای سکونت آزاد دفاع و با برده داری مخالفت میکرد. در سال 1860 آبراهام لینکلن نایب رئیس حزب جمهوری خواه و عضو مجلس نمایندگان به ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا انتخاب شد. برده داران تقاضای جدائی داشتند یعنی از اینکه هر دولت حق داشته باشد از اتحادیه کناره گیری کند دفاع مینمودند. در نوامبر 1860 کنگره از برده داران در چالستون تصمیم به جدائی گرفت و در ماه دسامبر ایالت کارولینای جنوبی جدائی خود را از اتحادیه اعلام نمود. ده ایالت برده دار دیگر از روش کارولینای جنوبی بیرون نبودند. اقدام «سفیدهای تهی دست» علیه جدائی از طرف پلانتی‌های برده دار کارولینای جنوبی وحشیانه فرونشاند شد. در ماه فبروری 1861 درکنگره شش ایالت، جدائده که در آلاباما، منعقد گشت. کنفدراسیون جنوبی، تشکیل، و جفرسون، داویس، یکی از پلانتی‌های ثروتمند و مدافع سرسخت برده داری به ریاست آن انتخاب شد. در اپریل 1861 سیاهان جنوب که به حکومت لینکلن وفادار مانده بودند به فورت سمپتر (نزدیک چارلستون کارولینای جنوبی) حمله بردند. بدین گونه جنگ داخلی آمریکا که تا چهار سال (سال 1865) دوام داشت، آغاز شد.

پلانتی‌های برده دار برای جنگ کاملاً آماده شده بودند در حالی که شمال برای آن آماده نبود. در آغاز حکومت لینکلن از روش‌های غیر قاطع، در جنگ استفاده می نمود. این روش، که بیانگر احساسات، مسالمت، جویانه بخشی از بورژوازی، بیشتر پولدار بزرگ و بورژوازی تجاری و صنعتی، که خواهان گسیختگی نهائی از پلانتی‌های برده دار جنوب نبودند و از پرداختن به جنگ «باشیوه های انقلابی» امتناع می نمودند، این علت شکست شمال در مرحله اول جنگ (1861-1862) بود. زیر فشار توده های خلق، حکومت لینکلن سرانجام تصمیم به جنگ «باشیوه ای انقلابی» گرفت. اهمیت شگرف گرایش شمالی ها باین شیوه جنگ شرکت کارگران در عملیات انقلابی بود. در بسیاری از شهرها، نیویورک، فیلادلفیا و جزآن، تمام اعضای اتحادیه های کارگری وارد جنگ شدند. بنابراین گزارش سنای آمریکا در آن وقت 750 هزار کارگر صنعتی شمال در ارتش نامنویسی کرده بودند. در ماه سپتمبر 1862 رئیس جمهور لینکلن آزادی سیاهان را از اول جنوری 1863 اعلام نمود. گرچه بعد از این اعلان سیاهان نه حقوق سیاسی و نه زمین بدست آوردند، این قانون هم از نقطه نظر نظامی و هم سیاسی در آنوقت اهمیت بسیار داشت. در ماه می 1862 حکومت لینکلن «قانون هوم استید»- HOMESTEAD- را انتشار داد که بموجب آن تقسیم اراضی رایگان میان همه شهروندان، بجز کسانی که در طرف پلانتی‌های برده دار جنگیده بودند، به مورا داجر گذاشته شد. طبق این قانون به هریک از اهالی 64 هکتار زمین (160 اکر) به رایگان داده میشد. فقط صاحبان آن موظف به پرداخت 10 دلار مالیات زمین گردیدند. خرید زمین به مبلغ هر اکر 25 ر 1 دلار نیز آزاد شد. لکن از برنامه دوم در درجه اول بورس بازان زمین سود بردند. با این ترتیب قانون هوم استید مسئله ارضی را به شیوه که به نفع فارمرها انجامید، حل کرد. البته این شیوه از قوانین سابق که به موجب آن قطعات بزرگ زمین باید به نقد خریداری می شد، بهتر بود و به فارمرها (کشاورزان صاحب زمین) فرصتی واقعی داده شد که از اراضی رایگان در غرب سود ببرند.

جمعیت جنوب 9 میلیون نفر بود که 3 میلیون نفر آنها سیاهان بودند. در صورتی که شمال 22 میلیون نفر جمعیت داشت. در اواخر جنگ منابع انسانی جنوب چنان به تحلیل رفت که برده داران مجبور شدند حتی بردگان سیاه را به خدمت نظامی به پذیرند. حکومت فدرال فقط در ماه جولای 1862 به سیاهان اجازه داد در ارتش نام نویسی کنند. سر بازگیری از سیاهان تنها به موجب قانون 24 فبروری (1864) مجاز شمرده شد. صفحات زیادی از تاریخ جنگ داخلی در آمریکا به قهرمانی و دلآوری سیاهان اختصاص دارد. ژنرال بانکر ضمن صحبت از قهرمانی سربازان سیاه پوست در عملیات نظامی تاکید کرد که هیچ سرباز سفیدی از حیث دلیری و قدرت تصمیم به پای آنها نمی رسید. ولی باین همه سیاهان هنوز مشمول بیشتر مانده ترین تبعیضات نژادی بودند (و هستند). سربازان سیاه دستمزدی کمتر از دستمزد سربازان سفید دریافت می نمودند. افزون بر جنگیدن همه کارهای مشکل و طاقت فرسا بر عهده سیاهان بود. هیچ سیاه پوستی، نمی توانست از درجه گروه بانی (سرباز درجه دار) بالاتر رود. تنها در موارد نادر سیاهان به درجه افسری ارتقا می یافتند.

سیاهان برای آزادی خود از یوغ بردگی از همان آغاز جنگ داخلی به مبارزات جانانه دست زدند. آنها به تشکیل دسته های پارتیزانی پرداختند، سیاهان جنگی باباندهای غارتگران یاغی می جنگیدند. مهمترین و خطرناک ترین عملیات به واحدهای سیاه سپرده می شد. تلفات سیاهان خیلی بیش از تلفات هنگ های بود که داوطلبان سفید در آن

خدمت می کردند. در حدود هفتصد هزار نفر سیاه جانهای خود را در مبارزه علیه برده داری وبخاطر تمامیت ارضی ایالات متحده امریکا از دست دادند. سیاهان نقش برجسته در جنگ داخلی ایفا نمودند. در سال 1864 آبراهام لینکلن اعلام کرد که بدون کمک سیاهان، شمالی ها جنگ را می باختند. بسیاری از افسران ارتش شمال افراد دموکرات و مترقی و طرفدار الغای بردگی و از خانواده های طبقات زحمتکش بیرون آمده بودند. در میان آنان کسانی چون ویدیمیر (نویسنده سوسیالیست)، ویلیچ (عضو سابق کمیته مرکزی اتحادیه کارگران در بین الملل اول)، سیلوپس (یکی از رهبران کارگران امریکا)، کلوستر (بعدها عضو کمون پاریس) و تورچانیف (افسر سابق روسی) دیده می شدند. خلاصه پیروزی در جنگ داخلی امریکا با پیش گرفتن شیوه های «جنگ انقلابی» علیه پلانترهای برده دار میسر گردید. که این پیروزی فقط بر اثر مبارزه جانانه خلق امریکا، کارگران، دهقانان و سیاه پوستان میسر گشت. جنگ داخلی امریکا مخصوصاً مرحله دوم آن، ماهیتاً انقلابی از نوع بورژوا دموکراتیک بود. توده های خلق به جنگ آزادی بخش علیه برده داری پرداختند و پیروزی بر اثر مساعی قهرمانانه آنها بدست آمد. کارگران، سیاهان و کشاورزان صاحب زمین نیروی محرکه عمده انقلاب تحت رهبری بورژوازی مترقی بودند. جنگ داخلی به پراکندگی سیاسی و اقتصادی ایالات متحد امریکا خاتمه داد و امکاناتی برای رشد سریع سرمایه داری از طریق امحای موانعی که در سر راه تبدیل ایالات متحده از کشوری کشاورزی به کشوری صنعتی وجود داشت فراهم آورد و به تکامل سرمایه داری در کشاورزی کمک نمود. جنگ داخلی تسلط سیاسی بورژوازی صنعتی بزرگ را بانسختی دعوی برده داران نسبت به قدرت دولتی استحکام بخشید. ثمرات پیروزی بطور عمده به چنگ بورژوازی بزرگ افتاد که در راه سازش با پلانترها گام نهاده بود. در سال 1866 - 1865 پلانترها به وضع «قوانین سیاه» ضد سیاهان پرداخته سازمان های تروریستی کوکلوکس کلان و امثال آنها را تشکیل دادند. سیاهان آزاد شده و محروم از زمین خود را در قید پلانترها یافتند و به زارعین «سهم بر» تبدیل گردیدند. وابستگی فارمرها به بانکها افزایش یافت بورژوازی بزرگ دیکتاتوری خود را تحکیم نمود و باتشديد بهره کشی از کارگران خود را ثروتمندتر ساخت. جنگ داخلی در تکامل اقتصادی ایالات متحده امریکا تأثیرات زیادی بخشید. در آخرین ثلث قرن نوزدهم، سرمایه داری امریکا به سرعت بی نظیری رشد یافت. برای تکامل سریع سرمایه داری در امریکا علل زیر را میتوان برشمرد: برقراری طولانی یک جمهوری بورژوا-دموکراتیک، فقدان فتودالیسم، ثروتمند شدن از بسیاری جنگ ها در اروپا، امکان استفاده از تکنولوژی و سرمایه اروپا، وجود منابع طبیعی غنی، تکامل سریع ماشین سازی، مهاجرت ملیون ها اروپائی، آسیائی و اهالی امریکای لاتین (بیش از 13 ملیون نفر در سالهای میان 1860 تا 1900 به امریکا مهاجرت کردند). بهره کشی بی رحمانه از مهاجران، سیاهان و بومیان، و غارت دولت ها و مناطق همجوار.

سرمایه داری انحصاری یا امپریالیسم

سرمایه داری در مرحله معینی از تکامل خود و آنهم در مدارج بسیار عالی تکامل خود به امپریالیسم سرمایه داری مبدل شد و این هنگامی است که بعضی از خواص اساسی نظام سرمایه داری به نقیض خود مبدل می شوند و در تمام جهات علایمی بوجود می آید و مشاهده میگردد که مختص دوران انتقالی از سرمایه داری (رقابت آزاد) به نظام اجتماعی-اقتصادی عالی تریست. آنچه از نظر اقتصادی در این جریان جنبه اساسی دارد عبارت است از تبدیل رقابت آزاد سرمایه داری به انحصار سرمایه داری است. رقابت آزاد خصوصیت اساسی سرمایه داری و بطور کلی تولید کالائی است؛ انحصار مستقیماً نقیض رقابت آزاد است. گذار از سرمایه داری پیش از انحصاری به امپریالیسم در طی ثلث آخر قرن نوزدهم صورت گرفت. سرمایه داری انحصاری یا امپریالیسم عالی ترین و آخرین مرحله سرمایه داری است. شکل گیری نهائی امپریالیسم در آستانه قرن بیستم کامل گشت. تئوری مربوط به امپریالیسم را لنین تدوین کرد و در اثر معروف اش بنام "امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری" در سال 1916 انتشار داد.

در پایان قرن نوزدهم تغییرات فنی چشم گیری در صنایع فلزی، شیمیائی، و ماشین سازی روی داد و به موازات آن تولید صنعتی افزایش می یافت و متمرکز می شد. با کشف و اختراع انواع جدید ماشین: دینام، موتور با خاصیت احتراق داخلی، توربین بخار، دیزل، تراموا، اتومبیل، لوکوموتیو دیزل و هواپیما انگیزه ای بود برای رشد تولیدات صنعتی و گسترش حمل و نقل. تکامل نیروهای مولد و روابط تولید در طی دوره سرمایه داری غیر انحصاری، راه را برای گذار به امپریالیسم هموار نمود. در طی نیمه اول قرن نوزدهم شیوه سرمایه داری تولید تنها در برخی از پیشرفته ترین کشورهای اروپای غربی یعنی انگلیس، فرانسه و هالند حاکم بود. در فاصله سالهای 1860 - 1880 سرمایه داری در ایالات متحده امریکا، روسیه و جاپان به سرعت شروع به ترقی نهاد. محرک تکامل سرمایه داری در این

کشورها الغای سرواژ در روسیه در سال 1861 ، الغای برده داری در ایالات متحده امریکا در سال 1863، انقلاب بورژوازی 1867-1870 در جاپان و وحدت آلمان در سال 1871 بود.

مشخصات عمده امپریالیسم:

خصوصیات اقتصادی مهم زیر مشخصات عمده امپریالیسم را تشکیل میدهد:

- 1- تمرکز تولید و سرمایه که نتیجه آن ایجاد انحصاراتی است که در زندگی اقتصادی نقش تعیین کننده دارد.
- 2 - یکپارچگی سرمایه مالی و صنعتی و ظهور یک اولیگاریشی مالی بر پایه " سرمایه مالی".
- 3- صدور سرمایه که متمایز از صدور کالا، اهمیت ویژه کسب می کند.
- 4 - تشکیل اتحادیه های انحصاری بین المللی سرمایه داران که جهان را بین خود تقسیم می کنند.
- 5 - تقسیم جهان بین اتحادیه های سرمایه داران، تجدید تقسیم جهان.

اول- تمرکز تولید و انحصارات:

وجه مشخصه سرمایه داری- غیر انحصاری- رقابت- آزادبود- رقابت- آزاد- خصوصیت- اساسی- سرمایه داری و بطور کلی تولید کالائی است. انحصار مستقیماً نقیض رقابت آزاد است. انحصارها از درون رقابت آزاد پدید می آیند. انحصار رقابت را از بین نمی برد، بلکه مافوق آن و به موازات آن زندگی میکند. و بدین طریق یک سلسله تضادهای بسیار حاد و شدید و اصطکاک ها و تصادماتی را بوجود می آورد. سلطه رقابت آزاد سبب تمرکز سریع تولید در بنگاه های بیش از پیش بزرگتر شد. یعنی به تکثیر بنگاه های بزرگ در میان کل موسسات تولیدی و افزایش سهم آنها در کل محصولات و نیز به تمرکز نقش بیش از پیش بزرگتر نیروی کار و قابلیت تولید در بنگاه های بزرگ انجامید. بعداً تمرکز تولید از این- هم فراتر رفت. در انباشت سرمایه- گرایش- ذاتی- بسوی- تجمع- ابزار تولید- و حاکمیت- بر نیروی کار در دست عده معدودی سرمایه دار وجود دارد، و بقول مارکس شالوده تولید بزرگ را گسترش می دهد. در اواخر قرن نوزدهم، گرایشات سرمایه بسوی تراکمی عظیم تر و تولید گسترده تر و نیز بسوی تمرکز سرمایه تابدان حد رشد یافت که به ایجاد انحصارات در صنایع عمده منتهی شد. تمرکز تولید راه تسلط انحصارات راهموار می سازد. توافق و سازش میان بنگاه های بسیار بزرگ چندان دشوار نمی باشد. جوهر اقتصادی امپریالیسم عبارت از تعویض رقابت آزاده تسلط انحصارها است. انحصارات عبارت اند از معظم ترین موسسات سرمایه داری یا اتحادیه های از موسسات سرمایه داری که تولید یا توزیع بیشترین بخش محصولات رشته معینی از اقتصاد را در دست های خود متمرکز کرده اند. انحصارها به کمک قدرت های اقتصادی و نقش فوق العاده ای که در حوزه معینی از تولید بازی می کنند بر کالاها قیمت های انحصاری گذاشته و سودهای انحصاری عالی بدست می آورند.

اشکال اساسی انحصار:

کارتل، سندیکا، تراست و کورپوریشن از اشکال اساسی انحصاراند.

الف- کارتل: اتحادی از چند مؤسسه سرمایه داری بزرگ است که در مورد شرایط فروش کالاهای خود و خرید مواد خام و توافق روی تاریخ پرداختها و تقسیم بازار، تثبیت قیمت کالاهای تولید شده و مواد خام خریداری شده، و در مورد مقدار کالاهای که هر شرکت کننده در کارتل باید تولید کند. استقلال مؤسسات وابسته به یک کارتل محفوظ است.

ب- سندیکا: اتحادی انحصاری از مؤسسات است که در آن اعضا استقلال بازرگانی خود را از دست می دهند. تولید کالاهای بطور مستقل صورت می گیرد ولی فروش آنها و گاه خرید مواد خام از طریق دفتر مشترک انجام می شود.

ج- تراست: اتحادی انحصاری است که در آن کلیه مؤسسات شرکت کننده استقلال تولید و بازرگانی خود را از دست می دهند و در یک بنگاه ادغام می شوند و صاحبان آنها به صورت سهام دار در می آیند و بنابراین تعداد سهام خود سود خود را دریافت می کنند. مدیریت تولید، فعالیت بازرگانی و مالی تراست بوسیله هیئت مدیره تراست از میان بزرگترین سهام داران برگزیده می شوند. پس از گذشتن قانون ضد تراست در سال 1911 در ایالات متحده امریکا تراست ها دیگر خود را کمپنی خواندند. مثلاً تراست نفتی غول آسای راکفلر، استاندار دآیل خود را به کمپنی های متعددی تقسیم کرد: استاندار دآیل نیوجرسی، استاندار دآیل کالیفرنیا و غیره. همه این کمپنی ها زیر کنترل راکفلر قرار دارند.

د- کورپوریشن: کورپوریشن اتحادیه ای انحصاری است از مؤسسات مربوط به رشته های مختلف صنعت، بانکها، تجارتخانه ها، و کمپنی های حمل و نقل و بیمه مبتنی بر منافع مالی مشترک و وابستگی مالی مشترک گروهی از سرمایه داران بزرگ که بر مؤسسات مربوط نظارت دارند. بطور مثال در ایالات متحده امریکا کورپوریشن جنرال موتورز و کمپنی فورد بیش از دو تلت اتومبیل را تولید کرده و در معرض فروش می گذاشتند. در 34 رشته

صنعت 4 کورپوریشن بیش از 75 درصد محصول رادردست خود متمرکز کرده اند، درحالیکه در 102 رشته صنعتی چهارتا از بزرگترین انحصارات از 50 تا 75 درصد محصول تولید بزرگ را بیرون می دهند. رقابت در انحصارها نه فقط از بین نمی رود بلکه برعکس سببانه ترومهلک ترمی گردد. میان اتحادیه های انحصاری در داخل خود و میان انحصارات و مؤسسات غیر انحصاری مبارزه رقابت آمیز وجود دارد. در مورد آنها که به انحصارها تسلیم نمی شوند از هر نوع روشی از فشار گرفته تا نقطه ورشکستگی و از هر حیل و نیرنگ تجاری علیه آنها استفاده بعمل می آید. در مبارزه شدید میان انحصارها همه وسایل غیر عادلانه، رشوه خواری، تجاوز، باج، خرابکاری و هر اقدام جنایت کارانه دیگر تا نقطه نابودی جسمانی رقبا به کار گرفته می شود.

دوم- سرمایه مالی و الیگاریشی مالی:

در طی دوره بانک ها که فعالانه به قلمرو تولید هجوم می برند نقش مهمی در همه عرصه های اقتصادی و مالی برعهده دارند. بانکها مؤسسات سرمایه داری- ویژه هستند. که وظیفه مقدماتی- اساسی- آنها میانجی- گری در پرداختهاست. بانک ها سرمایه پولی آزاد و درآمدها را به شکل سپرده جمع آوری می کنند و به مالکان و سرمایه داران سرمایه پولی به وام می دهند. بانکها به سپرده ها کمتر از آنچه که خود از وام گیرندگان بهره می گیرند، بهره می دهند. تفاوت میان این دوبهره سودبانکی را تشکیل می دهد. مبارزه و رقابت میان بانک ها به ورشکستگی بانک های کوچک و جذب آنها در بانک های بزرگ می انجامد. برخی از آنها که ظاهراً استقلال خود را حفظ می کنند در واقع به شعبات بانک های بزرگ تبدیل می شوند. بطور مثال باوجودی که عملیات مالی در ایالات متحده امریکا افزایش می یافت تعداد بانک ها از 30390 در سال 1921 به 14243 در سال 1955 کاهش یافت. در 10 تا از 16 مرکز مالی بزرگ امریکا چهار بانک بیش از 50 درصد موجودی همه بانکها باز رگانی را در دست دارند. در سال 1936 پنج تا از بزرگترین بانک ها در انگلستان 6/74 درصد مجموع سپرده های همه بانک های سهامی و در 1957 تقریباً 3/77 درصد آنها را در اختیار داشتند. تمرکز بانکی به تشکیل انحصارات بانکی منجر می گردد. بانک ها از میانجیگری پرداخت ها در سطح پائین، به انحصارات قدر قدرت تبدیل می شوند. تقریباً تمامی سرمایه پولی و پس انداز های اهالی زیر نظارت آنهاست. بانکها با مؤسسات صنعتی روابط تنگاتنگ برقرار کرده و کار آنها را از طریق اعتبارات نظارت نموده و به آنها وام های دراز مدت می دهند. سهام مؤسسات صنعتی را خرید و با صاحبان آنها شریک می شوند. صاحبان مؤسسات صنعتی به نوبه خود با خرید سهام بانک ها بصورت شرکای آنها در می آیند. ائتلاف سرمایه بانکی و سرمایه صنعتی انحصاری سبب می شود که اشخاص واحدی به سمت وروسای هیئت های مدیره یا مدیران عامل انحصارهای صنعتی و بانکی انتخاب گردند.

در طی دوره امپریالیسم همه شئون زندگی زیر سلطه گروه کوچکی از بزرگترین اشراف مالی است که سر رشته اقتصاد و سیاست در دست آنهاست. این گروه کوچک بانکرها و صاحبان صنایع یک اولیگاریشی مالی قدرتمند را تشکیل می دهند. یکی از شکل های اساسی تسلط اولیگاریشی مالی در اقتصاد نظام شرکتی است که عبارت از اینست که یک اشرافیت مالی یا گروهی از اشراف مالی با دارا بودن سهام عمده در شرکت سهامی اصلی- "کمپنی مادر"- از سرمایه این کمپنی برای خرید سهام عمده شرکت های سهامی دیگر- "کمپنی دختر"- استفاده میکنند. این دختر شرکت ها به طریقی مشابه سر رشته سهام اصلی شرکت های "نواده" و کمپنی های "نیبره" و جز آن رادردست دارند. پولداران بزرگ با وابستگی مالی چند مرحله ای سرمایه ای را که چندین بار از سرمایه خود آنها بیشتر است کنترل می کنند. این منظومه شرکتی پر انشعاب سبب افزایش فوق العاده قدرت اشراف مالی می گردد. این پدیده انحصارگران را قدرتی سازد تا از انواع خدعه و نیرنگ تجاری برای چاپیدن سهام داران جزء سود ببرند. علت اینست که شرکت های سهامی "مادر" قانوناً بهیچ وجه مسئول "شرکت دختر"ی که ظاهراً مستقل است نمی باشند. در امریکا- 8 گروه متنفذ: مورگان، راکفلر، فرست نیشنل، سیتی بانک، دوپونت، ملون، بانک آف امریکا، شیکاگو اند کلرلند گروپ، بر اقتصاد امریکا تسلط دارند. سرمایه ای را که آنها تا سال (1955) کنترل می کردند بالغ بر (218500) میلیون دلار می گردید. که در طی بیش از نیم قرن این مبلغ (چند برابر) بزرگتر شده است.

سران اولیگاریشی مالی مزبور عبارت از خانواده های مورگان و راکفلر هستند. قلمرو نفوذ مورگان ها مشتمل است بر پنج بانک از بزرگترین بانک های امریکا، 14 کمپنی راه آهن، "یونایتد استیت استیل کمپنی"، "جنرال الکتریک" شرکت تلگراف و تلفون امریکا، "امریکن گاز"، "الکتریک کمپنی" و غیره. قلمرو نفوذ راکفلرها عبارتست از "چیس- منهاتن- بانک"، "متروپولیتن- لایف- اینشورنس- کمپنی"، "انحصارات- نفتی"، "استاندر دایل- کمپنی- آف نیوجرسی"، "سوکونی و اکیوم"، "موبیل اویل کمپنی"، "استاندارد اویل کمپنی آف ایندیانا"، "استاندارد اویل کمپنی آف کالیفورنیا" و "استاندارد اویل آف اوهایو" و جز آن. توده کلان ثروت در دست معدودی از اشراف- سلاطین بی تاج و تخت فولاد، نفت، آهن، بانکها، مطبوعات و سینما و جز آن متر اکم شده است. در امریکا (یک درصد) جمعیت صاحب (59 درصد) ثروت- کشور است. در انگلیس- کمتر از 2 درصد- سرمایه داران 5/68 درصد- ثروت

کشور را در اختیار دارند. اولیگاریشی مالی بر دولت های این کشورها فرمان می رانند. مواضع کلیدی سیاست کشور های سرمایه داری در دست بزرگترین انحصار داران است. سر رشته قدرت دولتی به دست اولیگاریشی مالی است. ترکیب کابینه ها و تعیین سیاست های داخلی و خارجی این کشورها با گروه مزبور است. اولیگاریشی مالی از قدرت دولتی برای سرکوب طبقه کارگر در کشورهای "مادر" و جنبش های رهائی بخش ملی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره استفاده می کند. مطبوعات، رادیو، سینما، و تلویزیون بورژوازی در خدمت منافع این قشر است. اولیگاریشی با کمک یک دستگاه تبلیغاتی تابع، افکار عمومی را منحرف کرده، تخم شونیسیم و تبعیضات نژادی و ملی را در میان خلق می پراکند و با «چرب کردن سیل» قشر فوقانی و کوچک طبقه کارگر، قشر مزبور را در خدمت منافع طبقاتی خود قرار می دهد. (همچنان روسای «احزاب سوسیال دموکرات و کمونیست کارگری تروتسکیست» «احزاب سوسیالیست»، احزاب رویونیستی رنگارنگ و روسای اتحادیه های کارگری همه و همه) در خدمت همین غول های سرمایه قرار دارند.

تراکم سرمایه بنحوی سابقه ای توسط انحصار در سیستم بانکی تسریع شده و بصورت مقادیر هنگفتی سرمایه در شکل سپرده ها و غیره، جمع میگردد. وامهای کلان جاری میشوند یا سرمایه گذاری ها بشکل کنسرسیوم انجام می گردد. این تراکم بیش از آنکه مسئله کمی باشد، از اهمیت کیفی برخوردار است. بقول لنین بانک ها کنترل و جوه عظیمی از سرمایه را بدست می آورند. آنها در امور مربوط به صنایع مختلف و مناطق گوناگون جهان، متخصص پرورش داده و مورد استفاده قرار می دهند. رابطه ها و مامورین عالی رتبه دولتی را بخدمت می گیرند، و در سراسر جهان فعالیت می کنند. شبکه درهم تنیده سرمایه و اطلاعات که در سراسر بانک ها گسترده است، سرمایه دار صنعتی را بیش از پیش به سرمایه بانکی وابسته ساخت. در عین حال سرمایه صنعتی نیز در سرمایه بانکی ادغام شد.

سوم- صدور سرمایه:

یکی از مشخصات عمده امپریالیسم صدور سرمایه است. صدور کالا- مخصوص سرمایه داری- غیر انحصاری و دوران رقابت آزاد بود. در سرمایه داری انحصاری تجارت- خارجی به گسترش خود ادامه می دهد؛ لیکن صدور سرمایه اهمیت استثنائی کسب می کند. در دوره سرمایه داری انحصاری، صدور سرمایه وسیله اصلی بهره کشی منظم بیشترین بخش جهان بدست مثنی از کشورهای سرمایه داری متراکم می شود. در دوران امپریالیسم، تسلط انحصارها بر اکثر فوق العاده سرمایه های شان و تکامل شرکت های سهامی و بانک ها که مقادیر کلانی پول آزاد اهالی را در خود متمرکز می کنند سبب ایجاد «اضافه سرمایه» در عده ای از کشورهای سرمایه داری می گردد. این "اضافه سرمایه" مشروط و نسبی است. سطح زندگی توده مردم در رژیم سرمایه داری پائین می ماند در حالی که کشاورزی به میزان زیادی از صنعت عقب مانده است برای تکامل خود نیاز فراوانی به پول دارد ولی سرمایه داری انحصاری به منظور بالا نگه داشتن سودهای انحصاری خود از این «سرمایه اضافی» برای ارتقای زندگی مردم سود نمی جوید.

انحصارگران در تعقیب سودهای عالی تر، به صدور سرمایه اقدام می کنند. در آغاز قرن بیستم سرمایه بطور عمده به کشورهای عقب مانده مستعمره و وابسته صادر می شد زیرا کمبود سرمایه، قیمت های نازل زمین، مزدهای پائین و مواد خام ارزان، سودهای عالی افسانه ای را برای آنها تضمین می نمود. سرمایه های که به ممالک عقب نگه داشته شده (کشورهای تحت سلطه امپریالیسم) صادر می شود سودهای هنگفتی را برای کشورهای سرمایه داری بیارمی آورد. در فاصله سالهای- 1946 و 1960 ایالات متحده امریکا از کشورهای امریکای لاتین 800 ر 8 میلیون دلار سود برگردانده است در صورتی که سرمایه گذاری خصوصی مستقیم امریکا در امریکای لاتین در طی همان دوره 500 ر 4 میلیون دلار بوده است.

صدور سرمایه به دوشکل اساسی صورت می گیرد: نخست بصورت سرمایه مولد که شامل سرمایه گذاری در صنعت، کشاورزی، حمل و نقل و ثانیاً: بصورت سرمایه مالی، بعنوان وام به حکومت ها و اعتبارات خصوصی. بر رغم اشکال متفاوت صدور سرمایه صادرکنندگان آن هدفی یکسان دارند: تحصیل سودهای انحصاری. سرمایه ممکن است هم توسط بخش دولتی و هم از سوی بخش خصوصی صادر گردد. در آغاز قرن بیستم صدور سرمایه تقریباً توسط بخش خصوصی صورت می گرفت. امروز مبلغ سرمایه دولتی در حدود نیمی از کل سرمایه صادر شده را تشکیل می دهد. و در آینده نیز افزایش خواهد یافت. لکن در آن شرایط سرمایه خصوصی ترجیح میداد تا در رابطه به خطر روزافزون ملی کردن (سرمایه های امپریالیستی و سرمایه های کمپرادوری) در کشورهای آزاد شده، خود را به مخاطره نیفکند. دولت های امپریالیستی با صدور سرمایه برای بسط منابع قدیم و جدید مواد خام، بازارها و مناطق مستعد سرمایه گذاری و اجرای توسعه اقتصادی، سیاسی و نظامی- استراتژیک سود می جویند.

چهارم- تشکیل اتحادیه های انحصاری بین المللی سرمایه داران که جهان را بین خود تقسیم میکنند:

انحصارات، تراستها، سندیکاها، و کارتل ها تسلط خود را بر بازار داخلی حفظ نموده و بازار رامیان خودتقسیم می کنند. سرمایه گذاری های خارجی قلمرو و نفوذ و روابط خارجی بزرگترین انحصارها را بطرز فوق العاده بسط می دهند. گروه های سرمایه داران انحصاری کشورهای گوناگون برای تسلط بر بازارهای بسیاری از کشورها به اتحادیه های انحصاری تحول می یابند. انحصارهای کشورهای گوناگون به صورت انحصارات بین المللی درمی آیند. انحصارهای بین المللی عبارت اند از انحصارهای کشورهای مختلف که از مرزهای ملی در گذشته یا قرار دادهای میان انحصارهای ملی کشورهای مختلف.

در سال- 1897، 40 کارتل بین المللی وجود داشت. در سال- 1910 این رقم به- 100 رسید، در صورتی که پیش از جنگ جهانی دوم 1300 کارتل تاسیس شد. کارتل های مذکور بیش از چهل درصد تجارت خارجی جهان سرمایه داری را کنترل می کردند. کارتل های فولاد، راه آهن، نفت آلومینیوم، مس، قلع و لاستیک بزرگترین انحصارهای بین المللی می باشند. پس از جنگ جهانی دوم، دولت های بورژوازی امپریالیستی به ایجاد انحصارهای بین المللی بزرگ فعالانه کمک نمودند. یکی از آنها جامعه ذغال و فولاد اروپا است و اعضای آن عبارت اند از: جمهوری فدرال آلمان، فرانسه، ایتالیا، بلژیک، هلند و لوگزامبورگ.

مدافعان امپریالیسم ادعا می کنند که انحصارات گویا وسایل صلح اند و اعضای آن به زعم ایشان می توانند تضادهای احتمالی میان گروه ها و کشورهای امپریالیستی را بطور مسالمت آمیز حل کنند. این ادعا به هیچ صورتی باموارد واقعی وفق نمی کند. در رژیم سرمایه داری بازار داخلی و خارجی بر حسب قدرت و میزان سرمایه تقسیم می شود. تکامل ناموزون کشورهای سرمایه داری و انحصارات گوناگون سبب تغییرات دایمی در رابطه نیروها در داخل انحصارات بین المللی می شود. هریک از اعضا برای افزایش سهم خود و گسترش قلمرو و بهره کشی انحصاری خود درگیر کشمکش دایمی است چنانکه آلفرد موند صاحب " بریتیش امپریال کمیکال ایندستریز تراست" در سال 1927 آشکارا اعلام نمود که کارتل و اتحادیه در واقع چیزی بیش از یک متارکه موقتی در جنگ صنعتی نیست. تشکیل انحصارهای بین المللی به معنی توقف مبارزه برای تقسیم جهان یا گذار مسالمت آمیز در میان دول امپریالیستی نیست بلکه عبارت از تشدید مبارزه آنها با قدرت بیشتر در جستجوی بازار، منابع مواد خام، قلمروهای سرمایه گذاری و مناطق استراتژیک است.

پنجم- مبارزه برای تجدید تقسیم جهان :

در کنار تقسیم اقتصادی جهان میان اتحادیه های سرمایه داران، تقسیم منطقه ای جهان میان دول امپریالیستی نیز صورت می گیرد. در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم تقسیم منطقه ای جهان میان چند قدرت بزرگ تکمیل گشت. در فاصله بین قرن نوزدهم و قرن بیستم تقسیم جهان «ببایان رسیده است». تصرفات مستعمراتی از سال 1876 تا سال- 1914 بمیزان عظیمی وسعت یافته است: تصرفات مستعمراتی- 6 کشور بزرگ جهان (بریتانیا، روسیه، فرانسه، آلمان امریکا و جاپان) از 40 تا 65 میلیون کیلومتر مربع یعنی بیش از یک و نیم بار وسعت یافته است. مساحت افزایش یافته عبارت از 25 میلیون کیلومتر مربع که یک و نیم برابر مساحت کشورهای مستعمره دار (5ر 16 میلیون کیلومتر مربع) است. سه دولت (آلمان، امریکا و جاپان) در سال- 1876 هیچ مستعمره ای نداشتند و فرانسه نیز عملاً فاقد مستعمره بود. مقارن سال 1914 این چهار دولت، مستعمراتی بدست آوردند که مساحت آن بیش از 14 میلیون کیلومتر مربع (تقریباً یک و نیم برابر مساحت اروپا) که جمعیت آن تقریباً به صد میلیون نفر می رسید. اما در مورد کشورهای "نیمه مستعمره" باید گفت که آنها نمونه ای از آن شکل های انتقالی هستند که در تمام رشته های گوناگون طبیعت و جامعه مشاهده می شود. سرمایه مالی در کلیه مناسبات اقتصادی و کلیه مناسبات بین المللی آنچنان نیروی بزرگ و قاطعی است که حتی قادر است دولت هائی را هم که از کاملترین استقلال سیاسی برخوردارند تابع خود سازد. ولی بدهی است که برای سرمایه مالی از همه «راحت تر» و از همه پرفانده تر آنچنان تابع نمودنی است که باز دست رفتن استقلال سیاسی کشورها و ملل تابعه توأم باشد. چنانکه امروز همه کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودالی و وابسته در سه قاره آسیا، آفریقا و امریکای لاتین چنان در زیر سلطه قدرت های امپریالیستی قرار گرفته اند که استقلال اقتصادی، سیاسی و نظامی شان را از دست داده اند. همچنان بعد از جنگ جهانی دوم کشورهای سابقاً تحت سلطه استعماری دولت بریتانیا عمدتاً در جنوب شرق آسیا، « استعمارنو» بشکل کشورهای- نیمه مستعمره و نیمه فئودالی- تحت سلطه امپریالیسم- امریکا- قرار گرفته اند. به همین صورت بعد از فروپاشی- اتحاد شوروی- و بلوک- سوسیال- امپریالیستی- تحت کنترل- اش- از جمله- 16 کشور از جغرافیای اتحاد شوروی سابق جدا و استقلال رسمی شان را اعلام کردند ولی این کشورها همه تحت سلطه قدرت های

امپریالیستی خاصاً امپریالیسم امریکا و امپریالیسم فدراسیون روسیه قرار گرفتند. همچنان که کشورهای اروپای شرقی تحت سلطه کشورهای امپریالیستی قرار گرفتند علاوه اینکه با ترمداخلات و توطئه های امپریالیسم امریکا و متحدین امپریالیست اروپائی آن فدراسیون یوگسلاویای سابق به چند کشور کوچک تجزیه شده و تحت سلطه دولت های امپریالیستی قرار گرفتند.

اهمیت مستعمرات و نیمه مستعمرات برای قدرت های امپریالیستی بطرز چشم گیری افزایش یافته است. تسلط انحصارات هنگامی که همه منابع و مواد خام در دست آنها متمرکز گردد اطمینان بخش ترمی شود. برای سرمایه مالی نه فقط منابع مواد خام پیشین بلکه منابع بالقوه نیز اهمیت دارد. تکامل سریع علم و صنعت اراضی نامناسب امروز را بصورت اراضی مناسب فردا تبدیل کرده و مورد بهره برداری قرار می دهند. کشورهای امپریالیستی می کوشند تا مناطق اقتصادی زیر کنترل خود را بسط داده و مناطق جدیدی را به تصرف در آورند. ممالک مستعمره و نیمه مستعمره و وابسته برای امپریالیست ها از لحاظ پایگاه های نظامی و مناطقی که برای اهداف توسعه طلبانه و غارتگرانه آنها اهمیت استراتژیک دارند، حایز اهمیت اند. قدرت های امپریالیستی با تکمیل تقسیم منطقه ای جهان در دوره مبارزه برای تجدید تقسیم جهان؛ تلاش کرده و میکنند تا قلمرو های نفوذ تازه را از چنگ قدرت های امپریالیستی رقیب بیرون بکشند. تجاوزات و تهاجمات نظامی امپریالیسم امریکا و متحدین اروپائی آن در حدود سه دهه اخیر از اشتعال جنگ خلیج فارس در سال 1991 و ایجاد پایگاه های نظامی در منطقه شرق میانه تا اشغال نظامی و استعمارگری در افغانستان در سال 2001 و اشغال استعماری عراق در سال 2003 نمونه های دیگری از گسترش سلطه و نفوذ قدرت های امپریالیستی خاصاً ابر قدرت امریکا در مناطق مختلف جهان است.

عمیق ترین پایه اقتصادی امپریالیسم انحصار است. انحصار سرمایه داری از بطن سرمایه داری دوران رقابت آزاد بوجود آمده و در شرایط عمومی سرمایه داری، تولید کالائی و رقابت زیست کرد و باین شرایط عمومی در حال تضاد دائمی و درمان ناپذیری است. تمایل به رکود و گندیدگی نیز از خصوصیات انحصار است. امپریالیسم عبارت است از تجمع سرمایه پولی در معدودی از کشورها که در شرایط کنونی جهان مقدار آن سربه هزارها میلیارد دلار (بشکل اعتبار، و اوراق بهادار) میزند. اینجاست سرچشمه رشد فوق العاده طبقه یاب عبارت صحیح تر، قشر تنزیل بگیران یعنی کسانی که از طریق «سفته بازی» زندگی می کنند و به کلی از شرکت در هرگونه بنگاهی برکنار اند و حرفه آنان تن آسائی است. صدور سرمایه که یکی از مهمترین ارکان اقتصادی امپریالیسم است، بیش از پیش این برکناری قشر تنزیل- بگیران- را- از تولید- تشدید می- کند. و بر تمام- پیکر کشوری- که با استثمار از چند- کشور ماوراء- اوقیانوس و مستعمرات و (نیمه مستعمرات) گذران می کند، مهر و نشان طفیلیگری میزند.

بطور خلاصه: 1- انحصار زائیده تمرکز تولید در مدارج بسیار عالی تکامل آن و عبارت است از اتحادهای انحصاری سرمایه داران یعنی کارتل ها، سندیکاها، تراست ها و کانسرن ها. 2- انحصارها موجب تصرف بیش از پیش مهمترین منابع مواد خام و بخصوص منابعی گردیدند که صنایع عمده جامعه سرمایه داری یعنی صناعی که بیش از همه کار تلیزه بودند نظیر صنایع ذغال سنگ و آهن سازی به آن نیاز داشتند. تملک انحصاری بزرگترین منابع مواد خام بطور دهشتناکی بر اقتدار سرمایه بزرگ افزود و تضاد بین صنایع کار تلیزه و غیر کار تلیزه را شدیدتر ساخت. 3- انحصار زائیده، بانکهاست، از موسسات- میانجی- ساده- به انحصار کنندگان- سرمایه- مالی مبدل شدند. 4- انحصار زائیده سیاست استعماری است سرمایه مالی مبارزه برای منابع مواد خام، صدور سرمایه «مناطق نفوذ»- یعنی مناطق معاملات سودمند، امتیازات، سودهای انحصاری و غیره بالاخره مبارزه برای سرزمین های اقتصادی بطور کلی را- به انگیزه های سیاست استعماری سابق افزود.

لنین می گوید: " در دوران امپریالیسم تفاوت سیاسی بین بورژوازی جمهوری خواه و بورژوازی سلطنت طلب بی اندازه کاهش پذیرفته و علت این امر آن نیست که تفاوت مزبور بطور کلی بی اهمیت است، بلکه آنست که در تمام این موارد سخن بر سر بورژوازی دارای علایم معینی از طفیلیگری است. همچنان سرمایه داران یکی از شته های کثیر صنایع، یکی از کشورهای کثیر و غیره در نتیجه حصول سودهای انحصاری هنگفت از لحاظ اقتصادی امکان می یابند قشر های معینی ار کارگران و حتی بطور موقت قابل ملاحظه ای از آنان را تطمیع نموده (قشر ارسطو کراسی کارگری) و به هواداری از بورژوازی رشته و یا ملت معین علیه رشته ها و یا ملت دیگر جلب کنند. و تصادم خصومت آمیز شدید دول امپریالیستی در مورد تقسیم جهان نیز موجب تشدید این کوشش می شود. بدین طریق بین امپریالیسم و اپورتونیزم رابطه ای بوجود می آید."

ششم جایگاه تاریخی امپریالیسم :

لنین میگوید: " امپریالیسم بالاترین و آخرین مرحله سرمایه داری است. در تعریف موضعی که امپریالیسم در تاریخ اشغال میکند، این نظام مرحله خاصی از سرمایه داری است. این مرحله دارای سه وجه مشخص اصلی است. امپریالیسم، سرمایه داری انحصاری است؛ سرمایه داری انگل صفت و در حال تباهی و فساد است؛ سرمایه داری

محتضر است. در مفهوم اقتصادی خود، امپریالیسم، سرمایه داری انحصاری است. تسلط انحصارها خصوصیت اصلی آنست و همین خصوصیت است که جایگاه امپریالیسم را در تاریخ مشخص میسازد. انحصارات زمانی پدید آمدند که تراکم تولید بدرجه بسیار عالی رسیده بود. از این جمله اند اتحادیه های انحصاری سرمایه داران یعنی کارتل ها، سندیکاها، تراست ها و کنسرن ها. این انحصارات در زندگی اقتصادی کشورهای سرمایه داری نقش تعیین کننده را ایفا میکنند. انحصارات از بطن بانکهائی بوجود آمده اند که قبلاً دلال های ساده و متواضعی بودند و بعد بصورت مراکز مالی پر قدرتی درآمدند. در هر یک از کشورهای سرمایه داری که بمرحل عاملی تکامل رسیده باشند، تعدادی بین پنج تاده تا از بزرگترین بانکها، به "اتحاد شخصی" بین سرمایه صنعتی و بانکی رسیده اند و این اتحادها مبالغ هنگفتی پول را تحت کنترل خود دارند. سرمایه مالی و الیگاریشی مالی زندگی اقتصادی و سیاسی ملت را تحت انقیاد خود گرفته اند. گروه کوچکی از "مولتی ملیونها" و "ملیونها" تمامی ثروت کشور را در اختیار خویش دارند و در قبال هیچکس جز خود مسئول نیستند. انحصارها موجب چپاول شدید مهمترین منابع مواد خام، بازارهای فروش و مناطق سرمایه گذاری شده اند. حکومت این انحصارها ممکن است به کشورهای متعدد و جداگانه یا حتی تمامی قاره ها توسعه یابد و آنها را تحت تسلط خود درآورد. این نوع کنترل انحصاری، مخصوصاً حکومت. گروه کوچک از زعمای مالی. را توسعه بخشیده. و باین ترتیب تضادهای اردوگاه سرمایه داری. را بسیار شدیدتر ساخته است."

انحصارات از سیاست مستعمراتی قدرتهای امپریالیستی ناشی شده و تکامل یافته اند. دوره «چپاول آزادانه» سرزمین ها، جای خود را به کنترل انحصاری مستعمرات از طریق بردگی اقتصادی آنان داده است. صدور سرمایه و کالا بعنوان روشی برای به اسارت کشیدن خلقها از نظر اقتصادی و سیاسی در جهت نیل به چنین هدفی صورت میگیرد. این اجتماعی شدن خارق العاده تولید، بر مالکیت خصوصی وسایل تولید مبتنی است و در خدمت منافع مثنی از سرمایه داران قرار دارد. اکثریت مردم، از تکامل خارق العاده نیروهای مولد هیچ بهره نمی برند، بالعکس فقر و استثمار آنان شدت میابد.

نتیجتاً؛ حکومت. انحصارها، تضاد اساسی. نظام. سرمایه داری. یعنی. تضاد بین. خصلت. اجتماعی. تولید. و شکل خصوصی مالکیت و تملک ثمرات تولید را بسیار شدت میدهد. سرمایه داری در مرحله امپریالیستی خود، (چنان) نیروی مرتجعی شده است که تکامل جامعه انسانی را واپس میزند. انحصارات خصلت همه جانبه تولید را به وسیع ترین و پیردامنه ترین ابعاد خود میرساند. دلیل ترقی خصلت اجتماعی تولید تا چنین سطح عالی و تکامل مولده اقتصاد، این واقعیت است که کلیه مقدمات لازم برای دیگرگونی اجتماعی جامعه در این مرحله بوجود میابد. در دوره امپریالیسم نیروهای مولد جامعه به سطحی رسیده اند که باشکل خصوصی کاپیتالیستی تملک ثمرات کار تعارض پیدا کرده اند. در نتیجه، نیروهای مولد به کندی تکامل می یابند یا در دوره های بحرانی اقتصادی بعقب رانده میشوند. در عین حال انحصارات فشار بر زحمتکشان را به نهائی ترین حد ممکن میرساند. آنان نیز متقابلاً وارد مبارزه شده و آبدیده ترمیشوند و باین ترتیب برای انجام وظیفه و رسالت خویش و ایجاد تحول بنیادی در جامعه، شرایط لازم را کسب میکنند. در دوره امپریالیسم کیفیات عصر گذار از سرمایه داری به یک شکل بندی اجتماعی. اقتصادی بالاتری (سوسیالیسم) پدید آمده و در تمامی زمینه ها آشکار شده اند. این امر که امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه داری است جایگاه آن را با تمام خصوصیات آن در تاریخ مشخص میسازد.

امپریالیسم سرمایه داری طفیلی صفت یار و به فساد و زوال؛ امپریالیسم ققط سرمایه داری انحصاری نیست، سرمایه داری انگل صفت و در حال پوسیدگی و فساد نیز هست. خصلت انگلی امپریالیسم باین واقعیت برملا میشود که اکثریت وسیع سرمایه داران خود در عمل تولید دخالت و شرکت ندارند. آنان به دارندگان سهام، اوراق قرضه دولتی و سایر اوراق بهاداری تبدیل شده اند که درآمدی عاید آنها میکند. اداره مستقیم مؤسسات تولیدی صنعتی در دست گروهی از کارمندان فنی است که سرمایه داران آنها را استخدام میکنند. شاهد پوسیدگی و تباهی سرمایه داری قبل از همه، عدم توانائی سرمایه در استفاده کامل از نیروهای مولده موجود جامعه و تأمین کار برای بیکاران و بکار بردن امکانات تولیدی به حداکثر ظرفیت آنهاست. ثروتمندترین کشورهای سرمایه داری انحصاری یعنی اضلاع متحده امریکا در حال حاضر کشوری است که بطور قابل ملاحظه ای به عدم اشتغال مزمن و کاربرد ناقض امکانات تولیدی هم در گذشته مبتلا بوده و هم در شرایط فعلی بآن مبتلاست. گذشته از اینها، تباهی و انگل صفتی سرمایه داری انحصاری با افزایش روز افزون آن قسمت از معیشت کارگری نیز برملا میشود که در بخشی از عرصه غیر تولیدی که حوائج پارازیتی بورژوازی را برآورده میسازد، یادداشتین اجبار و سرکوب زحمتکشان بکار اشتغال دارند.

طبیعت انگل صفت سرمایه داری، با صدور سرمایه، رشد میلیتاریزم و براه انداختن جنگها نیز مدلل میشود. در این نظام منابع بیش و بیشتری نه در راه تولید ثروت مادی، بلکه در راه تخریب نیروهای مولد و قبل از همه نیروی مولد عمده جامعه، یعنی انسان، صرف میشود. فی المثل در جنگ جهانی اول. 10 میلیون انسان کشته و 20 میلیون

نفز زخمی و معلول شدند. ملیونها انسان نیز در نتیجه ابتلا به بیماریهای همه گیر و گرسنگی مردند. در جنگ جهانی دوم تقریباً 50 میلیون انسان کشته شده و ده ها میلیون دیگر زخمی و معلول شدند. این بهای گزافی است که بشریت بخاطر کوششهای امپریالیستها در راه حل تضادهای شان بوسیله جنگ پرداخته اند. پوسیدگی و فساد سرمایه داری در مرحله امپریالیسم- بااین- واقعیت- مشخص- میگردد که خود- انحصارها (از آنجا که سود هنگفت- خویش- را با بالانگهداشتن قیمتها، باروهای تصنعی و ساختگی، تضمین میکنند) انگیزه بهبود تکنولوژی تولید را تضعیف میکنند، یعنی گرایشی بسوی رکود و بحران بوجد می آورند. موارد فراوانی وجود دارد که سازمانهای انحصاری اختراعات تازه را نه برای استفاده از آنها، بلکه برای جلوگیری از بیکار رفتن آنها، خریداری میکنند. سالهاست که انسان به یک دوره انقلاب علمی و فنی وارد شده است. دوره ای که باتکامل مهندسی اتمی، اکتشافات فضائی، جهش در علم شیمی، خودکار شدن تولید و سایر دست آوردهای بزرگ علمی و فنی همراه است. لیکن روابط کاپیتالیستی تولید خیلی محدودتر و نارساتر از آنند که در خور این انقلاب های علمی و فنی باشند. امپریالیسم، از پیشرفتهای فنی بطور عمده برای مقاصد نظامی استفاده میکند. این نظام دست آوردهای نبوغ انسان را بر علیه انسانیت بکار می اندازد. ولی تعقیب سود هنگفت انحصاری با وجود اینها، سرمایه داران را به استفاده از تکنولوژی جدید- که مولد تر از تکنولوژی قدیم است- ترغیب میکند. اما بکار بردن تکنیک های جدید تحت شرایط سرمایه داری انحصاری بنحوی است که به زحمتکشان آسیب میرساند. خودکار کردگی کاپیتالیستی تولید و در نتیجه آن بیکاری افزایش میابد و سطح زندگی زحمتکشان افت میکند. باین ترتیب دو گرایش متقابل مشخصه امپریالیسم است: از یکسو انگیزه پیشرفت فنی و از سوی دیگر عقب نگه داشتن آن. تباهی و فساد سرمایه داری با این واقعیت نیز قابل ملاحظه است که بورژوازی امپریالیست مقداری از سود خود را برای پرداخت رشوه به قشر بالاتر کارگران مجرب یعنی باصطلاح اریستوکراسی کار مصرف میکند. سرمایه داری در شرایط کنونی جهان همیشه برای اینکه سرمایه داری را بحیث «جامعه رفاه» برخ مردم بکشد همین قشر صاحب امتیاز رشوه گیر از جمله: قشر اریستوکراسی کارگری، مدیران کارخانه ها و شرکت ها و تصدی های بزرگ، مدیران و هیئت مدیره بانکها. اینها بانصبیب شدن مبالغ هنگفتی سالانه بنام معاش که در واقع رشوه های است که از سرمایه های انحصاری دریافت میکنند. افراد خاصی این مبالغ بزرگ را در حقیقت رشوه های است که از انحصارات سرمایه داری دریافت میکنند. در حالیکه ده ها و صد تن دیگر از هم تر از آن این افراد در کشورهای سرمایه داری معاشهای عادی دارند. و بخش دیگر چون مأمورین عالی رتبه ملکی و نظامی دولت که معاشهای کلانی دارند، و برخی از آنها مبالغ هنگفتی از قراردادهای مهم نصیب می شوند، دلال های اسلحه و پرزه جات نظامی حساس، صاحبان سرمایه های متوسط از قبیل ورکشاپها و بخشهای از دهقانان را مثال زده. و از آنها. بحیث طبقه متوسط جامعه یادآوری میکنند. که گویا همه افراد جامعه میتوانند «باسعی- و کوشش و ابراز لیاقت» به این مقام اقتصادی و اجتماعی برسند. قشر خود فروخته اریستوکراسی کارگری از جانب بورژوازی پشتیبانی میشود تا مواضع معتبر و حساسی را در اتحادیه های صنفی کارگران و سایر سازمانهای مشابه اشغال کنند. اریستوکراسی کارگری همراه با عناصر خرده بورژوائی برای جنبش زحمتکشان جدی بشمار می آیند. بورژوازی از طریق اریستوکراسی کار، با جانب داری از مشی رفورمیستی «اصلاح» سرمایه داری و ترویج عقیده «صلح طبقاتی» ذهن زحمتکشان را مسموم میکند. اریستوکراسی کار با ایجاد شکاف در صفوف طبقه کارگر متکی به نیروی کار، برای آنان وحدت بخشیدن به نیروهای خویش را برای غلبه بر سرمایه داری مشکلتربسازد.

چرخش هر چه بیشتر دموکراسی بورژوائی بطرف ارتجاع سیاسی چه در سیاست داخلی و چه در سیاست داخلی، وجه مشخصه امپریالیسم است. وضع قوانین ضد خلقی، غیر قانونی کردن احزاب و سازمانهای سیاسی (گروه ها، سازمانها و احزاب کمونیست انقلابی)، اخراجهای دسته جمعی کارگران، تهیه لیست های سیاه در کارخانه ها و اخراج کارگران از روی آنها و نظایر اینها بخشی از شیوه های عادی و متداولی است که بورژوازی امپریالیست بوسیله آن حکومت خود را حفظ میکند. اینها عوامل پارازیتیسم (طفیلیگری) و تباهی و فساد سرمایه انحصاری است. انگل صفتی و فساد در کشورهای که سرمایه داری تکامل یافته تر است، شدیدتر، بارزتر و آشکارتر میباشد. زمانی بورژوازی انگلستان تکامل یافته تر بود. اما پس از آن، ایالات متحده آمریکا بصورت یکی از تکامل یافته ترین کشورهای سرمایه داری درآمد. تکامل سرمایه داری آمریکا نشان میدهد که در عصر حاضر (خاصاً در شرایط کنونی) آمریکا بصورت اصلی پوسیدگی و فساد و پارازیتیسم در جهان سرمایه داری درآمده است. و اقتصاد آمریکا در منجلاب رکود و بحران عمیق و ورشکستگی قرار گرفته است.

امپریالیسم سرمایه داری محتضر؛ این نظام، تضادهای سرمایه داری را تانهائی ترین حد خود، که پس از آن تحول بنیادی (انقلاب پرولتری بامبارزه انقلابی طبقه کارگر) آغاز می شود تشدید میکند. تضاد عمده در این مرحله تضاد بین کار و سرمایه است. در دوره سرمایه داری انحصاری زحمتکشان استثمار می هر دم خشن تر و سخت تر را به مقیاسی پیش از آن که هرگز وجود نداشته است، تحمل میکنند. روشهای تازه استثمار، روشهای کهنه استثمار را تکمیل میکنند.

موقعیت انحصاری سرمایه داران بزرگ، فرصت مناسبی برای تشدید بیسابقه کار، خرید نیروی کار بقیمت نازل انحصاری بدلیل وجود خیل دایمی و پردامنه بیکاران، (مهاجرت خیل کارگران از کشورهای تحت سلطه به کشورهای سرمایه داری- خاصاً بعد از فروپاشی اتحاد شوروی در اوایل دهه نود میلادی سیل کارگران بجاذب کشورهای اروپای غربی در حال حرکت اند) غارت زحمتکشان بعنوان مصرف کننده، از طریق قیمتهای هنگفت انحصاری کالاها، مصرفی، اخذ مالیاتها، و غیره بآنها میدهد. افزایش شدید استثمار، وخامت وضع مادی کارگران و افزایش فشار سیاسی و اجتماعی بر زحمتکشان در دوره امپریالیسم منجر به تشدید باز هم بیشتر مبارزه بین سرمایه داران و طبقه کارگر متکی به نیروی کارش میگردد. طبقه کارگر سرانجام به مبارزه سیاسی جدی سیاسی روی آورده و خود را برای سازمان دادن یک مبارزه جدی ترو عالیتر سر نوشت ساز جهت رهائی از سلطه استثمار و ستم سرمایه و امپریالیسم آماده می کند.

در مرحله امپریالیسم، بین نیروهای امپریالیستی نیز نوعی تشدید تضاد، بر سر مناطق نفوذ شان وجود دارد. هر گروه جداگانه ای از سرمایه داران برای بدست آوردن کنترل و تسلط بر بازارها، منابع مواد خام (خاصاً نفت و گاز)، مناطق مستعد سرمایه گذاری و نیروی کار ارزان و حفظ آنها در دست خویش میکوشند. مبارزه اقتصادی بین سرمایه داران بر سر مناطق نفوذ، از حمایت صمیمانه و کامل دولت های آنها برخوردار است. نتیجتاً مبارزه و حشیانه کشورهای امپریالیستی بر سر کنترل منابع و مناطق نفوذ، موجب برخوردهای نظامی بین آنها میشود که امپریالیسم را تضعیف کرده و پایه های آنرا متزلزل میسازد.

در دوره امپریالیسم تضادهای بین مستعمرات و نیمه مستعمرات و کشورهای وابسته از یکسو و نیروهای امپریالیستی از سوی دیگر، در شرایطی بطور جدی شدت یافته است. نیروهای امپریالیستی خلیهای کشورهای تحت سلطه را غارت و به بیرحمانه ترین وجهی استثمار کرده و مورد ستم قرار میدهند. شدت استثمار سرمایه های امپریالیستی و فشار روز افزون ستمگری- امپریالیستها. و طبقات. ارتجاعی بومی- با حمایت- امپریالیست. ها در این کشورها، طبقه کارگر و سایر طبقات و اقشار زحمتکش را و امیدارد که برای رهائی خویش علیه استثمار و سلطه سرمایه و امپریالیسم و طبقات ارتجاعی حاکم همد ست امپریالیسم به پیکار طبقاتی بی امان روی آورند. تحولات و دگرگونیهای بنیادی و مهم خاصاً در نیمه اول قرن بیستم در عده ای زیادی از کشورهای جهان حکایتگر فرارسیدن دوران بیداری خلیها و رهائی آنها از سلطه استعمار و امپریالیسم و انقلابات رهائی بخش خلیها و به پیروزی رسیدن انقلابات پرولتری بود. انقلابات آزادیبخش ملی نیز ضربه خردکننده بر پیکار استعمارگران وارد آورد. در این عرصه زمانی بیش از 60 کشور جهان استقلال شان را از امپراتوری های استعماری بدست آورده و از یوغ استعمار نجات یافتند. ولی این کشورها دوباره بشکل کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودالی تحت سلطه امپریالیسم قرار گرفتند. تضاد بین امپریالیسم و ملل تحت سلطه و تضاد بین امپریالیسم و خلق ها در کشورهای سرمایه داری (تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا)؛ اینها تضادهای عمده ای هستند که امپریالیسم را به سرمایه داری محتضر مبدل کرده است. اما توصیف امپریالیسم بعنوان سرمایه داری محتضر بمعنای آن نیست که سرمایه داری خود بخود ممکن است از میان برود و بخودی خود اضمحلال یابد. امپریالیسم بدان جهت سرمایه داری محتضر است که با رساندن کلیه تضادهای سرمایه داری به نقطه بحرانی خود را به بن بست میکشاند و دگرگونی جامعه را در دستور روز قرار میدهد و عملاً آنرا اجتناب ناپذیر میسازد. تحولات اساسی انقلابی و بزرگی که پس از جنگ جهانی اول و دوم در جهان منجمله در کشورهای اروپای شرقی و کشورهای آسیائی رونما گردید تأیید درخشان این نظر است که امپریالیسم، سرمایه داری محتضر است.

تضاد های سرمایه داری

در نظام سرمایه داری کارگر مزدبگیر، بخشی از ارزش نیروی کار بخود وی برگشته و بخش ارزش اضافی ای که بوسیله کارگر ایجاد میشود بصورت سود توسط سرمایه دار تصاحب میگردد. کالای که بوسیله کارگر تولید می شود بیش از مجموع ارزش مواد اولیه و استهلاک ماشین و سایر عوامل تولیدی و دستمزدی که به کارگر پرداخته میشود ارزش دارد. نیروی کار در نظام سرمایه داری به کالا بدل میشود این کالای خاص دارای یک ویژگی اساسی و مهم است که وجه تمایز آن با کالاهای دیگر بشمار میرود و آن اینکه نیروی کار می تواند بیش از ارزش خود ارزش ایجاد کند. ارزش اضافی سرچشمه سود و ثروت سرمایه دار است که بوسیله نیروی کارگر ایجاد میگردد و سرمایه دار که صاحب وسایل تولید است آنرا تصاحب میکند. همین ارزش اضافی اساس بهره کشی از طبقه کارگر و ریشه تضاد طبقاتی بین کارگر و سرمایه دار را تشکیل میدهد. ارزش اضافی خود مولد سرمایه است، باین معنا که سرمایه چیزی نیست جز تراکم ارزش اضافی. غصب ارزش اضافی از طریق بهره کشی از کارمزدوری قانون عمده سرمایه داری وقوه محرکه تولید سرمایه داری است.

سرمایه داری با توسعه تولید، با جمع کردن میلیون ها کارگر در کارخانه ها و فابریک ها و موسسات مختلف صنعتی و کشاورزی و غیره با اجتماعی کردن هر چه بیشتر و شدیدتر روند کار، به تولید خصلت اجتماعی می بخشد. اما از سوی

دیگر حاصل کار بوسیله صاحبان خصوصی وسایل تولید، بوسیله سرمایه داران، تصاحب می‌گردد. یعنی خصلت کار اجتماعی است ولی خصلت تصاحب نتیجه کار خصوصی است. این تضاد اساسی سرمایه داری است. و تمام تضادهای دیگر این نظام از همین تضاد اساسی ناشی شده و حل قطعی تمام آنها وابسته به حل این تضاد اساسی است. تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکل تصاحب خصوصی سرمایه داری. نتیجه و محصول این تولید و ثمره کار عظیم اجتماعی شده، به تصرف خصوصی سرمایه داران درمی آید، سودهای کلان حاصل شده از روند تولید اجتماعی شده، به جیب مشتی سرمایه دار خصوصی می رود. در دور سرمایه داری دوطبقه اساسی (و مهم) عبارت از طبقه بورژوازی و طبقه پرولتاریاست. بورژوازی طبقه حاکم و بهره کش و ستمگر و پرولتاریا طبقه محکوم و بهره ده و ستمکش است.

تضادهای اصلی دوران امپریالیسم :

"تضاد بین قدرت های امپریالیستی و ملل تحت ستم، تضاد بین خود قدرت های امپریالیستی، تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا در کشورهای- امپریالیستی- و تضاد بین- کشورهای- امپریالیستی- و سوسیالیستی (هنگامیکه وجود دارند). تضادهای دیگری نیز موجود اند و برخی اوقات نقشهای بسیار مهمی ایفاء میکنند، اما ظاهراً و داخل این چهار تضاد است که محتوی اصلی رشد تضاد اساسی دوران بورژوازی را، شکل میدهد. در هر زمان یکی از این تضادها ممکن است عمده شود یعنی اینکه یکی از این تضادها در مجموع بیش از آنکه بنوبه خود تحت تأثیر سایر تضادها قرار گیرد، بر آنها تأثیر برجای میگذارد، و آنگاه این تضاد است که در هر مرحله معین بیش از همه، حل تضاد اساسی را تعیین خواهد کرد (و اگر چه بخشاً، اما تبلور اصلی آن خواهد بود). بالین وجود، این رابطه سیال است، تضاد ها طی روابط شان، بر یکدیگر تأثیر گذارده و جابجائی صورت می دهند. تمام تضادهای نظام سرمایه داری ریشه در تضاد اساسی سرمایه داری دارد، تضاد آشتی ناپذیر کار و سرمایه.

دو جلوه علنی، یعنی دوشکل از حرکت و تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و خصلت خصوصی تملک وجود دارد.

1- تضاد میان خصلت سازمان یافته تولید در واحدهای تولیدی منفرد (یادرسطوح بالا و ادغام یافته ترمالکیت) و آنارشی در مجموع تولید اجتماعی، 2- تضاد در مناسبات طبقاتی میان بورژوازی و پرولتاریا. انگلس میگوید: " شیوه تولید سرمایه داری در این دوشکل از انتاگونیزم، که از همان ابتدا ذاتی این شیوه تولید بودند، حرکت میکند، و هرگز قادر نیست از «دور باطلی» که فوریه قبلاً کشف کرده بود خارج شود. در واقع آنچه را فوریه در عصر خود نمی توانست ببیند، رفته رفته تنگ تر شدن این دایره بود و اینکه این حرکت بیش از پیش حالتی مارپیچی بخود گرفته و همانند حرکت سیارات که بواسطه تصادم بامرکز خاتمه میابند، می باید خاتمه یابد در کل این نیروی جبر آنارشی در تولید اجتماعی است که اکثریت عظیم از انسانها را به پرولتر تبدیل میکند، و بالاخره این توده های پرولتر به آنارشی تولید خاتمه خواهند داد. این نیروی جبر آنارشی در تولید اجتماعی است که قابلیت تکامل بی پایان ماشین آلات در صنایع مدرن را به یک قانون جبری تبدیل می نماید، قانونی که تحت اجبار سرمایه دار صنعتی منفرد بایاد ماشین آلاتش را هر چه بیشتر تکامل بخشد یانابود شود." اولاً، تضاد اساسی سرمایه داری، شالوده مادی این دو شکل حرکت است. ثانیاً، این تضاد جداگانه ای از حرکت را برای خود ندارد: روند ناباشد دارند هردو شکل حرکت است. و این دوشکل حرکت یا تضاد، یعنی تضاد بین بورژوازی و تضاد میان سازمان یافتگی فردی و آنارشی اجتماعی) مبارزه میان سرمایه ها)- نه تنها از این اساس مادی نشئت می گیرند بلکه پیوسته با آن در عمل متقابل بوده و دستخوش تحولش میسازند. اگر چه مناسبات تولیدی غیر استثمار ی کیفیتاً نوینی بطور خود بخودی- و بدون کسب انقلابی قدرت سیاسی توسط پرولتاریا- بوجود نمی آید ولی مناسبات کنونی هم ایستا و راکد نیست. ساختار تولید اجتماعی و تملک خصوصی مداوماً در حال تغییر است و از آن جمله می تواند از طریق بحر آنها و جنگها جهشهای عمده ای بکند- تضاد اساسی بواسطه این دوشکل حرکت عمل میکند. تضاد اساسی خود را از طریق این دوشکل از حرکت اعمال مینماید.

اساسی ترین قانون شیوه تولید سرمایه داری تولید ارزش است و اساسی ترین رابطه تولید سرمایه داری رابطه سرمایه و کار می باشد. سرمایه هم رابطه استثمار است و هم روند آن. ولی سرمایه بصورت سرمایه های متعدد وجود دارد و صرفاً بدین گونه می تواند وجود داشته باشد. به همین خاطر استثمار کار دستمزدی که پایه خلق و تصاحب ارزش اضافه است از طریق فعل و انفعال کور سرمایه های متعدد بایکدیگر عملی می شوند. آنچه باعث می‌گردد که تولید کنندگان سرمایه دار در مقیاس گسترده و شدیدتر از پیش طبقه کارگر را استثمار کنند، صرف وجود پرولتر های بی چیز و یا تضاد طبقاتی بخودی خود نبوده بلکه مناسبات آنارشیستی مابین سرمایه داران نیز است. اگر این تولید کنندگان کالایی سرمایه دار از یک دیگر جدا و در عین حال متصل بهم توسط عملکرد قانون ارزش نبوندند، آنها با چنین جبری به استثمار هر چه عمیق تر و گسترده تر پرولتاریا در سطح بین المللی رویرو نبودند. در آن صورت تضاد طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی می توانست کاهش یابد. حرکت منتج از آنارشی شکل عمده حرکت تضاد میان خصلت

اجتماعی تولید و خصلت خصوصی تملک است. مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی باتغییرات درمناسبات تولیدی در فعل و انفعال بوده و تضاد طبقاتی بامناسبات و تضادهای میان سرمایه ها تداخل می کند. اما انارشی تولید سرمایه داری آن تحولات اساسی را در عرصه مادی ایجاد میکند که صحنه مبارزه طبقاتی میچیند. این دقیقاً نیروی انارشی منتج از ماهیت سرمایه است که علت حرکت مشخص انباشت می باشد. مارکس در سرمایه نوشت: "جنگ رقابت از طریق ارزان کردن کالاها صورت می گیرد. ارزان شدن کالا با احتساب نامتغییر بودن سایر عوامل به بازدهی کاربستگی دارد که این بنوبه خود به مقیاس تولید وابسته است... یک سرمایه دار همیشه سرمایه داران دیگر را ضایع میکند. شکل تعاونی روندکار، کاربرد آگاهانه علم در زمینه تکنیک و بکارگیری روشهای کشت زمین، تبدیل ابزار کار به ابزار کاری که صرفاً بشکل جمعی قابل استفاده اند و صرفه جوئی در کلیه ابزار تولید از راه بکارگیری آنها بصورت ابزار تولید کار مرکب و اجتماعی شده و قرار گرفتن همه مردم در شبکه بازاری جهانی، و همراه با این، خصلت بین المللی نظام سرمایه داری همگی عواملی هستند که در سطحی گسترده تر از پیش همراه با خلع ید از اکثریت سرمایه داران توسط اقلیتی از آنها رشد می یابند."

در عصر امپریالیسم، سرمایه در ابعاد عظیمی به کشورهای عقب نگه داشته شده صادر میشود، و همین صدور سرمایه است که تمام جامعه را در بافت سرمایه بین المللی ادغام میکند، تکامل پرولتاریا را تسریع می بخشد، و توده های این کشورها را بدرون تاریخ جهانی میکشاند. مبارزات و مقاومت آنها، اکنون در عرصه یک پروسه بین المللی واحد انجام می-پذیرند،- نقش- بسیار مهمی- در این- پروسه- بر عهده میگیرند. بسیاری- از این- کشورها (علی-الرغم صدور سرمایه) کماکان مناسبات فئودالی (یا نیمه فئودالی) را عمدتاً حفظ کرده - اگرچه نکته ای متناقض است- امپریالیسم در این کشورها غالباً با عناصری از طبقات حاکم فئودال در اشتراک با قشری از سرمایه داران بوروکرات و کمپرادور متحد شده و آنها را جهت سرکوب توده های مردم و تضمین امنیت کشور برای استثمار امپریالیستی، تقویت میکند. اما بواقع، زمانیکه فئودالها در برابر تحولات لازم جهت توسعه سرمایه مقاومت نشان میدهند، امپریالیست ها بعضاً بمنافع آنها ضربه وارد میکنند. اما بهر حال، جلورشد سرمایه داری ملی گرفته میشود، دهقانان سرکوب شده و از حق زمین محروم میگردند.

سرمایه داری انحصاری دولتی

وجوه مشخصه سرمایه داری انحصاری دولتی عبارت اند از اینکه تولید بدرجه ای عالی اجتماعی شده باشد، انحصارات- خصوصی- و انحصارات- دولتی- بیکدیگر وابسته- شده- باشند و دستگاه- دولت- والیگاریشی- مالی- در یکدیگر ادغام و یکی شده باشند. هدف از این ادغام مداخله دولت در اقتصاد کشور است تا ثروت عظیم تری را برای انحصارات فراهم سازد. سرمایه داری انحصاری دولتی قدرت انحصارات و دولت را بصورت یک میکانیزم واحد بایکدیگر درمی آمیزد تا انحصارات را به ثروت رساند، جنبش انقلابی طبقه کارگر و سایر حمتکشان و مبارزات آزادیبخش ملی را سرکوب کند، نظام سرمایه داری را یاری و نجات دهد و جنگهای تجاوزکارانه براه اندازد.

در دوره امپریالیسم حکومت- کلیه کشورهای سرمایه داری یا از نمایندگان سرسپرده انحصارات حاکم یا از خود انحصارگران تشکیل میگردد. از طرف دیگر به وزراء، ژنرالها، و دیپلمات ها معمولاً مشاغل مهم و پرمنفعتی در انحصارات معتبر داده می شود. برای نمونه در اواسط سال 1955 از 272 پستی که در دستگاه دولت ایالات متحده امریکا مهمترین مشاغل بشمار میروند، 150 پست بوسیله سرمایه داران بزرگ و 30 پست بوسیله وکلای شرکت ها اشغال شده بود. گروه راکفلر در دولت بوسیله وزیر داخله (کشور) جان فاستردالس نمایندگی میشد که در آن هنگام رئیس یک مؤسسه حقوقی و مدیر 15 بنگاه صنعتی مالی بود. برای مدت مدیدی نماینده گروه دوپون در دولت وزیر دفاع، چارلز ویلسن، رئیس پیشین جنرال موتورز بود. در دستگاه دولت جانسون، فورد موتورز بوسیله وزیر دفاع مکنامارا نمایندگی میشد و نظایر اینها. چنانکه دیک چینی معاون جورج دبلیو بوش از سال- 1995 تا سال- 2000 رئیس کمپنی (Halliburton) بود. رونالد رامسفلد وزیر دفاع جورج دبلیو بوش تا سال 1993 رئیس کمپنی دواسازی جهانی . G.D.Searle and co و تا قبل از اینکه بحیث وزیر دفاع امریکا در دولت جورج بوش انتخاب شود نیز رئیس یک کمپنی دواسازی بنام- Gilead Siences, Inc بود. ویم کوک که از سال 1995 تا سال 2002 صدراعظم هالند بود قبل از آن رئیس اتحادیه های کارگری هالند (F.N.V) بود و بوسیله سرمایه داران حمایت میشد. و اوتربوس وزیر مالیه فعلی هالند قبلاً مامور شرکت شیل بود. و همچنین در کشورهای سرمایه داری دیگر.

تمامی این مطالب، شاهد ادغام و وحدت کامل دستگاه دولت و انحصارات بزرگ در یکدیگر است. دولت بصورت کمیته ای برای اداره و رتق و فتق امور بورژوازی انحصاری درآمد است. اشکال عمده ای که در عصر حاضر سرمایه داری انحصاری در آنها متبلور و ظاهر می گردد کدامند؟ این اشکال را باید در انواع گوناگون اعمال کنترل دولت و اقداماتی که بمنظور تنظیم زندگی اقتصادی کشورها بعمل می آید، در بکار گرفتن اموال دولتی در جهت منافع انحصارات، و کمکی که دولت بشکل سفارشات دولتی به انحصارها می کند، و صدور سرمایه که از منابع دولتی

تامین- میگرد و دوناظر اینها- میتوان- مشاهده کرد- سرمایه داری- انحصاری- دولتی- در هر یک- از این- اشکال پدیدار میشود، جزیک هدف و آن به ثروت رساندن الیگاریشی مالی است.

یکی از منابع مهم زراوندوزی، استفاده از امکانات بودجه برای ساختن تأسیسات دولتی و ملی کردن تأسیسات خصوصی و تبدیل آنها به اموال دولتی است. از طرف دولت، قراردادهای، با شرایط بسیار خوب، بمنظور اجرای طرحهای ساختمانی (دولتی) به انحصارات خصوصی داده می شود. پس از انجام کار و اتمام طرح نیز معمولاً اینگونه تأسیسات برای بهره برداری، در قبال اجاره ناچیزی در اختیار بزرگترین انحصارات قرار میگیرند یا به قیمت های ناچیز بانه فروخته می شوند. اگر دولت مؤسسات خصوصی را ملی کند، اینکار را بخاطر منافع سرمایه داران میکند. مالکین قبلی معمولاً بیش از ارزش واقعی آن مؤسسات را دریافت میکنند و مؤسسات مزبور نیز از آن پس از طرف انحصارات بزرگ اداره میشوند و باین ترتیب در هر دو مورد، فعالیت های اقتصادی در جهت منافع سرمایه داران صورت میگیرد. سرمایه داری انحصاری دولتی موجب استثمار بیشتر کارگران و پائین آمدن شاخص زندگی کلیه زحمتکشان می شود. انحصارات که از حمایت دستگاه دولت برخوردارند، نرخ استثمار طبقه کارگر ممتکی به نیروی کار را بالا برده و تمامی زحمتکشان را از طریق اخذ مالیاتهای سنگین و قیمت های هنگفت بنحوروز افزون غارت میکنند. تمامی این عوامل موجب حدت یافتن و تشدید مبارزه بین طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار میگردد. سرمایه داری انحصاری دولتی در دوره های مختلف، در کشورهای مختلف و در رشته های اقتصادی مختلف بطور ناهمتر از تکامل میابد. باین ترتیب جنگهای جهانی، بحرانهای اقتصادی، میلیتاریسم و وقایع غیرمنتظره سیاسی، تکامل سرمایه داری انحصاری و تبدیل آنرا به سرمایه داری انحصاری دولتی تسریع کرده اند. لنین می گوید: " در فزایمیریالیسم، حاکمیت انحصارات، سرمایه مالی و الگاریشی مالی در همان زمان ترکیب و ادغام قدرت عظیم انحصارات با قدرت عظیم دولت بورژوائی در میکانیزم واحد متحقق می شود. لنین با استدلال ثابت میکند که دولت بورژوائی بنحو روز افزونی تسلیم انحصارات می شود و کاملاً به خدمت سرمایه مالی و الیگاریشی مالی در می آید." استالین سرمایه داری انحصاری دولتی را بعنوان مرحله انقیاد کامل دستگاه دولتی به انحصارات تشریح مینماید.

رویزیونیستهای- رنگارنگ- پدیده- سرمایه داری انحصاری دولتی را در کشورهای- امپریالیستی- سرمایه داری انحصاری دولتی را بعنوان جوانه سوسیالیسم در بطن سرمایه داری، بعنوان « سوسیالیسم دولتی» دانسته و تبلیغ میکردند- و میکنند- بخصوص- بعد از آنکه- دولت- سوسیالیستی- اتحاد جماهیر شوروی- در سال- 1953 بوسیله رویونیستهای مدرن در رأس آنها خروشچف سرنگون گردید و کشورشورها در راه سرمایه داری قرارداد شده و به کشوری سوسیال امپریالیستی تغییر ماهیت داد، همه رویونیستها دعای میگردند که: «شرایطی برای گذار مسالمت آمیز از سرمایه داری- به- سوسیالیسم- فراهم- آمده- و این- توسعه- سرمایه داری- دولتی-، مرحله- انقلاب قهرآمیز را غیر ضروری ساخته است.» همه رویونیستها عقیده داشتند و دارند که: « سرمایه داری انحصاری دولتی، «دموکراسی اقتصادی» را با «دموکراسی سیاسی» درهم آمیخته و عناصر سوسیالیستی را در زیر بنا و روبنا حمل میکند و به این ترتیب راهی بسوی سوسیالیسم بدون احتیاج به انقلاب پرولتری ایجاد مینماید.» در حالیکه لنین این نکته را روشن میکند که سرمایه داری رقابت آزاد ناگزیر در تکامل خود به انحصارها و به امپریالیسم منتهی میشود، چگونه انحصارها سپس با دولت بورژوائی در می آمیزند و دولت بورژوائی را به تبعیت کامل از انحصارها در می آورند یعنی چگونه سرمایه داری انحصاری دولتی بوجود می آید. سرمایه داری دولتی شکلی از سرمایه داری و امپریالیسم است که با تحکیم فوق العاده در «ماشین دولتی»، رشد بیسابقه دستگاه بوروکراتیک و افزایش و اقدامات سرکوبگرانه شدیدتری علیه پرولتاریا و زحمتکشان همراه است. سرمایه داری انحصاری دولتی که بیانگر بالاترین میزان تمرکز تولید و سرمایه است بهیچوجه ماهیت سرمایه داری و امپریالیسم را تغییر ندهاده و هیچ «عنصر سوسیالیستی» در بطن سرمایه داری را حمل نمی کند. دولت بورژوائی از تمامی راه ها و وسایل برای مداخله در زندگی اقتصادی کشور استفاده میکند، چه در تأسیس انحصارهای دولتی و چه استفاده از دولت بعنوان اهرم کمک به انحصارات در ایجاد اتحادیه های انحصاری بین دولتی و غیره. در کشورهای مختلف امپریالیستی مالکیت انحصاری دولتی چیزی حدود- 20 تا 30 درصد تولید اجتماعی را شامل می شود. دولت های مختلف امپریالیستی شاخه های (کاملی) از صنعت از قبیل صنایع نظامی، اتمی، الکترونیک و حمل و نقل را کنترل میکنند. اما در روسیه سوسیال امپریالیستی و دیگر کشورهای تحت حاکمیت رویونیستها دولت وسایل تولید را تحت کنترل کامل- داشته- و بخش- دولتی- سرمایه داری- شکل- عمده- مالکیت- بود. اما در چین- سرمایه داری- تحت- رهبری رویونیستهای «سه جهانی» دیگر بخش دولتی سرمایه عمدگی ندارد. طبق ژورنال انستیتوت اقتصاد سیاسی منتشره در ماه جنوری 2008 به نقل از کتاب احصائیه سالانه چین در سال 2005؛ سهم بخش سرمایه خصوصی و سرمایه خارجی چین 55 درصد تولید ناخالص داخلی چین را تشکیل میداد. اما در سال 2006 این رقم در بخش سرمایه خارجی و خصوصی به 63 درصد و بخش دولتی 37 درصد تولید ناخالص داخلی چین بود. طبق تحقیق این

انستیتوت رقم بخش سرمایه گذاری بخش خصوصی و خارجی سالانه بصورت اوسط 2 درصد افزایش را نشان میدهد. طبق تعریف این راپور بزنس خصوصی عبارت است از "تمام بزنس های خارج از مالکیت دولت یا بزنس های کنترل شده توسط دولت". طبق همین منبع از مجموع محصول صنعتی بزنس بخش مالکیت دولت صرفاً 15.3 درصد کل محصول صنعتی چین است. این بخش بسیار پائینتر نسبت به 26.2 درصد در سال 1949 است. این بدین معناست که مالکیت خصوصی جایگزین مالکیت عامه شکل مسلط مالکیت شده است. بعلاوه بخش مالکیت خصوصی در حال افزایش است. این افزایش در بخشهای دیگر از اقتصاد منجمله: برق، راه آهن، خدمات پستی، مسافرت هوایی و دفاع ملی.

روابط اقتصادی خارجی چین متکی به جهان است. در حال مشکلات جدی چین؛ وابستگی فوق العاده آن به تجارت خارجی، مصرف ناکافی داخلی، وابستگی فوق العاده به تکنالوژی خارجی و کمبود توانائی های که چین بتواند تکنالوژی خود را انکشاف دهد، میباشد. در سال 2005 میلادی وابستگی تجارت خارجی تقریباً 64 درصد بود که خیلی بلندتر نسبت به وابستگی 18-20 درصد ایالات متحده امریکا و جاپان به تجارت خارجی بوده است. بر اساس تحقیقی که بوسیله Pao – Yu Ching پروفیسور اقتصاد دریکی از یونیورسیتی های امریکا صورت گرفته است: ذخیره ارز خارجی چین به سرعت افزایش یافته و در ظرف سه سال (مارچ 2005 - مارچ 2008) از 659 بلیون دلار به (1.682) بلیون دلار رسیده است. یعنی در سه سال 155 درصد افزایش یافته است. لکن دیگر اقتصاد چین با سرعت سالهای قبل رشد نمیکند؛ زیرا تعدیل موازنه اقتصادی چین باتمام جهان از سال 2007 آغاز شده و از 20 درصد به 7 درصد نزول کرده است. چون 60 درصد از رشد تولید ناخالص داخلی از رشد صادرات فراهم می شود؛ بنابراین با کاهش آهسته نرخ رشد صادرات، نرخ رشد تولید صنعتی در پائین ترین نقطه در 6 سال اخیر قرار گرفته است. همچنان بخش مصارف داخلی از تولید ناخالص ملی برای سال 2005 تقریباً 43.4 درصد و طبق روزنامه مردم آخرین ارقام پائینتر از این بوده و صرف 37 درصد را نشان میدهد.

لنین و مائوتسه دون همواره خطر بازگشت سوسیالیسم را به سرمایه داری گوشزد کرده و حزب دولت را از آن بر حذر داشته اند. لنین توضیح میدهد که پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی و دولت دیکتاتوری پرولتاریا بورژوازی بانبروی ده برابر میکوشد تا «بهشت» از دست رفته را بازگرداند. استالین احیای مجدد سرمایه داری را ممکن و واقعی میدانست. در اتحاد شوروی پس از مرگ استالین بر اثر خیانت سران حزب و دولت شوروی سرمایه داری احیاء شد که ناگزیر در مرحله عالی تکامل خود یعنی سرمایه داری انحصاری دولتی رسید و این سرمایه داری دولتی بشدت متمرکز، یک امپریالیسم نیرومند بود که باتمام جلوه های کاذب آن ماهیتاً یک نظام امپریالیستی بود. تفاوت این امپریالیسم (سوسیال امپریالیسم) با امپریالیسم غرب فقط در استوار چهره خود بانقلاب سوسیالیسم بود. و حزب کمونیست اتحاد شوروی فقط یک نام بی محتوی بود. رهبران اتحاد شوروی نتوانند توده های ناآگاه اتحاد شوروی و روشنفکران و توده های ناآگاه کشورهای تحت سلطه و اروپا و دیگر نقاط جهان را بفریبند. چنانکه اکنون حاکمان رویونیست چین با این ترفند سعی میکنند تا مردم چین و مردم جهان را اغوا کنند که گویا چین هنوز یک کشور «سوسیالیستی» است. در حالیکه بعد از مرگ مائوتسه دون در سال 1976 رویونیست های «سه جهانی» در چین بایک کودتا انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا را سرنگون کرده و چین سوسیالیستی را در راه سرمایه داری سوق دادند. مائوتسه دون در جریان انقلاب فرهنگی پرولتاریائی بحق این گروه را رهروان سرمایه داری خواند. همچنان رویونیست های چینی نیز سعی میکنند تا زیرماسک سوسیالیسم و کمونیسم و نمایش عکس مائوتسه دون رهبر بزرگ خلق چین و زحمتکشان جهان ماهیت اصلی و چهره واقعی خود را مستور سازند. در حالیکه دولت چین از سال 1976 بعد دیگر یک دولت رویونیستی و ارتجاعی است که در راه سرمایه داری گام نهاده و اکنون به لحاظ ماهیت اقتصادی اجتماعی، نظامی و فرهنگی آن یک دولت سرمایه داری امپریالیستی است و رهبران کنونی چین تلاش میکنند تا چین بیک قدرت بزرگ سرمایه داری تبدیل شود.

بحرانهای اقتصادی سرمایه داری

ماهیت بحرانها و علت اساسی آنها:

فراوانی و وفور، سرچشمه احتیاج و محرومیت می شود. بدینسان، فوریه سوسیالیست تخیلی فرانسه، تضادی را که در بحرانها اقتصادی آشکار می شود، توصیف کرده است. اولین علایم برجسته یک بحران اضافه تولید، عبارت

انداز رکود تجارت، وجود کالاهای غیرقابل فروش اضافی در بازار، وقفه در کار کارخانجات و پیدایش وضعی که در آن، بسیاری از کارگران از اسباب معاش محروم اند. آیا این حقیقت دارد که در جامعه سرمایه داری، در جریان بحران خوراک، پوشاک، مواد سوختی و غیره «بمقدار فوق العاده و بیش از اندازه» تولید شده است؟ خیر، اضافه تولیدی که موجب بحرانها میشود مطلق نیست، این اضافه تولید نسبی است، یعنی تنها در مقایسه با تقاضای موثر و موجود، مازادی از کالاها وجود دارند، نه نسبت به نیازمندیهای واقعی جامعه. نیازمندی های جامعه بموقع بحران کم نمی شوند بلکه کاهش شدیدی در قدرت خرید زحمتکشان پدیدمی آید. در جریان بحران، زحمتکشان نیاز حاد و شدیدی به ضروریات اولیه زندگی دارند؛ درحالیکه نیازمندی های آنان کمتر از هر زمان دیگری برآورده می شود. ریشه دارترین علت بحران اقتصادی اضافه تولید، تضاد اصلی نظام سرمایه داری یعنی تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکل خصوصی تملک سرمایه داری و تصاحب ثمرات تولید است. تولید سرمایه داری بر تقسیم اجتماعی کار مبتنی است. همان گونه که سرمایه داری تکامل میابد، تقسیم کار باز هم بیشتری صورت گرفته و تولید هر روز بوسیله تعداد بیشتری از رشته های تخصصی صورت میگیرد. تضاد عمده سرمایه داری، بدو در تضاد بین سازمان تولید در داخل هر موسسه تولیدی مستقل، و هرج و مرجی که در تمامی جامعه بر تولید حاکم است، تجلی میکند. هر سرمایه دار میکوشد حداکثر سود را بدست آورد. آنان در تعقیب یک نرخ هنگفت برای سود، تولید را توسعه میدهند (یا آنرا کاهش میدهند) تا سرمایه خود را به صنایع دیگر که سودآورتر است، منتقل سازند. بی آنکه به نیازمندیهای جامعه بعنوان یک کل واحد توجهی داشته باشند. باین ترتیب رابطه نسبی بین رشته های مختلف صنعت دچار اختلال میگردد و این امر فروش محصولات اجتماعی را مشکل یا غیرممکن میسازد.

تضاد عمده سرمایه داری در وهله بعد در تضاد بین گرایش باطنی سرمایه داری به توسعه نامحدود تولید و محدودیت های که سرمایه داری خود برای قدرت خرید مصرف کنندگان اصلی اقتصادی سرمایه داری یعنی قانون ارزش اضافی آورد، تجلی میکند. گرایش به رشد نامحدود تولید را قانون اصلی اقتصادی سرمایه داری یعنی قانون ارزش اضافی ایجاب میکند. تعقیب سود، هر سرمایه داری را وادار به انباشت سرمایه، توسعه دامنه تولید، بهبود تکنولوژی، استفاده از ماشین آلات جدید، مزدور کردن کارگران بیشتر و تولید کالاهای بیشتری میکند. ولی این اصرار به توسعه نامحدود تولید با توسعه متناسبی در مصرف همراهی و تأیید نمی شود. در واقع امر، آرزوی حداکثر سود، موجب میشود که سرمایه داران مزدهار پائین آورند و درجه استثمار را بالا ببرند. ولی مفهوم تشدید استثمار و مستمند سازی زحمتکشان، کاهش نسبی در تقاضای موثر و امکانات کمتر برای فروش کالاهاست. تمامی این تحولات به بحرانهای اقتصادی اضافه تولید منجر می شوند.

تضاد عمده سرمایه داری، در تعارض طبقاتی بین سرمایه داران و کارگران نیز تجلی میکند. سرمایه داری موجبات جدائی نهائی وسایل تولید را- که در دست سرمایه داران تمرکز یافته- از تولید کنندگان مستقیم که اکنون از هر چیز جز نیروی کار خویش محرومند- فراهم ساخته است. این فاصله را، طی بحرانهای اضافه تولید، روشن تر از هر زمان دیگر میتوان دید که در یکسو، بیش از حد فو و وسایل تولید و کالا وجود دارد و در سوی دیگر مازاد نیروی کار و توده بیکارانی که هیچگونه اسباب معاشی ندارند.

سیکل (بحران) سرمایه داری و مراحل آن:

اولین- بحران- اضافه تولید- در صنعت- در سال- 1825 انگلستان- رافرا گرفت. بحران- 1847 - 1848 نیز که سراسر ایالات متحده امریکا و تعدادی از کشورهای اروپائی رافرا گرفت، نخستین بحران اقتصادی جهانی بود. شدیدترین بحران قرن نوزدهم بحران سال 1873 بود که خبر از گذار سرمایه داری پیش از انحصار به سرمایه داری انحصاری (امپریالیسم) میداد. وسخت ترین بحران قرن بیستم نیز بحران سالهای 1929 - 1933 بود. دوره ای را که از آغاز یک بحران تا آغاز بحران بعدی طول میکشد یک سیکل مینامند و از چهار مرحله تشکیل میشود: بحران، رکود، بهبود و رونق.

الف- بحران: بحران که مرحله اصلی سیکل است، بطور عمده، با اضافه تولید کالاها، نزول شدید قیمت ها موارد متعدد ورشکستگی، محدود شدن قابل ملاحظه دامنه تولید، افزایش بیکاری، افت مزدها، تلف کردن عمدی کالاها و ماشین آلات و تاسیسات، و کاهش تجارت داخلی و خارجی مشخص می شود. طی این مرحله، تضاد بین امکانات روبه رشد تولید و تقاضای موثر که نسبتاً کاهش یافته است، در اشکال خشن و ویرانگری بروز میکند. سطح عالی تکامل نیروهای مولد با چهار چوب تنگ روابط تولیدی سرمایه داری که بصورت مانعی در راه تکامل بیشترین نیروها درآمده است، در تعارض قرار میگیرد.

ورشکستگی، نابودی بسیاری از مؤسسات تولیدی و انهدام عمدی بخشی از نیروهای مولد، تنها طرقی هستند که میتواند بوسیله آنها، طی یک بحران، دامنه تولید را اجباراً تا سطح تقاضای موثر و موجود جامعه پائین آورد. آنگاه گذار از بحران به رکود آغاز میگردد.

ب- رکود: دومین مرحله سیکل است و باین واقعیت مشخص میشود که سیر قهرانی بحران از آن پس متوقف میشود. ولی تولید صنعتی هنوز در یک حالت وقفه است، قیمت های کالاها پائین، تجارت آرام و نرخ سود کم است. بیکاری و مزدها در همان سطحی باقی هستند که طی بحران بودند. بخشی از موجودی کالاها که ذخیره شده بود، منهدم گردیده و بخش دیگر آن به قیمت های نازل بفروش رفته است. تولید سرمایه داری در مرحله رکود باقی میماند تا وقتی که رقابت و مبارزه بر سر بازارها و منابع مواد خام، سرمایه داران را به تجهیز مجدد صنعت و نوسازی سرمایه ثابت آن برانگیزد. آنان از کلیه شیوه های اصلاح و بهبود تکنولوژی استفاده میکنند تا تولید را ارزانتر تمام کنند حتی از قیمت های نازلی که در نتیجه بحران پدید آمده است نیز سود استخراج کنند. همراه با انگیزه توسعه تولید، تقاضا برای کالاها سرمایه ای نیز بوجود میاید و بتدریج شرایط قبلی لازم برای گذار به مرحله بعدی سیکل یعنی بهبود فراهم میگردد.

ج- بهبود: علامت مشخصه بهبود آنست که آندسته از موسسات تولیدی که بحران را از سر گذرانده اند، به نوسازی سرمایه ثابت خویش ادامه میدهند و بتدریج آغاز به توسعه تولید میکنند. حجم تولید به سطحی که پیش از آغاز بحران رسیده بود، نزدیک می شود و سپس از این سطح هم تجاوز میکنند. تجارت بهبود میابد، قیمت کالا افزایش می یابد، سود بیشتر میشود و کاهشی تدریجی در بیکاری مشاهده میشود. وقتی تولید سرمایه داری، از حد اکثر حجمی که پیش از بحران بآن رسیده بود هم تجاوز کرده، گذار به مرحله رونق صورت می پذیرد.

د- رونق: رونق آخرین مرحله سیکل است. طی این مرحله، گرایش بسوی رشد نامحدود تولید کالا آشکار می شود. یکبار دیگر سرمایه داران که برای رسیدن به یکدیگر تلاش میکنند، تولید را توسعه داده، طرحهای ساختمانی تازه ای بمیدان میآورند و توده های هر روز بیشتری از کالاها را به بازار سرازیر میکنند. رشد لگام گسیخته تولید، بسرعت از رشد تقاضای موثر جلومی افتد. اضافه تولید، که در آغاز یک شکل پنهان دارد، دایماً بیشتر میشود و مازاد کالاها با آهنگی روز افزون روی هم انباشته میشوند. در این بالاترین مرحله رونق ناگهان معلوم میشود که بازار از اضافه موجودی کالاها که هیچگونه تقاضای موثری برای آنها وجود ندارند، لبریز شده است. قیمت ها افت میکنند و بحران آغاز میشود. آنگاه تمامی سیکل از نو تکرار میشود. باین ترتیب، تولید سرمایه داری بطور آرام تکامل حاصل نمی کند بلکه از طریق نوسانات شدید و صعود و نزول هائی صورت می پذیرد. شیوه سیکلی تکامل تولید سرمایه داری نتیجه و ضمناً شاهد قاطع تضاد روبه تشدید بین نیروهای مولد و روابط تولیدی است. این امر، نشان میدهد که سرمایه داری خود در راه تکامل خویش موانعی ایجاد میکند.

در کشور های سرمایه داری، علاوه بر بحرانهای صنعتی، به بحرانهای فلاحی یعنی بحران های اضافه تولید فراورده های کشاورزی نیز بر میخوریم. بحران های فلاحی معمولاً دراز مدت هستند. علت این امر هم این واقعیت است که زراعت، در مقایسه با صنعت، عقب مانده تر است. انحصار مالکیت خصوصی ارضی مانع جریان آزاد سرمایه در کشاورزی میشود و این امر بنوبه خود مانع نوسازی یکباره سرمایه ثابت در کشاورزی میگردد و بحرانهای فلاحی را طولانی تر میکند. علاوه بر این، تولید کنندگان جزء کالا، در جریان یک بحران، بمنظور حفظ مالکیت ارضی شان، هر چه از دست شان بر آید انجام میدهند که تولید بمقیاس سابق حفظ شود و حتی بعضی اوقات تا آنجا پیش میروند که اضافه تولید فراورده های زراعتی را افزایش میدهند و باین ترتیب پایان بحران را به تاخیری اندازند. فشار عمده بحرانهای فلاحی بر توده عظیم دهقانان وارد میشود و موجب خانه خرابی آنها میگردد.

بحرانها و تشدید تضادهای سرمایه داری:

بحرانها با وضوح بسیار، عجز سرمایه داری را از کنترل نیروهای که این نظام خود آنها را بوجود آورده است، نشان میدهد. هر بحران اقتصادی به تنزل حادث تولید و کاهش حجم تجارت داخلی و خارجی منجر میشود. مثلاً در بریتانیا بحران سال های 1929-1933 تولید ذغال سنگ را به سطح 35 سال قبل، فولاد را به میزان 33 سال قبل، آهن را به سطح 76 سال قبل و حجم معاملات تجارت خارجی را به 26 سال قبل از آن تنزل داد. طی هر دوره بحرانی، ثروت عظیمی تلف میشود، و در همان حال بخشهای وسیعی از زحمتکشان قادر نیستند مبرم ترین نیازهای خود را بر طرف سازند. از این قرار در جریان بحران 1929-1933 در ایالات متحده امریکا 92، در بریتانیا 72، و در آلمان 28 کوره ذوب آهن از کار افتاده و پیاده شدند. در ایالات متحده امریکا، در همان سال 1933، ده میلیون و چهار صد هزار اکر ارضی پنبه کاری شده را خیش کشیدند و محصول آنرا نابود کردند. و مواد دیگری نظیر اینها.

در جریان بحرانها، بزرگترین نیروی مولد جامعه یعنی نیروی کار - برباد میرود. هر بحران میلیونها کارگر را بیکار و در خیابانها رها میکند. آنان به بطالت و بیکاری اجباری، به زندگی بی هدف و بیبوده محکوم می شوند. بحرانها تضاد های را که بین کارگران و سرمایه داران یا دهقانان و زمینداران، نزول خواران و غیره وجود دارد، حدت و شدت می بخشند. طی هر بحران زحمتکشان بخش قابل ملاحظه ای از دست آوردهای اجتماعی- اقتصادی خویش را که قبلاً کسب کرده اند، از دست میدهند. مصائب و محرومیتهای شدیدی که هر بحران به همراه دارد، ضرورت

تحول را حتی برای عقب مانده ترین اقشار زحمتکشان عیان میسازد. تحولی که به تضاد های موجود پایان بخشد و برای تکامل نیرو های مولد جامعه، چشم انداز های وسیع تری را گشوده و آنها را از استثمار و سلطه و ستم سرمایه نجات دهد. لکن این تحول بنیادی از طریق مبارزه طبقاتی رهائی بخش طبقه کارگر و سایر طبقات زحمتکش تحت رهبری حزب واقعاً انقلابی طبقه کارگر امکان پذیر میگردد.

بحران عمومی سرمایه داری جهانی:

عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است. محتوی اصلی این عصر گذار از نظام استثمار وستم و غارتگر سرمایه داری و امپریالیسم به نظام سوسیالیستی و کمونیسم است. این عصر با پیروزی انقلاب اکتوبر سال 1917 در روسیه آغاز شده. و در سالهای جنگ دوم جهانی و بعد از آن- با پیروزی انقلاباتی- در بعضی از کشورهای اروپای شرقی و کشورهای آسیائی (منجمله پیروزی انقلاب ملی دموکراتیک در ویتنام شمالی، انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی- در چین، انقلاب ملی- دموکراتیک در کوریا- شمال و لائوس) دنبال شد. و سپس- بار شد جنبشهای آزادیبخش ملی در کشورهای سه قاره آسیا، آفریقا و امریکای لاتین سلطه استعماری کهن در هم شکسته شده و تعدادی از کشورها به استقلال سیاسی و آزادی ملی رسیدند. آغاز این عصر با آغاز بحران عمومی سرمایه داری و جنگ اول جهانی- امپریالیستی- همزمان بود. پیروزی- انقلاب اکتوبر در روسیه به سلطه بلامنازع نظام سرمایه داری و امپریالیسم بر جهان پایان بخشید. انقلاب اکتوبر این امر را ثابت ساخت که نظام سرمایه داری شکست پذیر بوده و دوران اضمحلال آن فرارسیده است.

بحرانهای اقتصادی نظام سرمایه داری عموماً بحران اضافه تولید هستند. این نوع بحران، تنها در زمینه اقتصادی تکوین یافته و تکامل میابد و ظهور میکند، گرچه تا حدود معینی بر حیات سیاسی جامعه نیز اثر میگذارد. اما بحران عمومی سرمایه داری، تمامی عرصه های زندگی در کشورهای سرمایه داری را (چه اقتصادی چه سیاسی) در بر میگیرد، یعنی یک بحران همه جانبه نظام جهانی سرمایه داری بصورت یک کل واحد، است.

بحران عمومی سرمایه داری تاکنون دو مرحله را طی کرده است. نخستین مرحله این بحران، بهنگام جنگ امپریالیستی جهانی اول آغاز گردید و در نتیجه آن انقلاب اکتوبر به پیروزی رسید. مرحله دوم آن جنگ جهانی امپریالیستی دوم بود که طی آن انقلاباتی که بدنبال این جنگ در کشورهای متعدد اروپای شرقی و آسیا صورت گرفت، آغاز شد. در نیمه دوم دهه 50 میلادی سرمایه داری جهانی به مرحله تازه بحران وارد شد.

جنگ جهانی اول امپریالیستی:

قبل از جنگ امپریالیستی اول لنین خاطر نشان ساخت که "جنگ ملازمی است که ناگزیر همیشه با سرمایه داریست." غارتگری سرزمین های دیگران، استیلا و تاراج مستعمرات، تصرف بازارهای نو، بارها سبب جنگهای استیلا طلبانه دولتهای سرمایه داری شده است. جنگ هم برای کشورهای سرمایه داری مانند استثمار طبقه کارگر، حالتی طبیعی و قانونی است. بویژه جنگ جهانی اول بطور قطع که سرمایه داری در پایان صده 19 و در آغاز صده 20 به آخرین مرحله تکامل خود یعنی امپریالیسم رسید. در دوره امپریالیسم اتحادیه های (انحصاری) نیرومند سرمایه داران و بانکها در حیات دول سرمایه داری نقش قطعی بدست آوردند. سرمایه مالی در کشورهای سرمایه داری صاحب اختیار کامل گردید. سرمایه مالی خواستار بازارهای نو، بدست آوردن مستعمرات جدید و اراضی جدید برای صدور سرمایه و تسلط بر منابع تازه مواد خام بود. لیکن تا پایان صده 19 تمام روی زمین بین دول سرمایه داری تقسیم شده بود. در عین حال رشد سرمایه داری در عصر امپریالیسم بسیار ناموزون و بشکل جهشی انجام می پذیرد: عده ای از کشورهای که قبلاً مقام اول را حایز بودند صنایع خود را نسبتاً آهسته ترقی میدهند، کشورهای دیگر که قبلاً عقب مانده بودند با جهشهای سریعی خود را به آنها رسانده و از آنها پیشی می گیرند. تناسب نیروهای اقتصادی و نظامی دولتهای امپریالیستی تغییر میافت و کوشش برای تقسیم مجدد جهان بمیان می آمد. مبارزه برای تقسیم مجدد جهان سبب ناگزیر بودن جنگ امپریالیستی میشد (جنگ جهانی 1914-1918).

جنگ برای تقسیم مجدد جهان و مناطق نفوذ بود. این جنگ از دیر زمان از طرف همه دولتهای امپریالیستی زمینه چینی میشد. مسبب آن امپریالیستهای همه کشورها بودند. این جنگ را بویژه از یکطرف آلمان و اتریش و از طرف دیگر فرانسه و انگلستان و همچنین روسیه که وابسته به آنها بود تدارک میدیدند. در سال 1907 ائتلاف سه گانه یا آنتانت. که عبارت از اتحاد انگلیس و فرانسه و روسیه بود بوجود آمد. اتحاد دیگر امپریالیستی- رآلمان، اتریش- هنگری و ایتالیا تشکیل میدادند. ولی ایتالیا در آغاز جنگ 1914 از این اتحاد خارج شده و سپس به آنتانت پیوست. بلغارستان و ترکیه از آلمان و اتریش در این جنگ پشتیبانی میکردند. آلمان که خود را برای جنگ امپریالیستی آماده میکرد، میخواست از انگلیس و فرانسه مستعمرات و از روسیه اوکراین، لهستان و کشورهای کرانه بالتیک را بگیرد. آلمان راه آهن بغداد را ساخته و فرمانروائی انگلیس را در شرق نزدیک مورد تهدید قرار میداد. انگلیس از افزایش تسلیحات دریائی آلمان میترسید.

روسیه تزاری برای تقسیم ترکیه کوشش مینمود، آروزی تصرف بغازها که دریای سیاه را به دریای مدیترانه وصل میکند و تصرف استانبول را در سر داشت. تصرف گالیسی یعنی قسمت اطیش- هنگری نیز جزو نقشه های دولت تزاری بود. انگلیس سعی داشت تارقیب خطرناک خود- آلمان را، که کالاهایش پیش از جنگ روز بروز میدان کالاهای انگلیس را در بازارهای دنیا تنگتر میساخت، بوسیله جنگ شکست دهد. علاوه بر این انگلیس قصد داشت بین النهرین و فلسطین را از جنگ ترکیه در آورده و در مصر بطور محکم پابرجا شود. سرمایه داران فرانسه سعی میکردند حوزه ساروالزاس لورن را که دارای ثروتهای ذغال سنگ و آهن بود و آلمانها آنرا در جنگ سالهای 1870- 1871 از فرانسه سلب کرده بودند از آلمان پس گرفته متصرف شود.

بدین طریق تناقضات شدیدی که بین دو گروه دولتهای سرمایه داری وجود داشت منجر به جنگ امپریالیستی گردید. این جنگ غارتگرانه که برای تقسیم مجدد جهان براه افتاده بود بمنافع همه کشورهای امپریالیستی برمی خورد، این بود که بعدها جاپان ایالات متحده امریکا و عده ای از دولتهای دیگر باین جنگ کشانده شدند. این جنگ- جنگ جهانی - بود. این جنگ امپریالیستی از طرف بورژوازی با استتار کامل از ملت های خود آماده میگردد. هنگامیکه جنگ در گرفت هریک از حکومت های امپریالیستی سعی میکردند مدلل نمایند که وی به همسایه های خود هجوم نیآورده بلکه مورد هجوم آنها قرار گرفته است. بورژوازی مقاصد حقیقی جنگ و خصلت امپریالیستی و استیلاگرانه آنرا پنهان کرده و به- همین- وسیله- ملت- را- فریب- میداد. هریک از حکومت- های- امپریالیستی اظهار میداشت که این جنگ را برای دفاع از میهن خود میکند.

در آن شرایط اپورتونیستهای که در انترناسیونال دوم بودند، در فریب دادن توده ها، به بورژوازی یاری میکردند. سوسیال دموکراتهای انترناسیونال دوم؛ بکار سوسیالیسم و به امر همبستگی بین المللی پرولتاریا پست فطرتانه خیانت میکردند. آنها نه تنها برضد جنگ برخاستند بلکه برعکس به بورژوازی یاری مینمودند تا کارگران و دهقانان دول مخاصم را در زیر پرده دفاع از میهن برضد یکدیگر برانگیزند. برخاستن روسیه تزاری بطرفداری آنتانت، یعنی فرانسه و انگلیس، در جنگ امپریالیستی تصادفی نبود. بادر نظر داشت اینکه پیش از سال 1914 مهمترین رشته های صنایع روسیه در دست سرمایه خارجی و بطور عمده در دست سرمایه فرانسوی، انگلیسی و بلژیکی یعنی سرمایه کشورهای آنتانت بود. مهمترین کارخانه های فلز سازی روسیه در دست سرمایه داران فرانسوی بود.

قریب نصف استخراج نفت در دست سرمایه انگلیس و فرانسوی بود. قسمت زیاد سودهای صنایع روس به بانکهای خارجی و بیشتر از همه به بانکهای انگلیس و فرانسه میرفت. همه این مسایل، بعلاوه قرارداد های وام چندین میلیاردی که تزار با فرانسه و انگلیس منعقد ساخته بود، تزاریسم را به امپریالیسم انگلیس و فرانسه میخکوب کرده و روسیه را به خراج دهنده این کشورها، به "نیمه مستعمره" آنها مبدل نموده بود. بورژوازی روس امیدوار بود که با آغاز جنگ کارهای خود را اصلاح نماید، مثلاً: بازارهای جدیدی بدست آورده از سفارشها و تدارکات جنگی سود برده و در عین حال از وضعیت جنگی استفاده نموده جنبش انقلابی در حال اوج و گسترش را سرکوب نماید.

در آوان جنگ پیشوایان احزاب سوسیالیستی نسبت به پرولتاریا خیانت کردند و به سوسیال شونیسم گرائیده و به دفاع از بورژوازی امپریالیستی برخاستند. تنها حزب بلشویک بدون تأمل و بدون هیچگونه تردیدی پرچم مبارزه قطعی را- برضد- جنگ- امپریالیستی- برافراشت. لنین- در تزارهای که راجع- به جنگ- در پائیز سال- 1914 نگاشته بود خاطر نشان میکرد که سقوط انترناسیونال دوم تصادفی نیست. انترناسیونال دوم را اپورتونیستها، که بهترین نمایندگان پرولتاریای انقلابی از دیر زمانی بود که از آنها حذر مینمودند، به منجلا ب اپورتونیسم سقوط دادند. احزاب انترناسیونال- دوم- پیش- از جنگ- هم به اپورتونیسم- آلوده- شده- بودند. اپورتونیستها امتناع از مبارزه انقلابی- را آشکارا تبلیغ میکردند، «تئوری رویاندن سوسیالیسم از سرمایه داری بطور آرام» را تبلیغ مینمودند. انترناسیونال دوم نمی- خواست- برضد اپورتونیسم- مبارزه- کند، طرفدار صلح- با آن- بود- و برای- تقویت- آن- امکانی- بوجود آورد. انترناسیونال دوم نسبت به اپورتونیسم سیاست سازشکارانه در پیش گرفت و خود هم اپورتونیستی شد.

بورژوازی امپریالیستی، بحساب سودهای کلانی که از مستعمره ها و استثمار کشورهای عقب مانده تحصیل کرده بود قشر بالائی کارگران کارشناس را که باصطلاح اعیان و اشراف کارگری نامیده میشدند بوسیله دادن دست مزد بیشتری و باباختشهای دیگر متمادیاً تطمیع میکرد. از بین این قشر از کارگران عده زیادی رهبران اتحادیه ها و شرکت های تعاونی، وکلای شهرداری و پارلمان، کارکنان مطبوعات و سازمانهای سوسیال دموکراسی روی کار آمدند. در موقع جنگ این اشخاص از ترس اینکه مبدا موقعیت خود را از دست بدهند بنحوبیشرمانه ای دشمنان انقلاب شده و خصمناک ترین مدافعین بورژوازی و حکومت های امپریالیستی خود گردیدند. اپورتونیست ها بدل به سوسیال- شونیست شدند. سوسیال شونیستها و از آن جمله منشویها و «اس ار» های روسیه در داخل کشور صلح طبقاتی کارگران را با بورژوازی و در خارج کشور خود، جنگ با ملل دیگر را تبلیغ میکردند. آنها درباره مقصرین حقیقی

جنگ توده ها را فریب داده و اظهار می داشتند که بورژوازی کشور خودشان در جنگ مقصر نیست و این جنگ را بخاطر «دفاع از میهن» میکند. عده زیادی از سوسیال شونیست ها وزیران حکومت های امپریالیستی خود شدند. جنگ جهانی اول نشانه و آغاز بحران عمومی سرمایه داری بود. تکامل ناموزون سرمایه داری در طی دوره امپریالیسم موجب عدم توازن سیستم جهانی سرمایه داری گشت. در حقیقت جنگی برای تجدید تقسیم جهان برپا شده بود. جنگ، امپریالیسم را ناتوان ساخته و آنرا آسیب پذیر ساخته بود. درست در همین زمان بود که تئوری امکان پیروزی انقلاب در یک یا چند کشور بیش از پیش مطرح شد. تکامل ناموزون ممالک امپریالیستی سبب تکامل ناموزون انقلاب در ممالک مختلف شد. روسیه تزاری نمونه زنده این تکامل ناموزون بود. قبلاً این موضوع مطرح بود که انقلاب درجائی پدید خواهد آمد که مقدمات اقتصادی و سیاسی در آنجا بالغ شده باشد. در آن هنگام معلوم شد که روسیه آماده ترین کشورها برای انقلاب است. این کشور ضعیف ترین حلقه زنجیر امپریالیسم را تشکیل میداد. وظیفه فوری و مستقیم انقلاب روسیه هنوز سرنگونی- استبداد تزاری- و امحاء- بقایای- فئودالیزم- بود (پیروزی- انقلاب بورژوا دموکراتیک). مرحله اول انقلاب بورژوا دموکراتیک بوسیله زحمت کشان روسیه به پیروزی رسید و به تعقیب آن شرایط برای پیروزی مرحله دوم انقلاب، انقلاب سوسیالیستی اکتوبر آماده گردید. لنین گفت که: "در مرحله دوم انقلاب باید قدرت به دست پرولتاریا و فقیرترین قشر های دهقانان افتد. و حزب بلشویک باید راه تدارک و تهیه انقلاب سوسیالیستی را در پیش گیرد." با پیروزی انقلاب اکتوبر 1917 بوسیله کارگران و دهقانان تحت رهبری حزب کمونیست (بلشویک) همه قدرت بدست شوراها افتاد و برای اولین بار دولت سوسیالیستی در جهان تاسیس گردید.

جنگ دوم جهانی :

در آن موقعیکه اتحاد شوروی در صنعتی کردن سوسیالیستی کشور پیشرفتهای مهمی بدست آورده بود و با سرعت زیادی صنایع را ترقی میداد، در کشورهای سرمایه داری در پایان سال 1929 بحران اقتصادی عالمگیر آغاز شد که از حیث قوه تخریبی خود آن وقت دیده نشده بود و طی سه سال بعد عمیقتر و عمیقتر میشد. بحران صنعتی با بحران کشاورزی و ارضی توأم گردید و این موضوع وضع کشورهای سرمایه داری را بیش از پیش دشوار مینمود. در آن موقعی که صنایع اتحاد شوروی سوسیالیستی طی سه سال بحران (1930-1933) بیش از دوبرابر افزون گشت و در سال 1933 نسبت به سطح سال 1929 به 201 درصد رسیده بود. صنایع ایالات متحده امریکا طوری تنزل کرد که در پایان سال 1933 نسبت به سطح سال 1929 به 65 درصد رسید و همچنین صنایع انگلیس به 86 درصد، صنایع آلمان به 66 درصد و صنایع فرانسه به 77 درصد تنزل کرد. این موضوع برتری سیستم سوسیالیستی را بر سیستم سرمایه داری بار دیگر نشان داده و دلالت بر این میکرد که کشور سوسیالیستی در جهان یگانه کشوری بود که از بحران اقتصادی مصئون مانده بود. در نتیجه این بحران اقتصادی جهانگیر، 24 ملیون بیکار، بگرسنگی، گدائی و شکنجه گرفتار شده بودند. ده هامیلیون دهقان از بحران ارضی زجر میکشیدند. بعد از سال 1932 بحران در کشورهای سرمایه داری به رکود مبدل شد، و تا حدودی رواج صنایع و رونق آن آغاز یافت. و در نتیجه در سال 1937 بحران اقتصادی دیگری آغاز شد، که قبل از همه ایالات متحده امریکا را فرا گرفت و شمار بیکاران در این سال در امریکا به ده ملیون نفر رسید، و در انگلستان تعداد بیکاران روز افزون گردید، این بحران اقتصادی جدید تضاد بین کشورهای امپریالیستی و هم چنین تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا را شدت بخشید.

بحران اقتصادی جهانی تضادها را بین دولتهای امپریالیستی، بین کشورهای غالب و مغلوب، بین دول امپریالیستی و کشورهای مستعمراتی و غیرمستقل، بین کارگران و سرمایه داران، بین دهقانان و ملاکین بیش از پیش شدت داد. در آن شرایط استالین رهبر اتحاد شوروی- سوسیالیستی- در گزارش- خود در کنفرانس- 16 حزب- کمونیست (بلشویک) خاطر نشان کرد که "بورژوازی راه نجات از بحران اقتصادی را از یکطرف- در سرکوبی طبقه کارگر بطریق برقرار ساختن دیکتاتوری فاشیستی، یعنی دیکتاتوری مرتجع ترین، شونیستی ترین و امپریالیستی ترین عناصر سرمایه داری و از طرف دیگر- در تهیه و برپا کردن جنگ بمنظور تقسیم مجدد مستعمرات و مناطق نفوذ به ضرر منافع کشورهای که نیروی دفاعی شان ضعیف است خواهد جست. که چنین هم شد."

در سال 1932 تهدید جنگ از طرف جاپان شدت یافت. امپریالیستهای جاپان چون دیدند که دول اروپا و ایالات متحده امریکا بواسطه بحران اقتصادی بکلی گرفتار کارهای داخلی خود هستند، بر آن شدند که از موقع استفاده کنند و امتحاناً فشاری به چین، که نیروی دفاعی آن ضعیف بود وارد ساخته آنرا مطیع خود سازند و در آنجا فرمانروا گردند. امپریالیستهای جاپان، بدون اینکه به چین اعلان جنگ دهند، از «پیش آمدهای محلی» که بدست خودشان ایجاد شده بود شیدانه استفاده نموده، لشکریان خود را مانند دزدان، به منچوری وارد ساختند. لشکریان جاپان تمام منچوری را تصرف کردند و بدین ترتیب مواضع مناسبی برای تصرف سرزمین شمالی چین و حمله به اتحاد شوروی تهیه مینمودند و این برای اینکه دستش باز باشد از جامعه ملل خارج شد و بشدت هر چه تمامتر آغاز به مسلح شدن کرد.

این وضع موجب گردید که امریکا، انگلیس و فرانسه در خاور دور به تسلیحات نیروی دریائی شان بیفزایند. هدف جاپان روشن و این بود که چین را مطیع خود کرده و دول امپریالیستی اروپا و امریکا را از آنجا بیرون راند. دول نامبرده هم در مقابل این امر تسلیحات خود را تقویت کردند. بدین ترتیب بدست امپریالیستهای جاپانی که به فاشیسم روی آورده بودند، نخستین کانون جنگ در خاور دور ایجاد گردید.

بحران اقتصادی، تضادهای سرمایه داری را تنها در خاور دور تشدید ننمود، بلکه این تضادها را در اروپا هم شدت بخشید. بحران صنعتی و کشاورزی که خیلی طولانی شده بود و همچنین بیکاری عظیم و بی سروسامانی روز افزون طبقات بی بضاعت، عدم رضایت کارگران و دهقانان را بیشتر ساخت. عدم رضایت رفته رفته بخشم و غضب انقلابی طبقه کارگر تبدیل میگردد. این عدم رضایت بویژه در آلمان تقویت یافت زیرا آلمان کشوری بود که در نتیجه جنگ اول جهانی و تادیبه غرامات بنفع فاتحین انگلیس و فرانسه و در نتیجه بحران اقتصادی، از حیث اقتصاد ضعیف شده بود و طبقه کارگر در زیر یوغ بورژوازی خودی و بیگانه یعنی بورژوازی انگلیس و فرانسه، در رنج و تعب بود. شش ملیون رای که به حزب کمونیست آلمان در آخرین انتخابات رایشتاگ پیش از سرکار آمدن فاشیستها داده شده بود، دلیلی بر اثبات این موضوع بود. بورژوازی آلمان از این امر به وحشت افتاد که طبقه کارگر از این آزادی ها برای توسعه جنبش انقلابی استفاده میکند. از آنرو بورژوازی آلمان بر آن شد تا برای حفظ حاکمیت خود و سرکوب جنبش انقلابی آزادی های بورژوازی را نابود ساخته و اهمیت پارلمان (رایشتاگ) را به صفر برساند. برای این کار احتیاج به برقراری دیکتاتوری تروریستی بورژوازی و ناسیونالیسم و فاشیسم داشت که بتواند طبقه کارگر را سرکوب کند و در میان توده های خرده بورژوازی که روحیه فرصت طلبی و انتقام جوئی دارند، برای خود پایگاهی بدست آورد. بنابراین بورژوازی آلمان، حزب فاشیستها را که برای اغوای ملت، خود را حزب «ناسیونال - سوسیالیست» مینامید بزماداری دعوت کرد؛ زیرا بخوبی میدانست که حزب فاشیستها، اولاً آن قسمت از بورژوازی امپریالیستی است که از دیگران مرتجع تر و نسبت به طبقه کارگر بیشتر خصومت می ورزد و ثانیاً انتقام طلب ترین حزبی است که میتواند توده های ملیونی خرده بورژوازی را که روحیه ناسیونالیستی دارند بطرف خود جلب کند. در این امر، خائنین به طبقه کارگر، یعنی رهبران سوسیال دموکراسی آلمان، که با سیاست سازشکاری خود راه را برای فاشیسم مساعد ساخته بودند، به بورژوازی یاری کردند. استالین در مورد پیروزی فاشیسم در آلمان چنین اظهار داشت: "پیروزی فاشیسم را در آلمان میبایست نه تنها علامت ضعف طبقه کارگر و نتیجه خیانت سوسیال دموکراسی به طبقه کارگر دانست که عبارت بود از پاک کردن راه برای فاشیسم؛ بلکه در عین حال بایستی - آنرا علامت - ضعف بورژوازی - و علامت - آن - دانست - که بورژوازی - قادر نیست - باشیوم - های - قدیمی پارلمانتاریزم، دموکراسی بورژوازی حکومت نماید و بهمین سبب هم ناگزیر است در سیاست داخلی بشیوه های تروریستی برای حکمرانی متوسل شود" (استالین - مسایل لنینیسم).

فاشیستهای آلمان سیاست داخلی خود را با آتش زدن رایشتاگ، سرکوب وحشیانه طبقه کارگر، نیست و نابود ساختن سازمانهای طبقه کارگر و محو دموکراسی و آزادیهای بورژوائی و سیاست خارجی خود را هم با خروج از جامعه ملل و تهیه آشکار برای جنگ بمنظور تجدید نظر اجباری در مرزهای دول اروپائی بنفع آلمان، آغاز کردند. بدین طریق فاشیستهای آلمان در مرکز اروپا باعث کانون پیدایش جنگ دوم جهانی شدند. در سال 1936 آلمان و ایتالیا به جمهوری اسپانیا حمله کردند؛ در سال 1938 آلمان اتریش را اشغال نمود و ارتش جاپان شهر پکن را تسخیر نمود و باین ترتیب جنگ امپریالیستی دوم آغاز گردید. با آغاز جنگ و واقعیتهای نشان داد که جنگ برضد منافع سرمایه داری انگلیس، فرانسه و امریکا انجام میابد؛ زیرا هدف آن بود که جهان و مناطق نفوذ به نفع کشورهای متجاوز (آلمان، جاپان و ایتالیا) از نو تقسیم گردد.

رکود و بحران بیماری مزمن سرمایه داری:

"در مباحث قبلی دیدیم که امپریالیسم بطور کلی در نتیجه تکامل سرمایه داری و ادامه مستقیم خواص اساسی آن بوجود آمده است. ولی سرمایه داری در مرحله معینی از تکامل خود و آنهم در مدارج بسیار عالی تکامل آن به امپریالیسم سرمایه داری مبدل شد و این هنگامیست که بعضی از خواص اساسی سرمایه داری به نقیض خود تبدیل میشوند و در تمام جهات علایمی بودجودمی آید و مشاهده میگردد که مختص دوران انتقال از سرمایه داری به نظام اجتماعی - اقتصادی عالی تر نیست. آنچه از نظر اقتصادی در این جریان جنبه اساسی دارد عبارتست از تبدیل رقابت آزاد سرمایه داری به انحصارهای سرمایه داری. رقابت آزاد خصوصیت اساسی سرمایه داری و بطور کلی تولیدکالائی - است؛ انحصار مستقیماً نقیض - رقابت - آزاد است. این - انحصار مانند هر انحصار دیگر تمایل - به - ناگزیری بودجودمی آورد که متوجه رکود و گندیدگی است. البته انحصار در دوره سرمایه داری هرگز نمی تواند رقابت آزاد را در بازار جهانی بکلی و برای مدتی مدید از بین ببرد (ضمناً همین موضوع یکی از دلایل پوچ بودن تئوری اولتر - امپریالیسم است). البته امکان تقلیل هزینه تولید و افزایش سود از طریق اصلاحات تکنیک موجب تغییراتی میگردد.

ولی تمایل رکود و گندیدگی نیز که از خصوصیات انحصار است، بنوبه خود عمل خود را ادامه می‌دهد و در برخی از رشته‌های صنعت و در برخی از کشورهای در فواصل معینی از زمان تفوق حاصل می‌نماید. انحصار تملک مستعمرات بسیار پهن‌آور و پر ثروت یادارای موقعیت مناسب نیز در همان جهت عمل می‌نماید. انحصار، الیگاریشی مالی، کوشش برای احراز سیادت بجای کوشش برای نیل به آزادی، استثمار تعداد روز افزونی از دول کوچک و ضعیف از طرف عده قلیلی از غنی ترین یانیرومند ترین ملتها. همه اینها موجب پیدایش آن علائم مشخصه امپریالیسم است که و امیدارد امپریالیسم را بمثابة سرمایه داری طفیلی و پوسیده توصیف نمائیم. ایجاد «کشور تنزیل بگیر» یا کشور رباخواری که بورژوازی آن بطور روز افزونی با صدور سرمایه و «سفته بازی» گذران میکند، بیش از پیش و هر روز بطور بارزتری بمثابة یکی از تمایلات دیگر امپریالیسم متظاهر می‌گردد. اشتباه بود اگر تصور میشد که این تمایل بسوی گندیدگی، رشد سریع سرمایه داری را منتفی می‌سازد؛ خیر، رشته‌های معینی از صنایع، قشرهای معینی از بورژوازی و کشورهای معینی در دوران امپریالیسم بانیروئی کم یابیش گاه تمایل بسوی گندیدگی و گاه تمایل بسوی رشد سریع را متظاهر می‌سازند. روی هم رفته سرمایه داری با سرعتی بمراتب بیش از پیش رشد می‌یابد، ولی این رشد نه تنها بطور اعم که بطور اخص ناموزون تر می‌شود، بلکه بطور اخص نیز این ناموزونی بصورت گندیدگی کشورهای که از لحاظ میزان سرمایه از همه نیرومند تر اند نمودار می‌گردد (انگلستان). «در شرایط کنونی جهان میتوان ایالات متحده امریکا و جاپان را در این زمینه مثال آورد. تبصره از من است» (و.ا. لنین). امپریالیسم بمثابة بالاترین مرحله سرمایه دار).

تولید سرمایه داری آمیخته با هرج و مرج و بدون هیچگونه طرح و برنامه ای تکامل می‌یابد. هرج و مرج تولید در جامعه سرمایه داری مشکلاتی در امر فروش کالاها تولید میکند و منجر به بحرانهای اقتصادی اضافه تولید میشود. بحرانهای اقتصادی مصایب توصیف ناپذیری برای زحمتکشان بیارمی آورند و تضادهای سرمایه داری را بسیار حادث تر می‌سازند. هر یک از این بحرانها در واقع اخطار شدیدی تکان دهنده ای است که سرمایه داری را از آینده و سر نوشت اش آگاه می‌سازد. رقابت امپریالیستی ناگزیر به جنگ منتهی می‌شود. اما امپریالیست ها دائماً در حال جنگ نیستند. آنها قرارداد میکنند، کنفرانس برگزار میکنند و «بشکل مسالمت آمیز» جهان را تقسیم میکنند. اگرچه قهر همیشه آخرین داور است. اما انتاگونیزم نهفته در هر تقسیم امپریالیستی جهان، به ناگزیر خود را اعمال میکند. لنین میگوید که: "اتحادها و توافقات امپریالیستی چیزی جز «تنفسهای» میان جنگها نخواهد بود. اتحادهای زمان صلح مقدمات جنگ بعدی را فراهم می‌آورند، و خود نیز زائیده جنگ هستند."

10 تا از بزرگترین بانکهای جهان در سال 2008:

- 1- بانک صنعتی و تجاری چین (ICBC) به ارزش 277.514 بلیون دلار امریکائی
- 2- Bank of America (US) به ارزش 195.933 بلیون دلار
- 3- بانک HSBC Holdings (UK) به ارزش 176.788 بلیون دلار
- 4- بانک ساختمانی چین به ارزش 165.234 بلیون دلار
- 5- Bank of China (China) به ارزش 165.087 بلیون دلار
- 6- بانک JPMorgan Chase (US) به ارزش 159.615 بلیون دلار
- 7- بانک Citygroup (US) به ارزش 159.615 بلیون دلار
- 8- بانک Wells Fargo (US) به ارزش 112.365 بلیون دلار
- 9- بانک Banco Santander (Spain) به ارزش 109.862 بلیون دلار
- 10- بانک MUFG (JAPAN) به ارزش 105.412 بلیون دلار

لیست تولید ناخالص داخلی (GDP) تعدادی از کشورهای جهان در سال 2007 که بوسیله International Monetary fund تهیه شده است:

- تولید ناخالص کل جهان... 918 ر 584 ر 54 میلیون دلار امریکائی
- تولید ناخالص اتحادیه اروپا 620 ر 905 ر 16 میلیون دلار
- 1- ایالات متحده امریکائی 550 ر 807 ر 13 میلیون دلار
 - 2- جاپان 576 ر 381 ر 4 میلیون دلار
 - 3- جرمنی 913 ر 320 ر 3 میلیون دلار
 - 4- چین 224 ر 280 ر 3 میلیون دلار

- 5- انگلستان..... 437 ر 804 ر 2 میلیون دلار
 - 6- فرانسه 779 ر 593 ر 2 میلیون دلار
 - 7- ایتالیا 666 ر 104 ر 2 میلیون دلار
 - 8 - اسپانیا..... 983 ر 439 ر 1 میلیون دلار
 - 9 - کانادا 086 ر 436 ر 1 میلیون دلار
 - 10 - برزیل..... 590 ر 313 ر 1 میلیون دلار
 - 11 - روسیه 535 ر 289 ر 1 میلیون دلار
 - 12 - هندوستان 695 ر 100 ر 1 میلیون دلار
 - 13 - مکزیک..... 816 ر 022 ر 1 میلیون دلار
 - 14 - کوریای جنوبی..... 871 ر 969 میلیون دلار
 - 15 -آسترالیا..... 990 ر 908 میلیون دلار
 - 16 - هالند..... 241 ر 777 میلیون دلار
 - 17 - ترکیه..... 276 ر 659 میلیون دلار
 - 18 - سویدن..... 983 ر 459 میلیون دلار
 - 19 - بلجیم..... 283 ر 453 میلیون دلار
 - 20 - اندونیزیا..... 944 ر 432 میلیون دلار
 - 21 - سوئیس..... 074 ر 427 میلیون دلار
 - 22 - پولند 090 ر 422 میلیون دلار
 - 23 - ناروی..... 457 ر 389 میلیون دلار
 - 24 - تایوان..... 347 ر 383 میلیون دلار
 - 25 - عربستان سعودی..... 938 ر 381 میلیون دلار
 - 26 - اطریش..... 219 ر 371 میلیون دلار
 - 27 - یونان..... 806 ر 313 میلیون دلار
 - 28 - دنمارک..... 046 ر 312 میلیون دلار
 - 29 - ایران..... 304 ر 285 میلیون دلار
 - 30 - افریقای جنوبی..... 071 ر 283 میلیون دلار
 - 31 - وینزویلا..... 753 ر 227 میلیون دلار
- (مأخذ: the free encyclopedia)

بحران اقتصادی امریکا (بزرگترین اقتصاد جهان)

اقتصاد امریکا سالهاست که دچار بحران ورکود است لکن دولت امریکا سعی کرده است تا به طرق مختلف از جمله با اتکاء به اخذ وام روی آن سرپوش بگذارد و یا اینکه فقط صحبت از رکود اقتصادی داشته است. قروض دولت امریکا اکنون به حدود (10 تریلیون دلار) رسیده است. و ادعای بهبود وضع اقتصاد امریکا و اقتصادهای جنوب شرق آسیا و غیره مناطق جهان که وابسته به اقتصاد امریکا هستند در سالهای قبل یک بهبود تصنعی بوده است. گرچه از سالهای 1980 تا اوایل سال 2003 انباشت سرمایه وجود داشته است؛ ولی موجب کاهش جدی در میزان و رشد سرمایه گذاری و موجب پائین آمدن کاهش میزان سودآوری سرمایه شده است. و بعلاوه پائین آمدن سطح تقاضا در سطح جامعه، بعلت پائین آمدن درآمدهای مردم، دولت امریکا برای رونق اقتصادی مردم را تشویق به گرفتن قرض نمود؛ از جمله قرض برای خرید خانه، که بعد از چند سال با بالا رفتن ربح این قروض و پائین آمدن سطح عایدات آنها به وضعیت بدی دچار شدند. و حتی خانه های شان از طرف شرکتها و بانکها مصادره شد، و سطح خرید آنها به شدت پائین افتاد.

عوامل و مسایلی که در شدت و عمق بحران اقتصادی کنونی مؤثر بوده اند:

- سیاست نئولیبرالی (خصوصی سازی و کاهش هزینه های برنامه های اجتماعی) که بعد از سالهای 1990 جهت مقابله با رکود صورت گرفته است.

- موضوع احیای اقتصادی بدون اشتغال زائی.

- سودآوری در بخش غیرمالی اقتصاد به کمترین میزان آن از سال 1980 به این طرف رسیده است.

- بانکهای بزرگ برای مقابله با سقوط ، به افزایش بهای سهام روی آوردند، که وضعیت کنونی نتیجه آنست.

- انفجاری سابقه وام ستانی خانوارها که موجب سیر صعودی فوق العاده قیمت های مسکن و به تبع آن «ثروتهای» خانواده ها شد.

رشد حبابی قیمت مسکن در طول سال 2000 تا 2005 در تاریخ بشر سابقه نداشته است. این مسئله موجب حدود 90-100 درصد رشد در تولید ناخالص داخلی امریکا در 5 سال اول چرخه تجاری جدید به خاطر مصارف شخصی و ساخت مسکن بود.

- افزایش تقاضای مصرف کنندگان به واقع، نتیجه بدیهی های بیشتر مصرف کنندگان بود، که باتسهیلات اعتباری خیلی ارزان شدید شد. که نه فقط موجب احیای اقتصاد نگشت بلکه باعث افزایش چشمگیر واردات شده و میزان کسری تراز پرداخت هارابه میزان بی سابقه ای افزایش داد. بنگاه های امریکائی برای بهبود سودآوری، از اشتغال آفرینی، سرمایه گذاری و مزد کاستند که نتیجه اش کاستن از میزان رشد تقاضای کل و در نتیجه کاستن از انگیزه های خودشان برای گسترش بود. از سال 2000 به این طرف در امریکا و در سرتاسر اقتصادهای پیشرفته سرمایه داری جهان مآشاهد کمترین میزان رشد در بخش واقعی اقتصاد بوده ایم که بایزترین گسترش بخش مالی و "پاکاغذی" اقتصاد در تاریخ امریکا همراه شده است.

-- کاهش میزان استخدام و کاهش مصرف خانواده ها در امریکا و کاهش پس انداز و عدم توان قرض گرفتن و کاهش قابل توجه در میزان رشد اشتغال زائی .

- بحران بانکهای بزرگ که در واقع گردانندگان اصلی اوراق مالی اند.

- موضوع بهره دهی خانه بانرخی گزاف در امریکا.

- موضوع اعتبار (اوراق «اعتباری») که بر اساس اعتبار صرف گرفته شده است نه باتکیه بر سرمایه که موجودیت واقعی دارد.

- تصاحب خانه های شمار بزرگی از مردم تنگدست که دیگر قادر به پربازداخت واهی های شان نیستند.

- دست به دست کردن اعتبارات بدون محل در زیر عنوان های میان خالی، فروش فوری آنها به برادران یا (خواهر زن) سرمایه دار خویش.

بحران کنونی مانند بحران دوره ای دیگر در سرمایه داری ناچار از بطن دوتضاد ذاتی و لاینفک نظام سرمایه داری برمی خیزد: تضاد میان کار و سرمایه و تضاد میان خود سرمایه داران.

حوزه گردش سرمایه : در حوزه تولید «ارزش اضافی» به هیئت سرمایه ای جدید درمی آید. در حوزه توزیع و گردش، باروری سرمایه به نرخ سود بستگی دارد و این نرخ نیز در حوزه ای تولید، و بر اساس ارزش اضافی تولید، تعیین میشود.

نقش- سرمایه در گردش (مانند سرمایه مالی)، نقش- نامستقل- وحاشیه ای- است. این- فورم- سرمایه در فرایند گردش (چنانکه از عملکردهای سرمایه ای مالی در بحران کنونی مشاهده می شود)، کاملاً مستقل و جدا از حقیقت وجودی (یعنی اصلی) خویش عمل میکند. بدین جهت مارکس سرمایه مالی را، که از نقطه نظر گردش سرمایه خود واقعیت انکار ناپذیری است، بدرستی "سرمایه غیر حقیقی" (نه غیر واقعی!) مینامد.

باز نظر داشت فرامیلتی شدن سرمایه و گسترش جهانی آن بیش از پیش خصوصاً در دنیای بهم پیوسته امروز؛ این بحران تأثیرات و تبلورات ساری و جاری جهانی دارد.

- موضوع روی هم انباشته شدن "اوراق بدهی" با وثیقه های پادروها یا اوراق تجاری بایستوانه بقصد دریافت سود آنی و بدون پشت گرمی به وثیقه (یا با پشت گرمی اندک) .

- در سه ماه اول سال- 2008 سود سهام اوراق قرضه، و سود وامهای جمعی (سندیکائی) بانکهای سرمایه گذاری بزرگ بیش از 45 درصد کاهش یافته است.

نوت: موضوع: " فرایند ارزش زدائی در تولید و رابطه ای تنگاتنگ آن با گردش پول و نقش تکامل یافته ای کنونی سرمایه مالی در «دوران گلوبلیزاسیون». فضای گردشی که اغلب با رقابت خصمانه و گسترده ای سرمایه به صورت بحرانی درمی آید که اکنون شاهد آن هستیم. بحران امروز (به ویژه فعالیت های شدید "سفته بازی" خود را به دقت در قلمرو مالی ظاهر میکند؛ که در این قلمرو تمایل حفظ ارزش موجود بادست به دست کردن آن باویرانی پرشتاب در فرایند تولید هم آهنگ است. در این رابطه است که تناقض میان و درون حیطه های تولیدی و گردش پول

چشمگیرتری شود، در فرایند گسترده خود را با آشفتنی هرچه بیشتر در عرصه جهانی به صورت بحران مالی به نمایش می گذارد. بحران در بخش در قرض فرو رفته ای بازار مسکن (یعنی رهن های بانرخ گزاف بهره) در ایالات متحده امریکا شروع ، و پس از آن طی یک سیر صعودی و تسلسلی در تخریب تأسیسات مالی بینابینی در امریکا، در سراسر سیستم مالی جهان تجدید قوا می کند.

- موضوع- مغلطه دیدگاه اقتصادی- از منظر ایدئولوژیک- عرصه ("Supply- Side economics")، اعتقاد کورکورانه آن- به کفایت خود- تنظیمی- بازار،- و افسانه عدم نیاز به دخالت دولت- در چگونگی- گردش سرمایه (اعمال ایدئولوژی لیبرالی)، سرانجام اقتصاد امریکا را در آستانه ورشکستگی قرار داد.

- "حبابهای سفته بازی منتهی از معاملات ریسکی مسکن، از فرایند موسسه های رهنی قروض گرفته، تا بازارهای اوراق قرضه ای پادروا، بازارهای اوراق تجاری با پشتوانه، و بالاخره بازار بیمه ای تعهد پرداخت وام، یکی پس از دیگری در پیش چشم مقامات دولتی و مردم امریکا ترکیدند. و اثرات تسلسل این به هم پاشیدگی، هم در امریکا، و هم از طریق مجراهای پیوسته و انتقالی فراملیتی، در تمام جهان به مثابه مرض مسری سرایت کرد."

- پیامهای این بحران، برای اقتصاد امریکا و اقتصاد جهان، هنوز تبلور کامل خود را نیافته است؛ چراکه بحران هنوز در مراحل نخست گسترش خود است. علایم این بحران، از دیدگاه اقتصاد سیاسی، از یکسو خود نشانه ای کلاسیک بروز تغییرات درونی اقتصادی از حالت بالقوه به بالفعل و بعد به معنای دقیق کلمه، بازتاب منازعه میان حفظ ارزش تولید شده از یکسو، و از سوی دیگر تخریب مصرانه و ارزش زدائی آن پیش از آغاز دوره ی بعدی انباشت است.

عده از کارشناسان باین نظر اند که ما امروز بادنوع بحران روبرو هستیم: الف- بحران عینی ادواری سرمایه داری، ب- بحران- اندیشه در تعبیر تحولات- روزانه- این- نظام- در حوزم- تنگ- نظران- یا غیر علمی، و به شدت ایدئولوژیک مکتب مسلط اقتصاد بورژوازی.

اقتصاد ایالات متحده امریکا بعد از سال- 2003 در سراشیب رکود قرار داشته است. اما خطر بیشتر بحران بانکی و رابطه تنگاتنگ آن با دیگر مؤسسات مالی امریکا همزمان با این رکود است. در رأس همه اینها، سقوط قابل ملاحظه ای ارزش دلار امریکا به نسبت دیگر ارزهای جهان، قرار گرفته است. دیگر در سقوط ارزش دلار طولانی شده است و ابعاد آن بازتاب پیاپی افزایش قابل ملاحظه ای قیمت طلا، نفت خام (تا قبل از 4 - 5 ماه اخیر سال گذشته) و فراورده های عمده ای غذایی است. ضرب المثلی است "زمانی بود که اگر اقتصاد امریکا عطسه میکرد، اقتصاد سایر کشورهای عمده ای جهان در آتش تب سرما خوردگی میسوخت. اما اکنون اگر همین اقتصاد از شدت عطسه نفس بند هم شود برغم سرایت همه گیرانه ای این بیماری مالی- دیگر حتی اقتصاد جهانی به امریکا عافیت باشد هم نمی گوید."

- تفاوت- اساسی- بین- نیولیبرالیزم (بعنوان- یک سیاست) و گلوبلیزاسیون (بمثابه- یک دوران- تاریخی) وجود دارد.

{نیولیبرالیزاسیون: با- پیاده کردن- سیاست- اقتصادی- نیولیبرالیستی- این- اقدامات- در دستور قرار میگیرد: خصوصی کردن دارائی های دولتی، گشایش بازار به روی سرمایه خارجی، سست (شل) کردن مقررات حاکم بر کسب و کار، کاهش هزینه های اجتماعی و محدود کردن سیاست های حمایتی از کارگران، جهش در زمینه «صنعتی کردن جهان سوم» و ادغام ماورای ملی تولید و حمل و نقل مواد خوراکی، فرایند نابودی نظام های سنتی کشاورزی در مناطق روستائی «جهان سوم» را سرعت بخشیده است. منظور حرکت اهالی از مناطق کشاورزی به شهرها و رشد سریع شهرهای قدیم و احداث شهرهای جدید است. برای نخستین بار بیش از نیمی از جمعیت جهان در شهرها زندگی میکنند. در این میان یک میلیارد نفر ساکن زاغه های موقتی هستند که در درون و گرداگرد شهرهای جهان سوم وجود دارد.}

نظر مقامات دولتی امریکا درباره بحران کنونی قبل از آنکه «دمل بحران مالی» سر باز کند: طبق گزارشهای مطبوعات غربی از ماه ها قبل در مورد شکنندگی وضعیت مالی و عدم ثبات در بازارها هوشدار داده میشد. قبل از آن قیمت مسکن در بریتانیا و امریکا برای سالها رشد 20 درصدی داشت. اما درآمد ملی برای (باز) پرداخت قیمت مسکن فقط 5 درصد در سال رشد داشت. اما «ترکیدن حباب» بازار مسکن باعث از دست دادن اعتماد و منجر به گسترش بحران مالی جهانی شد. مشکلات به نوعی در ماه مارچ 2008 و هنگامی شروع شد که «براشترنز» از بانکهای مهم "وال اسریت" باپول کمی از سوی رقیب آن "جی پی مورگان" خریداری شد. خبرنگاری بی سی که در آن وقت اوضاع را در منتهن از نزدیک مشاهده کرده بود چنین می گوید: "همه نسبت به این اتفاق گیج و مبهوت بودند فقط هنک پالسون، وزیر دارائی امریکا بود که

تلاش داشت خود را مطمئن نشان دهد." وزیر مالییه امریکا میگفت: " سازمان های مالی ما، بانکهای ما و بانکهای سرمایه گذاری ما همگی قوی هستند و من مطمئن هستم که آنها بر این بحران فایق خواهند شد. اما جورج سوروس، بانکدار مجاری الاصل، در ماه می- 2008 (حدود دوماه پس از شروع بحران) مشکلات راپیش بینی کرده بود. اوگفت: " این اصطلاح نظام قوی مالی جهانی بر روی یک رشته از عقاید کاذب بنا شده و بنابراین همواره در خطر مشکلات شدیدی بوده است. و حالا همه چیز خراب شده است." از زمانی که آقای سوروس این سخنان را گفته، بازار سهام "داو جونز" سقوط کرده و در یک نوبت 40 درصد کاهش یافت. اما در واقع در ماه سپتمبر 2008 بود که همه چیز فرو ریخت. 8 سپتمبر دولت امریکا گفت که برای نجات دوسازمان مالی مسکن "فنی می" و "فردی مک" از نابودی وارد عمل می شود. بسیاری از سازمان های مالی آسیائی از این دومنبع بزرگ مالی، وام گرفته بودند، و اصلأ برای امریکا این امکان وجود نداشت که بگذارد این دوسازمان مالی نابود شوند. دولت امریکا برای نجات این دوسازمان مالی اقداماتی کرد، اما این اقدامات باعث کمک به بحران نشد. فقط دوزریس از این اقدامات سهام شرکت "لهمن برادرز" فقط در یک روز مالی خود 40 درصد سقوط کرد.

پیتر موریسی، اقتصاددان امریکا و استاد دانشگاه مریلند در آن زمان گفت: " شرکت "لهمن برادرز" بامشکلات بزرگی روبروست. آنها در زمینه مسکن سرمایه گذاری های بدی کرده اند؛ چه سرمایه گذاریهای تضمینی و چه در املاکی که خود در آن سرمایه گذاری کرده اند، به ویژه در بریتانیا، بیلان مالی این شرکت بسیار خراب است. فقط یک آدم احمق این شرکت را تمام وکمال می خرد." چهار روز پس از آن این شرکت ورشکسته اعلام شد. آلن گرین اسپن، رئیس بانک مرکزی امریکا در واکنش باین تحولات گفت: " این گونه اتفاقات هر پنجاه سال یکبار و شاید هم هر قرن یکبار اتفاق می افتد. شکی نیست که روند این تحولات از آنچه من تاکنون دیده ام عمیقتر است و هنوز هم البته ادامه دارند." فقط دوزریس بعد از اظهارات آلن گرین اسپن بود که بتاريخ 17 سپتمبر 2008 بانک مرکزی- امریکا برای نجات بزرگترین- شرکت بیمه " AIG " مبلغ 85 میلیارد دلار اعتبار داد؛ این اعتبار از پول- مالیات- دهندگان- هزینه شد. بتاريخ- 16 سپتمبر بانک- Lehman Brother اعلام ورشکستگی نمود.

اقدام بعدی کمک (700) میلیارد دلاری دولت امریکا برای کمک به جلوگیری از نابودی شرکت های امریکا شد. کمکی که به برنامه « آفتابه خرج لحیم» مشهور شد. هدف این اقدام کمک به بانکها است تا تصاحب آنها. جورج بوش رئیس جمهور امریکا، از قانون گذاران خواست تا هر چه زودتر این کمک رابه تصویب برسانند. اگر چه این قانون به تصویب رسید اما با وجود آنهم ارزش سهام در بازار های سهام سقوط کرد؛ و اقدامات جهانی تأثیری بر آن- نداشت. دولت بریتانیا- نیز پول- مالییه- دهندگان- را به بانکها- تزریق- کرد. همچنان- چندین کشور دیگر عضو اتحادیه اروپا صدها میلیارد دلار از پول مالیات دهندگان را در بانکها تزریق کرده و یابه شرکت های در حال سقوط کمک کردند. اما بسیاری از اقتصاددانان با این اقدام مخالف بوده آنرا استفاده از پول (مردم) برای بازار های شکست خورده مالی خواندند. دولت امریکا باتضمین برخی از وام های دارای ریسک، یعنی وامهای- که دولت آنها را- بدین- گونه- باو راق- بهادار خزانه- ای- بدون- ریسک- مبادله- میکند. بقول- عده از کارشناسان اقتصادی اکنون این اوراق به اصطلاح بهادار (اوراقی که بایشتوانه ای شرکت های بی اعتبار شده ای خصوصی صادر شده اند) حتی ارزش کاغذی که بر آن رقم خورده اند را ندارند. در امریکا رهن های بانرخ بهره گزاف در بازار، حدود (21) درصد کل رهن مسکن را تشکیل میدهند.

اوضاع اقتصادی و اجتماعی امریکا

امریکا بخاطر این بحران عمیق اقتصادی تاکنون زیان های بیش از هزار میلیارد دلار را متحمل شده و در نتیجه با کمبود شدید اعتبار مواجه شده است. این بحران امریکارادر موقعیت ورشکستگی مالی قرار داده است. اکنون ارزشدائی بی امان سرمایه خالص بازار املاک تأثیرات خود را در سراسر جهان از ایرلند تا هندوستان به نمایش گذاشته است. " این بحران امریکارادر چنان موقعیتی قرار داده است که دیگر موتور حرکت دهنده اقتصاد جهان نیست." اکنون وام دولت امریکا به حدود ده تریلیون دلار میرسد. در واقع مردم امریکا حدود ده تریلیون دلار از بانکها و شرکتهای قرضدار اند که هر سال بان افزوده میشود. تنهادر ماه سپتمبر 2008 در امریکا بیش از 160 هزار نفر شغل های خود را از دست داده اند. جنگ افغانستان و عراق بر عکس باعث تحرک اقتصاد امریکا نه شد. وامگیری آخرین حربه برای دولت امریکا بود که به مرزنهائی اش رسیده است. امریکا فعلاً از عهده پرداخت وامهایش عاجز است. ایستوات مزاروش نظردارد که "بحران ساختاری نظام سرمایه داری از دهه 1970 آغاز شده است، و تغییرات مهمی در موضع گیری های امپریالیسم امریکا در سطح جهان بوجود آورده است. برغم لفاظی های فراوان درباره آشتی جوئی و تبلیغات بی معنی بعدی درباره « نظم نوین جهانی» باین

وعده میان خالی که «پاداش» آن «صلح» خواهد بود؛ مواضع هرچه ماجراجویانه تر و تهاجمی تر را در سطح جهان اتخاذ کرده است. اگرچه این مسئله بی تردید حقیقت دارد که جنگ سرد و تهدید نظامی- فرضی اتحاد شوروی در گذشته با موفقیت هرچه تمامتر بهانه توجیه گسترش مهار گسیخته، چیزی شد که ژنرال آیزن آور در پایان دوره ریاست جمهوری اش آنرا «مجمع نظامی- صنعتی» خواند...."

دولت امریکا در طی 7 سال ماهانه یک میلیارد دلار صرف جنگ تجاوزکارانه اش در افغانستان مینماید و در طی پنج سال ماهانه حدود چهار میلیارد دلار در جنگ عراق هزینه میکند. لکن در امریکا برای 36 میلیون نفر بیمه صحت وجود ندارد و 9 میلیون طفل از حق بیمه صحت محروم اند، 37 میلیون نفر در فقر کامل بسر برده و بدون چتر حمایتی اجتماعی اند، در امریکا حدود سه و نیم میلیون نفر بی سرپناه اند و جای خواب ندارند. 67 درصد مردم امریکا فکر میکنند که سطح زندگی آنها پائین آمده است، 75 درصد مردم امریکا به نسبت های مختلف و در عرصه های گوناگون زندگی مشکلات اقتصادی دارند، یک چهارم مردم امریکا در فقر زندگی میکنند، دوسوم شهروندان امریکا برای تامین معیشت شان باید فوق توان شان کار کنند. سیاه پوستان که حدود 13 درصد جمعیت امریکا را تشکیل میدهند اما حدود 29 درصد فقرای امریکا را در بر میگیرند. این نسبت سه برابر میزان فقر در میان سفید پوستان است. 70 درصد از یک و نیم میلیون زندانی امریکا سیاه پوست اند. و چند میلیون زندانی دیگر که بیرون از دیوارهای زندان بصورت تعلیق مجازات و التزام بسر می برند. ارقام تکان دهنده فوق بیانگر تمامی چهره های زشت و پلید تبعیض نژادی در این امپراتوری سرمایه داری جهانی است. از سالهای- 1980 باین- طرف شرایط زندگی- سیاه پوستان- یکبارمه سیر قهقرائی- بخود گرفته است. مرگ و میر اطفال سیاه پوستان 17.7 در هزار شمارنوزادان آنهاست. این رقم دو برابر مرگ و میر نوزادان سفید پوستان و بالاتر از مرگ و میر نوزادان در کشور تابلند است. 43.2 درصد کودکان سیاه پوستان در فقر زندگی میکنند (آمار 1998 این رقم را 48.8 درصد نشان میدهد). از سال (1998) 23 درصد مردان سیاه پوست از سن 20 تا 29 ساله یا در زندان بسر میبرند و یا زیر نظر مستقیم پولیس قرار دارند. سیاه پوستان نزدیک به نیمی از قربانیان قتل در امریکا را تشکیل میدهند. ماهانه حدود هزار نفر از سربازان کهنه امریکا که در جنگهای ویتنام و کمبودیا شرکت داشته اند، دست بخودکشی میزنند، 300 هزار عسکر امریکائی برگشته از عراق با اثر ضربات روانی از جنایاتی که خود در آن شرکت داشته اند، از امراض روانی شدیداً رنج میبرند و از جمله 19 درصد آنها ضایعه مغزی دارند. دولت امریکا 650 میلیون دلار صرف مداوای عساکر امریکائی کرده است، بودجه نظامی امریکا بیش از 500 میلیارد دلار است، و بعد از سال 2003 سالانه یکصد میلیارد دلار به بودجه نظامی امریکا افزوده شده است. دولت امریکا سالانه ده میلیارد دلار صرف تحقیق و انکشاف موشکهای ضد موشک میکند و این کار بوسیله کمپنی بوئینگ انجام می شود. کسرتجارتی امریکا در سال گذشته 62 بلیون دلار بود. در سال 2006 کسری موازنه بازرگانی امریکا برای پنجمین سال متوالی افزایش یافته و به رقم بی سابقه 765 میلیارد دلار رسید. مدارس و برنامه های- درسی- در امریکا وضعیت بدی- دارند، بیکاری- بیداد- میکند، میزان- جرایم- و جنایت- و شیوع مواد مخدر به پیمانه وسیع روبه گسترش است. امریکا بحیث دارنده بزرگترین اقتصاد جهان و پیشرفته ترین کشور سرمایه داری سالانه حدود 34 هزار امریکائی خودکشی میکنند و هر سال رقم خودکشی ها افزایش میابد. در اروپا بطور مثال در کشور هلند که حدود 16 میلیون نفوس دارد سالانه 94 هزار نفر هالندی اقدام به خودکشی میکنند و 410 هزار نفر دیگر با اثر ابتلا به امراض روانی عمدتاً "بیماری افسردگی" در چنان حالت بد روحی قرار دارند که فکر میکنند خودکشی کنند و سالانه 1600 نفر خودکشی میکنند (آمار ماه مارچ سال- 2007 - از نشریه Algemeen Dagblad).

امپریالیسم امریکا بعد از جنگ جهانی دوم بحیث یک ابر قدرت نیرومند در عرصه جهانی عرض وجود نمود. این ابر قدرت جهانخوار بمنظور رسیدن به اهداف و مقاصد غارتگرانه امپریالیستی اش و سلطه بر جهان حملات نظامی اش را بر جنوب شرق آسیا آغاز نمود. جنگ کوریا را مشتعل کرده، این کشور را به دو بخش تقسیم و دولت دست نشانده را در بخش جنوب مستقر نمود. بعد جنگ های ویتنام و لانوس و کمبودیا را آغاز کرد. میلیون ها نفر را در جنوب شرق آسیا بخاک و خون کشاند و خرابیها و ویرانیهای جبران ناپذیری را در این کشورها وارد کرد. اما بیش از همه در جنگ ویتنام به مقاومت قهرمانانه خلق ویتنام مواجه شده و مفتضحانه شکست خورد. باطراحی و راه اندازی کودتاهای خونین بوسیله سیا و عناصر خود فروخته بومی در چندین کشور جهان منجمله در کشورهای اندونیزیا و چیلی، توانست سلطه غارتگرانه اش را بر خلقها و ملل مظلوم تحمیل کند. دولت امریکا همه این تجاوزات و لشکرکشی ها را علیه خلقها و ملل ستمدیده برای مردم امریکا جلوگیری از رشد و نفوذ کمونیسم و تهدید اتحاد شوروی انجام می داد. البته این یک جنبه قضیه بود که به منظور فریب مردم امریکا و مردمان سایر کشورهای سرمایه داری به شدت تبلیغ میشد. و خصومت و رزی امپریالیسم و ارتجاع بین المللی

علیه کمونیسم امر مسلمی است و به هر گونه توطئه و جنایتی علیه آن دست زده و آنرا تا آخرین رمق حیات ادامه می دهند. در امریکا و سایر کشورهای سرمایه داری رسانه های جمعی برای مدت 70 سال با تبلیغات ضد کمونیستی سعی کردند تا اذهان مردمان شان را نسبت به ایدئولوژی رها بیخش کمونیسم انقلابی متشوش ساخته و با منحرف کردن توجه مردم و اغوای آنها، نقشه های غارتگرانه امپریالیستی خود را در سطح جهان عملی کردند. اگر چه تبلیغ و تخریب و توطئه گسترده علیه کمونیسم و اندیشه کمونیستی یکی از وظایف اصلی و مهم امپریالیسم و ارتجاع بین المللی را تشکیل داده و میدهد؛ لکن تجاوز نظامی بر خلقها و ملل و به استعمار کشیدن آنها و تسلط بر منابع طبیعی، مناطق استراتژیک، کنترل بر بازارها و استثمار نیروی کار از آن به منظور تأمین منافع سرمایه هدف اساسی و مهم دیگر سرمایه و امپریالیسم جهانی را تشکیل میدهد. با آنکه بعد از سال 1956 میلادی و به قدرت رسیدن باندریز یونیستی خروشچف دیگر در اتحاد شوروی دولت سوسیالیستی و حزب کمونیستی سرنگون شده بود؛ لکن دولت امریکا و دیگر کشورهای سرمایه داری- امپریالیستی- با استفاده از ماسک کمونیستی رهبران اتحاد شوروی با تبلیغات گمراه کننده به جهت «بدنام کردن کمونیسم» با شدت تمام ادامه دادند.

امپریالیسم امریکا بعد از فروپاشی امپراتوری اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی حریف بزرگش در سطح جهان بنام «نظم نوین جهانی» تطبیق نقشه تشکیل امپراتوری جهانی اشرا به منصه اجرا قرار داد. حمله بر عراق را در اوایل دهه نود میلادی آغاز کرده و با براه انداختن جنگ در منطقه بالکان و تجزیه کشور یوگسلاویا به توسعه جویی و سلطه گری خود در جهان ادامه داد. اگر دولت امریکا اهداف امپریالیستی اش را در سطح جهان در نیمه دوم قرن بیستم زیر نام جنگ با کمونیسم به پیش برد اما ملاحظه می شود که این اهداف را در قرن بیست و یکم زیر شعار «جنگ با تروریسم بین المللی» آغاز کرده است.

بعد از حمله انتحاری 11 سپتمبر 2001 بر برجهای مرکز تجارت جهانی که به مرگ بیش از سه هزار انسان انجامید؛ طبقه حاکم امریکا که جورج بوش و گروه هم فکر و هم کار او در قصر سفید یعنی نومحافظه کاران مسیحی- بحیث نمایندگان- طبقه حاکم- سرمایه دار به منظور تحقق- خواستها- و اهداف- آن- در امریکا و جهان مامور شده بودند؛ این واقعه را فرصت مناسبی یافتند و با تمسک قرار دادن آن، از یک طرف افکار عمومی و حمایت اکثریت مردم امریکا را در «جنگ علیه تروریسم» جلب نموده و اقدامات عملی در جهت تحقق اهداف توسعه طلبانه شان در مناطق آسیای وسطی و شرق میانه نمودند. همان بود که با شیوه فاشیستی خلقهای افغانستان- عراق- را- مورد حمله- نظامی- قرار داده- و زیر سلطه- استعماری- در آوردند. از طرف دیگر قوانین و مقررات شبه فاشیستی را در جامعه امریکانیز مریع الاجرا قرار دادند. با ایجاد فضای رعب و وحشت در بین جامعه وزارت جدیدی بنام «حفظ امنیت ملی» در کنارسیا و اف بی آی تاسیس کردند؛ که به بهانه تعقیب و شناسایی «تروریستها» کنترل و تعقیب هر چه بیشتر شهروندان امریکائی خصوصاً اقلیت های ملی مسلمان را تشدید کرده و فضای اختناق را بر جامعه امریکا مستولی ساختند. با حاکم کردن فضای پولیسی در جامعه امریکا حقوق مدنی و آزادیهای سیاسی و اجتماعی مردم را محدود کرده و بخشهای از شهروندان امریکا خاصاً رنگین پوستان بیش از پیش مورد سوء ظن مامورین امنیتی قرار گرفته اند.

اما برخلاف ارزیابیهای طبقه حاکم امریکا و دولت جورج بوش که خواستند از واقعه 11 سپتمبر 2001، که آنرا چون موهبت الهی برای پیشبرد اهداف غارتگرانه شان در سطح جهان می پنداشتند تا از این طریق منابع و مناطق مهم بیشتری از جمله در مرکز آسیا و شرق میانه را در کنترل شان در آورند. لکن در عمل اوضاع بر وفق مراد سرمایه داران امریکا و متحدین شان متحول نشده و بعکس در عراق و افغانستان در منجلاب جنگهای پرهزینه و فرسایشی گیر مانده اند. این اقدامات تجاوز کارانه و ضد انسانی طبقه حاکم امریکا و دولت بوش علیه خلقها و ملل مظلوم در افغانستان و عراق بیش از دوره های قبلی از جنبه های سیاسی و اقتصادی بر دولت امریکا ضربات شدیدی وارد آورد. اقتصاد امریکا بحیث بزرگترین اقتصادهای جهان هر چه عمیقتر در بحران فرو رفته و ورشکستگی- این- نظام- استثمار و بیگمار هر چه بیشتر متباز گردید. حملات- فاشیستی- امپریالیستی- امریکا و متحدین آن بر خلقها و ملل تحت سلطه (افغانستان و عراق) نیز نتوانست به حال اقتصاد بحران زده و ورشکسته امریکا و شرکایش مفید واقع شود. از اینرو طبقه حاکم امریکا تصمیم گرفت تا جهت بازسازی «و نجات» سرمایه امریکا از این بحران و ورشکستگی شیوه دیگری از دیکتاتوری سرمایه را بکار گرفته و روی دیگر سکه را بنمایش بگذارد. سرمایه داران امریکا سعی میکنند تا موقعیت شدیداً لطمه خورده این کشور را در سطح جهان اعاده کرده و با شیوه های ظاهراً «صلح طلبانه» از شدت احساسات ضد امریکائی در جهان بکاهند. در حالیکه امریکا بحیث یک ابر قدرت نظامی بزرگ به کمک متحدینش بحیث ژاندارم جهان عمل کرده و تلاش میکند تا

این موقعیت را تحکیم بخشد. اکنون ارتش آمریکا در 130 کشور جهان مستقر بوده و کشتار خلق عراق بوسیله ارتش آمریکا و انگلیس و قتل مردم افغانستان بوسیله ارتشهای آمریکا و ناتو جریان دارد. بارک اوباما ماهرانه در جریان انتخابات بالفاظی و فریبکاری آرای مردم آمریکا را بدست آورد. او اگر در جریان انتخابات متواثر از «تغییر» صحبت می کرد؛ در حقیقت مفهوم آن نه تغییر در وضعیت اقتصادی و اجتماعی نابسامان مردم آمریکا و خدمت در راه صلح جهانی که به جهت بازسازی امپراتوری سرمایه داری آمریکا است. دیده شد که عوام الناس باز هم دچار این خوشباوری شدند و به او رأی دادند. متأسفانه که عوام آمریکا و سایر کشورها. به ماهیت فکری سابق. بارک اوباما. ماهیت فکری و طبقاتی. فعلی او کمتر توجه میکنند. در حالیکه او باین مقام تکیه زده است تا به مردم آمریکا و جهان خدمت و کمک کند بلکه آمده است تا این نظام ستمگر و خونخوار را بازسازی نماید و در صورت امکان اقتصاد آنرا از منجلا ببحران و ورشکستگی «نجات» دهد. اوباما بحیث نماینده طبقه سرمایه دار حاکم آمریکا و بحیث سردمدار امپریالیسم جهانی تلاش می کند تا با استفاده از ناراضائی مردم آمریکا خاصاً طبقه زحمتکش که از سیاست های بوش و حزب جمهوریخواه در عرصه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و نظامی در طی هشت سال گذشته رنج و عذاب و محرومیت های زیادی متحمل شده اند و هزاران فامیل آمریکائی عزیزان شان را در جبهات جنگ در افغانستان و عراق از دست داده و یادربیش چشم شان معلول و معیوب جسمی و روانی افتاده اند و خوشبوارانه دچار این توهم شده اند که گویا بارک اوباما در موقعیت طبقاتی اش غیر از جورج بوش است و خواهد توانست در درونج آنها را تخفیف داده و وضعیت زندگی اقتصادی و اجتماعی آنها را بهبود بخشد و بیش از این فرزندان شان در معرکه های جنگ تجاوزکارانه دولت آمریکا و متحدین آن- در عراق- افغانستان- بخاطر برآوردن- اهداف- سرمایه- کشته نشوند و دیگر بخاطر هویت آمریکائی شان مورد تنفروانزجار و انتقامگیری خلقهای کشورهای افغانستان و عراق قرار نگیرند که بوسیله بمب افکن های آمریکائی و در زیر چکمه های ارتش خونخوار یانکی ها و متحدین ناتو آن کشته می شوند و یادربزرگانه های مخوف آمریکا در عراق و افغانستان و سایر کشورهای جهان بطرز وحشیانه و ضد انسانی- شکنجه می- شوند. سرمایه داران آمریکا. زمینه انتخاب اوباما را آماده ساخته و صدها میلیون دلار هزینه کردند تا با اصلاحاتی در نظام اداری دولت و اعاده برخی از حقوق قانونی سلب شده مردم آمریکا بوسیله حکومت جورج بوش و با مهیا کردن زمینه اشتغال و کار بهبودی جزئی در وضعیت اقتصادی آنها بوجود آورده و فضای خانه را برای سرمایه امن سازد، تا بتواند در عرصه جهانی به اهداف غارتگرانه امپریالیستی شان دستیابند. دیکتاتوری فاشیستی نظام سرمایه داری و دموکراسی بورژوائی دوروی یک سکه اند.

اگر به نظرات و مواضع قبلی اوباما توجه شود وی به افزایش بودجه نظامی آمریکا؛ به افزایش نیروهای نظامی در افغانستان و بمباران خاک پاکستان (که باز هم بیش از پیش مردم افغانستان و پاکستان بقتل میرسند و ویرانیهای بیشتری در این دو کشور ببار می آید) رأی موافق داده و تصمیم جدی در عملی کردن این طرح دارد. او به کمک صدها میلیارد دلار به سفته بازان و حقه بازان بانکها و مراکز مالی و آل استریت، رأی موافق داده است. همچنان قبل از این در مجلس سنا مواردی وجود دارد که بارک اوباما به لایحه های که برضد منافع مردم آمریکا و خلقهای تحت ستم جهان بوده است نیز رأی موافق داده است. بعلاوه اوباما در تمام سخنرانیهایش در جریان مبارزات انتخاباتی از موقعیت طبقه پائین صحبت نکرده و فقط بهبود وضع طبقه متوسط و بالامطمح نظر او بود.

در ماه جنوری 2008 گزارش شد که تولید ناخالص داخلی آمریکا حدود یک سوم تولید ناخالص کل جهان بالغ می شود. در نتیجه، اقتصاد سایر کشورها. از طریق ارتباط مستقیم. یا غیر مستقیم. تجاری و سرمایه گذاری آمریکائیها. به شدت. به اقتصاد آمریکا. وابسته است. این- موضوع. از طریق- سرمایه گذاری- آمریکائی- ها در کشورهای برخوردار از رشد سریع اقتصادی و اتکای شدید اقتصاد این کشور به بازار آمریکا صورت می گیرد. رکود و بحران در اقتصاد ایالات متحده آمریکا و کاهش توانائی آن در جذب صادرات و صدور سرمایه میتواند به رکود و بحران وسیع در اقتصاد این گروه از کشورها منجر شود. بروز چنین وضعیتی بصورت زنجیره ای بر اقتصاد کشورهای دیگر نیز تأثیر خواهد گذاشت و خطر رکود و بحران وسیع در اقتصاد جهانی را در پی خواهد آورد. ویکی از نتایج آن، کاهش تقاضا ها برای صادرات تمامی کشورها از جمله صادرکنندگان نفت خواهد بود (انگیزه های- سیاسی- را در سیاست- های- اقتصادی- آمریکا. نیز نباید از یاد برد). اگرچه فشار تورمی در آمریکا میتواند به طور موقت بازار پر رونق را برای صادرات سایر کشورها ایجاد کند، اما نتیجه نهائی آن تنزل نرخ برابری دلار و افزایش بهای کالاها و خارجی در آن کشورها و کاهش تقاضا برای این نوع کالاها خواهد بود.

باوجودی که تاحال حدود یک تریلیون دلار جهت تحرک اقتصاد امریکا توسط دولت این کشور هزینه شده است ولی هنوز اوضاع بطرف وخامت روان است. چنانچه روز 6 جنوری 2009 بارک اوباما رئیس جمهور منتخب امریکا درواشنگتن به خبرنگاران گفت که: "اقتصاد امریکا بسیار بیمار است و وضع آن در حال وخیم تر شدن است. اوگفت پیش بینی میکند که آمار بیکاری که قرار است اواخر این هفته منتشر شود، هشدار دهنده باشد". او افزود که: قصد دارد تا سال- 2011 سه ملیون فرصت شغلی ایجاد کند (در حالیکه رقم واقعی بیکاران در امریکا به بیش از 9 ملیون نفر می رسد). طرح «محرکهای اقتصادی» بارک اوباما شامل تخفیف های مالیاتی برای شهروندانی است که سالانه کمتر از دوصد هزار دلار درآمد دارند. این تخفیف ها همچنین شامل شرکت ها و کسب و کار های می شود که به استخدام نیروی کار جدید اقدام کرده باشند. همچنان شرکت های که سال گذشته ضرر داده اند مشمول معافیت های مالیاتی می شوند. کارشناسان میگویند که هدف از این طرح اوباما ایجاد تحرک اقتصادی با کاهش مالیات و افزایش مصرف پول به وسیله دولت است.

بتاریخ 8 جنوری 2009 بارک اوباما طی سخنانی در ایالت ورجینیا گفت: "این بحرانی است که در طول زندگی خود نمونه اش را ندیده ایم. جهان که به قوت اقتصاد ما وابسته است اکنون در حال نظاره است و منتظر است که امریکا بار دیگر پیشگام شود، و این کاری است که ما خواهیم کرد". اخطار شدید الحن اودر حالی صادر می شود که یک روز قبل ارقام رسمی در امریکا منتشر شد که در سال 2008 (6.2) ملیون نفر کار های خود را از دست داده اند. تنها در ماه دسمبر سال گذشته (524000) نفر کارشان را از دست داده اند. او علاوه کرد که: "دولت ما قبلاً پول زیادی خرج کرده است، اما هنوز ندیده ایم که این کار به افزایش اشتغال یادرآمدهای بیشتری و یابازگشت اعتماد به اقتصاد منجر شود." وی گفت هر تضمینی در مورد خرج پول بیشتر از سوی دولت به طور شفاف و با کمک "کارشناسان" اتخاذ خواهد شد. بتاریخ 21 جنوری 2009 بارک اوباما بسته 825 میلیارد دلاری را بنام "نجات اقتصادی" برای بهبود وضعیت اقتصاد بحران زده امریکا به کنگره پیشنهاد کرده است که از جمله (300) میلیارد دلار آن به معافیت های مالیاتی اختصاص دارد.

بحران اقتصادی جهانی و اقدامات کشور های سرمایه داری برای مقابله با آن

بتاریخ 10 اکتوبر 2007 اعلام شد که اقتصاد جهانی دچار رکود محسوس می شود؛ همچنان بتاریخ 5 نومبر 2007 از ضرر سیتی گروپ یکی از بزرگترین بانکهای جهان خبر داده شد؛ بتاریخ 8 نوامبر برنانکی رئیس گورنر بورد فدرال رزرو امریکا گفت که سرعت رشد اقتصاد امریکا کاهش میابد؛ تاریخ 20 نومبر کاهش بیسابقه ارزش دلار در برابر یورو خبر داده شد، بتاریخ- 27 نومبر گفته شد که بانک ابوظبی به کمک سیتی گروپ شتافت؛ بتاریخ- 6 دسمبر جورج بوش جزئیات طرح نجات مسکن را تشریح کرد؛ 10 دسمبر صحبت از میلیاردها دلار از مطالبات غیر قابل وصول بانک سوئیسی بمیان آمد و بالاخره روز 13 دسمبر 2007 منابع عمده سرمایه داری جهانی اعلام کردند که تلاشها برای بازگرداندن آرامش به بازارهای مالی آغاز شده و میلیاردها دلار به بازارهای پولی جهان تزریق می شود.

بتاریخ- 18 دسمبر اعلام شد که بانک مرکزی اروپا بیش از (500) میلیارد دلار منابع مالی با بهره نازل تر از بازار- در اختیار بانکها قرار میدهد. درین خبر گفته شد که هدف از این کار کاستن از فشار های موجود بر بازارهای مالی جهان است. در این خبر توضیح شد که: بانک مرکزی اروپا یکی از پنج بانک مرکزی است که در اقدامی اضطراری میلیاردها دلار پول به بازارهای مالی تزریق کرده است. همچنین گفته شد که در هفته های گذشته هزینه رد و بدل وام بین بانکها به شدت افزایش یافته که همین مسئله باعث تصمیم بانک مرکزی اروپا شد. گفته شد که تمام بانکهای که وثیقه کافی در اختیار دارند و برای نرخ بازگرداندن وام، رقمی بیش از 4.21 درصد را پیشنهاد داده اند، از بانک مرکزی اروپا پول دریافت کرده اند.

در همان وقت گفته شد که این امید می رود که پائین آمدن نرخ وام بین بانکی، به بانکها امکان میدهد که آنها هم منابع مالی خود را بانرخ پائین تر در اختیار شرکتها و افراد قرار دهند. (در حالیکه خلاف واقع موضوع کمبود نقدینگی در این بانکها مطرح بوده است). در همین روز در بازار فرانکفورت، نرخ متوسط وام بدون وثیقه بین بانکی به 4.52 درصد کاهش یافت. همچنان گفته شد که از روز 9 آگست همین سال که بازارهای اعتباری سقوط کردند، این اولین باری است که یک بانک مرکزی اتحادیه اروپا اعلام کرده است که منابع مالی نامحدود را با شرط بالاتر بودن از پرداخت وام رقمی مشخص، در اختیار دیگر بانکها قرار می دهد. در همین مورد صحبت از این بمیان آمد که دلیل بی میلی بانکها برای قرض دادن پول به یکدیگر، سقوط بازار املاک

در امریکا است. افزایش روند ناتوانی مشتریان در بازپس دادن مبالغ قرض گرفته شده، و همچنین میزان بالایی بدهی، بسیاری از بانکها را وادار ساخت که میزان سرمایه گذاری خود در بخش مسکن را کاهش دهند، که این کار میلیاردها دلار برای آنها هزینه دربرداشت. در نتیجه بانکها بانگرانی از امکان دستیابی به هر میزان منابع مالی اضافه، برای پرکردن خلای ناشی از ضررهای محتمل شده، استقبال می کنند. بانکهای مرکزی همچنین میزان نقدینگی در بخش بانکها را افزایش داده اند تا مطمئن شوند که بانکها به واگذاری اعتبار به شرکتها، مختلف ادامه میدهند. روز قبل از این خزانه داری فدرال امریکا از طریق انجام یک حراج، 20 میلیارد دلار را در اختیار بانکهای مقتضی قرار داد، هر چند این نهاد اعلام نکرد که مبلغ یاد شده نصیب چند بانک شده است. همچنین گفته شد که بانک انگلستان هم معادل (10) میلیارد پوند را به دیگر بانکها قرض میدهد. بانکهای کانادا و سوئیس نیز اعلام کردند که اقدام مشابهی را انجام خواهند داد.

بتاریخ 22 جنوری 2008 بدنبال سقوط بازارهای جهانی، ارزش سهام بازارهای آسیا و استرالیا به کاهش شدید خود ادامه دادند. شاخص "نیکه" بازار بورس جاپان در اولین دقایق آغاز روز کاری یک ونیم درصد افت کرد. ارزش سهام بازارهای کوریای جنوبی و استرالیا نیز 5 درصد کاهش یافت. بازار بورس سیدنی در استرالیا به طولانی ترین افت خود طی 26 سال گذشته ادامه داد. سقوط ارزش سهام یاد شده یک روز پس از این صورت گرفت که شاخص های بازارهای جهانی بیشترین کاهش بهار را پس از حملات 11 سپتامبر سال 2001 پشت سر گذارده اند. اواسط صبح همین روز ارزش سهام بازارهای جاپان بایش از 5 درصد سقوط به پایین ترین حد خود طی دو سال قبل آن رسید. در تایوان بازارهای بورس روز خود را با 6 درصد کاهش آغاز کردند. سقوط بازارهای یاد شده نگرانی های زیادی را درباره وضعیت بازارهای بورس آسیا در سال 2008 بوجود آورد. گفته شد که از آغاز سال میلادی جاری تا کنون بازار نیکه جاپان 13 درصد، هنگ سینگ هانگ کانگ 14 درصد و شاخص شانگهای چین 7 درصد کاهش یافته است.

بانگرانی از رکود اقتصاد جهانی بازارهای بورس لندن و پاریس روز دوشنبه 21 جنوری به ترتیب 5/5 و 7 درصد سقوط کردند. شاخص بازار بورس برازیل نیز در این روز 6/6 درصد کاهش یافت. کاهش بهای سهام بازارهای جهانی بدنبال نگرانی از وقوع رکود اقتصادی در امریکا صورت گرفت.

بتاریخ 25 جنوری 2008 کاخ سفید و دموکراتها درکنگره امریکا در مورد یک بسته محرک اقتصادی به ارزش 150 میلیارد دلار که مقداری از مالیات پرداختی را به افراد باز میگرداند به توافق رسیدند. نانسی پلوسی رئیس مجلس نمایندگان گفت که "کنگره در اولین تاریخ ممکن، آنرا به اجرا خواهد گذاشت تا چک های پرداختی پول به مردم پست شوند."

گفته شد که حدود 117 میلیون خانواده مشمول این طرح خواهند شد که براساس آن 600 دلار برای افراد مجرد و حداکثر 1200 دلار برای زوج ها ارسال خواهد گردید. زوج های که فرزندانند نیز بابت هریک کودک 300 دلار دریافت خواهند کرد. همچنان گفته شد که واشنگتن برای جلوگیری از ورود به رکود، دست به این اقدام سریع زده است. گفته شد که مجموع مالیات پرداختی به خانواده ها باید به (100) میلیارد دلار برسد و در همین حال کسب و کارها نیز از کاهش (50) میلیارد دلاری مالیات بهره مند می شوند.

این توافق در روز پس از آن حاصل شد که بانک مرکزی امریکا میزان نرخ بهره وام بانکی را از چهار و 25 درصد به سه و نیم درصد کاهش داد که بزرگترین کاهش در نوع خود طی 25 سال اخیر بود. اقتصاد امریکا در اثر افت بازار مسکن و بحران اعتبار و وام ضربه شدیدی خورده است. برخی سیاستمداران امریکا نگران هستند که این بسته مشوق ها ممکن است ضربه ای را متوجه اوضاع مالی دولت کند، چرا که بطور بالقوه می تواند کسربودجه 163 میلیارد دلاری سال 2007 را در سال 2008 مضاعف کند.

بتاریخ 9 اپریل 2008 صندوق جهانی پول اعلام کرد که بخاطر بحران اعتباری در امریکا، اقتصاد جهان در دو سال آینده رشد بسیار آرام تری نسبت به پیش بینی ها در گذشته خواهد داشت. این سازمان در پیش بینی رسمی خود اعلام کرد که رشد اقتصادی جهان به 3.7 درصد در سالهای 2008 و 2009 کاهش خواهد یافت که 1.25 درصد پائینتر از میزان رشد در سال 2007 است. اعلامیه علاوه نمود که در رأس این افول، امریکا قرار خواهد داشت که دچار "رکود جزئی" خواهد گردید. رشد اقتصادی در بریتانیا نیز در سالهای 2008 و 2009 با کاهشی عمده به 1.6 درصد خواهد رسید. در این گزارش اعلام شد که ضعیف شدن بازار مسکن، سیاست های انقباضی در بخش مالی و رشد ضعیف تر صادرات به اروپا و امریکا، به افت رشد اقتصادی در این کشورها دامن خواهند زد. در حالیکه وزارت مالیه (دارائی) انگلستان پیش بینی کرده بود که نرخ رشد در سال جاری دودرصد و در سال آینده 2.5 درصد خواهد بود. صندوق جهانی پول همچنین اذعان کرده که این رکود جهانی ممکن است حتی شدیدتر از چیزی باشد که در حال حاضر پیش بینی می کند و اعلام کرد که 25 درصد

احتمال دارد که هنگامی که رشد جهانی اقتصادی از 3 درصد کمتر شود، "رکود جهانی" رخ دهد. همچنان در این گزارش آمده است: "بحران بازارهای مالی در آگست سال 2007 به یکی از بزرگترین شوکهای اقتصادی از زمان دوران رکود اقتصادی آمریکا در (دهه 20 میلادی قرن گذشته) تبدیل شده است." مشکلاتی چون افت بازار مسکن در آمریکا، نقشی عمده در افول اقتصاد جهانی خواهد داشت. اماسندوق جهانی پول هوشدار داد که تورم بیش از اندازه قیمت مسکن در برخی کشورهای اروپایی مثل اسپانیا، ایرلند و بریتانیا، احتمال وقوع رکود اقتصادی در این کشورها را بیشتر ساخته است. در آمریکا قیمت مسکن (10 درصد) کاهش یافته است و صندوق جهانی پول معتقد است که در بریتانیا هم قیمت مسکن بین (10 تا 20 درصد) بیش از قیمت واقعی آن است. و نیز این سازمان پیش بینی کرده است که در آمریکا قیمت مسکن در سال جاری بین (14 تا 20 درصد) کاهش میابد.

مجله اکونومیست در شماره فوق العاده ای زیر نام "The World in 2009" در اول جنوری رشد تولید ناخالص داخلی (GDP) تعدادی از کشورهای جهان را در سال میلادی 2009 قرار ذیل پیش بینی کرده است: اوضاع متحده آمریکا (-0.2%) ، کانادا (0.5%) ، انگلستان (-1.0%) ، جرمنی (-0.2%) ، ایتالیا (%) ، یونان (-0.3%) ، ایرلند (-0.2%) ، هلند (0.7%) ، ناروی (1.5%) ، اسپانیا (-0.6%) ، جاپان (%) ، نیوزیلاند (1.5%) ، کوریای جنوبی (2.0%) ، سنگاپور (-0.1%) ، تایوان (1.5%) ، مکزیکو (0.9%) ، سوئیتزرلند (0%) ، سوئد (0.6%) ، بلجیم (0.5%) ، فرانسه (-0.1%) ، پروان (1.4%) ، دانمارک (-0.4%) ، هنگری (1.5%) ، روسیه (4.0%) ، رومانی (4.8%) ، پرتگال (0%) ، سلواکی (5.0%) ، پولند (3.8%) ، چین (8.0%) ، ترکیه (2.1%) ، مالیزیا (%) ، هندوستان (6.5%) ، اندونزی (3.4%) ، ایران (3.8%) ، مصر (5.7%) ، اسرائیل (%) ، وینزویلا (1.8%) ، بلغاریا (4.1%) ، جمهوری چک (3.4%) ، هانگ کانگ (1.9%) ، سلواکی (5.0%) و...

رکود اقتصادی در آمریکا:

همچنان صندوق جهانی پول پیش بینی کرده بود که در طی سال 2008 اقتصاد آمریکا تنها 0.5 درصد رشد خواهد کرد و میزان رشد آن در شش ماه ابتدای سال منفی خواهد بود. ضمن اینکه در سال 2009 هم شرایط باکندی- بهبود خواهد یافت. تنها شش-دهم درصد رشد مشاهده خواهد شد. این سازمان- هشدار داد که بادر نظر گرفتن ضرر یک تریلیون دلاری اعتباری وارد شده به بخش مالی، خطر شدیدتر شدن بحران وجود دارد. همچنان در این گزارش آمده است که ضررها از دارائی های مربوط به وام مسکن داده شده به افراد کم بضاعت، به دیگر بخشها مثل دارائی های تجاری، اعتبارات مالی مصرف کنندگان و بدهی های تجاری سرایت می کنند.

در اول اپریل 2008 بانک USB سویس اعلام کرد که در سه ماه اول امسال حدود (19) میلیارد دلار ضرر کرده است. این بانک در سال قبل آن نیز (18) میلیارد دلار متضرر شده بود. گفته شد که این رقم در اثر بحران وام مسکن در آمریکا به این بانک وارد شده است. Deusch Bank آلمان نیز اعلان کرد که در سال 2007 حدود چهار میلیارد دلار ضرر کرده است.

بتاریخ 9 اپریل 2008 دامینیک اشتراوس- کان رئیس صندوق بین المللی پول در مصاحبه ای با روزنامه اقتصادی فاینشئل تایمز، چاپ بریتانیا گفت: "اعتبار یک پدیده جهانی است که در اقتصادهای پیشرفته جهان تأثیر گذاشته و نهایتاً دامنه ای آن گریبانگیر کشورهای در حال توسعه مانند چین و هند نیز خواهد شد. او علاوه نمود: این تصور که تنها امریکاست که عمده گرفتار معضل کمبود اعتبار شده است، تصویری واهی است. او همچنان هوشدار داد که کمبود اعتبار بر رشد اقتصاد جهان تأثیر نامطلوب خواهد داشت و بالین که دولت ها باتزریق پول به نظام های بانکی خود تلاش کرده اند بالین معضل مقابله کنند نتوانسته اند نقاط ضعف در سایر بخش های نظام مالی، مانند بازار بورس و بازار مسکن را مرتفع کنند." بتاریخ 18 اپریل بانک "سیتی گروپ" اعلام کرد که در سه ماه اول سال جاری میلادی بیش از 5 میلیارد دلار ضرر داشته است. سیتی بانک شاخه مالی- این- گروپ بزرگ بر اساس گزارشها- این- میزان- ضرر در مقایسه با پیش- از 9 میلیارد دلار ضرر این گروه در سه ماه آخر سال قبل میلادی کمتر بوده است.

اگرچه گفته شد که مقامات مالی آمریکا و اروپا به طور عمومی با مداخله مستقیم دولت ها در بازارهای مالی تحت فشار اعتباری مخالف هستند و معتقداند که زمان برای چنین حرکاتی فراتر رسیده است. ولی اشتراوس با فاینشئل تایمز گفت که به همین دلیل پیش بینی میکند که در نشست واشنگتن پیشنهاداتش با مقاومت هیئت های

شرکت کننده روربرو شود. با این حال "موسسه مالی بین المللی" گفت شواهد فزاینده نشان میدهد که مداخله مستقیم دولت ها امری ضروری است.

در همان روز اعلام شد که دولت بریتانیا برای نجات بانک خصوصی "نوردن راک" از ورشکستگی، آنرا ملی کرد و در امریکا مقامات چنین طرحی را در بانک "براستیرنز" وال اسریت تهیه و اجرا کردند. در همان وقت چند بانک مرکزی مهم از جمله بانک مرکزی امریکا (فدرال رزرو) و بانک مرکزی انگلستان اعلام کردند که جهت فراهم آوردن نقدینگی بیشتر برای بازارهای مالی، تدابیر اضطراری و هماهنگی را به اجرا می گذارند. و بانک مرکزی امریکا، رهبری این تدابیر را بعهده گرفت.

بتاریخ 13 اکتبر 2008 اعلام شد که اروپا برای تقویت بانکها وارد عمل می شود. آلمان اعلام کرد که (500) میلیارد یورو کنار گذاشته و فرانسه (350) میلیارد و اسپانیا (100) میلیارد یورو کمک اعلان کردند. گفته شد که بخش عظیمی از این پول برای وام بین بانکها در نظر گرفته شده است. از سوی دیگر اتریش هم قرار شد که (85) میلیارد یورو صرف کند و دولت ایتالیا هم بدون اعلام هیچ رقمی گفت که هر چه قدر لازم باشد کمک خواهد کرد. روز 12 اکتبر، رهبران اروپائی که در پاریس بایکدیگر دیدار کرده بودند بر سر برنامه ای برای حل بحران بانکی به توافق دست یافته و اعلام کردند که اجازه نخواهند داد هیچ مؤسسه مالی عمده ای به ورطه ورشکستگی برسد. نیکولای سرکوزی رئیس جمهور فرانسه در پایان جلسه اعلام کرد که تصمیم های گرفته شده "بی سابقه" بوده است. همزمان بریتانیا نیز طرح مشابهی را اعلام کرده بود.

تزریق نقدینگی:

همچنان نیکولای سرکوزی گفت: "رهبران اروپا با چارچوبی موافقت کرده اند که بر اساس آن هر کشوری تواند با خرید سهام ممتاز به بانکها نقدینگی تزریق کند. او گفت در چند روز گذشته بحران وارد مرحله ای شده که دیگر نمیتوان از رویارویی مستقیم با آن طفره رفت یا اقدامی یک جانبه را انجام داد." وعده از تحلیلگران گفتند که واکنش های عصبی محض عامل عمده در سقوط ارزش سهام در بازارهای مختلف جهان بوده است. اما خوزه مانوئل باروسو رئیس کمیسیون اروپا نیز در گفتگوها حضور داشت و با استقبال از طرح منطقه یورو گفت طرح مورد توافق قرار گرفته و این طرح "به بدبینی افراطی به بازارها خاتمه خواهد داد."

ملاحظه می شود که سران کشورهای سرمایه داری باز هم سعی میکنند تا عمق و وسعت این بحران را مخفی نگهداشته و به این صورت اذهان مردم را از اصل واقعیت موضوع منحرف کنند تا درباره سپرده های قبلی شان در بانکها و سپرده های بعدی نگرانی نداشته باشند!

دومینیک اشتراوس-کان رئیس صندوق بین المللی پول نیز از طرح اروپا استقبال کرد و گفت: "فکر میکنم اکنون طرح جامعی داریم و به نظر من بازار به آن واکنش نشان خواهد داد."

قبل از این امارات متحده عربی، استرالیا و زیلاند جدید اعلام کرده بودند که تمام سپرده های بانک های خود را تضمین میکنند. همچنان کوین راد، صدراعظم استرالیا نیز پس از دوروز مذاکرات اضطراری، اعلام کرد که برای سه سال آینده تمام سپرده های بانک ها، اعم از اینکه چه مبلغی باشند، تضمین میشود. دولت زیلاند، نوا اعلام کرد که تمام سپرده های-بانکی-کشور را به مدت دوسال تضمین میکند. این موضوع در کشورهای اروپائی موجب تشویش کسانی گردید که مبلغ سپرده های شان به بانکها تاحدی قابل ملاحظه است. و از همین رو وزیر مالی هالند اعلام کرد که تا مبلغ دوصدهزار یورو از سپرده ها را برای مدت سه سال تضمین میکند.

بتاریخ 14 اکتبر 2008 اعلام شد در حالیکه بورس های عمده جهان پس از چند هفته رکود شاهد افزایش بهای سهام بوده اند، و دولت امریکا برنامه ای را برای سهیم شدن در مالکیت بانک های خصوصی تدوین کرده است.

باید تذکر داد که از یکطرف طرح 700 میلیارد دلاری دولت امریکا به بانکها تاحدی موجب آرامش روحی خریداران سهام شده و از جانبی موسسات مالی بزرگ و دولت ها سخت در زمینه بهبود وضع مالی کشورهای شان تبلیغ میکنند تا نگرانی کسانی که سپرده های بیشتری به بانک ها دارند و خریداران سهام رفع گردد. در حالیکه تازه عمق فاجعه (بحران مالی) در امریکا و اروپا و سایر کشورهای جهان و هم اینکه این بحران، اقتصادهای سراسر جهان را فرا گرفته است، تازه برملا ساخته اند. همچنان که در طی چند سال اخیر موضوع بحران مالی را در امریکا در بخش بازار مسکن کم اهمیت جلوه داده اند تا اینکه این «حباب ترکید» و عمق فاجعه هر چه بیشتر برملا گردید.

در همین روز گفته شد که وزارت خزانه داری امریکا جزئیات طرحی را اعلام کرده که بر اساس آن، بخشی از بودجه (700) میلیارد دلاری کمک به بخش مالی به خرید سهام بانک های خصوصی اختصاص میابد. به

گفته مقامات وزارت خزانه داری آمریکا، تصمیم به مشارکت دولتی در مالکیت بانک های خصوصی پس از مذاکرات هنری پالسون، وزیر خزانه داری، و دست اندرکاران نظام بانکی این کشور در روز قبل از این اتخاذ شده بود. طبق این طرح، مبلغ 125 میلیارد دلار از محل صندوق ویژه کمک به بخش مالی صرف خرید سهام بانک های خصوصی خواهد شد و همچنین دولت آمریکا وام هایی را که بین بانکهای این کشور مبادله می شود به مدت سه سال تضمین خواهد کرد.

در همین روز گفته شد که در هفته های اخیر، کاهش و درموردی توقف وام دهی بانک ها بیکدیگر، که از نگرانی درمورد عدم بازپرداخت این وام ها ناشی میشد، فعالیت متعارف نظام بانکی را در آمریکا و بسیاری دیگر از کشورهای جهان مختل کرده بود. در حالیکه در همین جریان دولت ها خلاصتاً دولت آمریکا فقط از کمک به بانکها و نجات آنها از این بحران صحبت کرده است و کوچکترین اشاره ای به اینکه این ده ها و صدها میلیارد دلار چگونه هوشد و صاحبان مراکز مالی- چه نقشی- در این- زمینه داشته و دارند، بمیان- نیامده است. این امر بخودی خود میرساند که بانک داران و صاحبان موسسات مالی بزرگ چگونه در این ماجرا نقش داشته و شرکای آنها در مقامات عالی دولتی تاچه اندازه از این مبالغ میلیارد دلاری منتفع شده اند و حالا پول مردم آمریکا برای رونق دوباره بازار با اصطلاح لک بخشی میکنند. اگر از این مطلب بگذریم که روسا و هیئت مدیره بانکهای بزرگ و مؤسسات مالی چه مبالغ درشتی را بنام معاش و امتیاز صاحب شده اند؛ مثلاً: ریچارد فولدر رئیس بانک ورشکسته "لهمن برادرز" طی چند سال گذشته نزدیک به (500) میلیون دلار حقوق و مزایا دریافت کرده است. و نیز تا حال یک مورد از دستبردها کشف و اعلان شده است: بتاريخ- 15 دسمبر 2008 مطبوعات هالند (روزنامه AD تحت عنوان "یک شیدای وحیله گری بزرگ در آمریکا کشف شد"، نوشت که Bernard Madoff 70 ساله بوسیله پسرانش یک مبلغ بزرگ 50 میلیارد دلاری را با حقه بازی دستبرد زده است. که توسط FBI آمریکا دستگیر شد. لکن- طنز قضیه در اینجاست. که مامورین- FBI گفتند. که فرد مذکور با جزای 20 سال زندان و 5 میلیون دلار جریمه روبرو خواهد بود.

همچنان گفته شد که ادامه چنین وضعی می توانست به وضعیتی منجر شود که برخی از بانک ها به دلیل کمبود مقطعی نقدینگی و عدم دسترسی به پول لازم، قادر به پرداخت مطالبات سپرده گذاران نباشند که نتیجه آن می توانست سلب اعتماد عمومی از نظام بانکی و سقوط بخش مالی باشد. علاوه بر این، بانک ها از بیم ناتوانی و ام گیرندگان در بازپرداخت وام، اعطای اعتبارات بانکی به متقاضیان را به شدت کاهش داده بودند و این وضعیت- می- توانست- به- کاهش- فعالیت- سایر بخشهای- اقتصادی- در نتیجه-، بروز رکودی- عمیق منجر گردد. در حالیکه این بحران تقریباً اقتصادهای سراسر جهان را دربر گرفته و هر روز دامنه آن گسترده تر می شود؛ لکن دولت ها ی سرمایه داری هنوز هم حاضر نیستند که از آغاز بحران و عمیق تر شدن آن صحبت نمایند. هنوز هم از آغاز رکود نسبی صحبت دارند که در جهت رفع آن تلاش میکنند!.

امید به تجدید فعالیت نظام بانکی:

دولت آمریکا انتظار دارد که با اجرای برنامه جدید، علاوه بر افزایش دسترسی بانک های خصوصی به نقدینگی از طرف فروش سهام به دولت، آنها را به از سرگیری مبادلات متعارف با یکدیگر و همچنین، افزایش وام دهی به مشتریان تشویق کند. به همین ترتیب دولت های اروپائی، از جمله انگلستان نیز اجرای برنامه های مشابهی را اعلام کرده و میگویند که نتیجه آن بهبود شرایط بازارهای سهام در آمریکا، آسیا و اروپا بوده و این خود نشانه ای از بازگشت اعتماد به شرایط اقتصادی جهان محسوب میشود. در عین حال کارشناسان امور اقتصادی بورژوازی گفته اند که اجرای این برنامه ها به منزله چرخشی اساسی در دیدگاه اقتصادی دولت ایالات متحده آمریکا و بسیاری از دولت های اروپائی در خلال یکدهه اخیر است. اما بادر نظر داشت ماهیت سرمایه و اینکه طفیلیگری، فساد و گندیدگی و بحران جزء سرشت آنست و هم بادر نظر داشت اوضاع کنونی اقتصاد جهانی و بلند رفتن گراف بیکاری در کشورهای سرمایه داری و تشدید فقر و تنگدستی و به شدت پائین آمدن قدرت خرید کارگران. و سایر اقشار زحمتکش- و فقیر و نیز بیکاری- و فقر گسترده در کشورهای- تحت- سلطه- که در طی سالهای اخیر بادیخته کردن سیاست «نیولیبرالی» بوسیله بانک جهانی و صندوق بین الللی پول و به اجرا گذاشتن برنامه های اقتصادی «بازار آزاد» و خصوصی سازی در این کشورها بیش از قبل صدها میلیون از زحمتکشان خاصاً در کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را با خاک سپاه نشانده و سطح تقاضا برای اجناس تولیدی کارخانه های کشورهای سرمایه داری امپریالیستی و صنایع وابسته به سرمایه های امپریالیستی و سرمایه های کمپرادوری و بوروکراتیک در این کشورها، بشدت نزول کرده است. چگونه ممکن است که اوضاع به سرعت بهبود یافته و سطح خرید مردم بالا رفته و بازارها رونق دوباره خود را باز یابند و وضع اقتصاد در حد مطمئنی بهبود یابد! دولت ها و مؤسسات مالی بزرگ جهان از این امر بخوبی آگاه اند که باین زودبها بحرانی که تازه

آغاز شده است به مرحله بهبود و رونق گذارن خواهد کرد. زیرا؛ از آنجاییکه دولت ها خاصاً در کشورهای سرمایه داری تابع فیصله ها و دستورات روسا و هیئت مدیره بانکها و مؤسسات مالی بزرگ اند؛ از اینرو بخش اعظم ذخایر مالی این کشورها در حمایت از بخش مالی و به جبران «خسارات» این بانکها و مؤسسات مالی هزینه می شود، تا سرمایه گذاری در بخش صنعت و زراعت و خدمات عامه که هم اشتغال زائد و هم تاحدی به بهبود شرایط زندگی توده های مردم کمک کرده، و بالا رفتن قدرت خرید آنها، تاحدی موجب بهبود و رونق بازار نیز می گردد.

همچنان گفته شد که در این دوره، اکثر رهبران این کشورها، خصوصاً دولت راستگرای جورج بوش، بر لزوم فعالیت بازار آزاد تاکید داشته و مداخله دولت در امور اقتصادی را مردود می دانسته اند در حالیکه با اجرای برنامه های اخیر، دولت ها مستقیماً در استملاک و یا اداره امور بانک ها مشارکت خواهند داشت. همچنان گفته شد که در عین حال این امکان وجود دارد که پس از رفع مشکلات کنونی، دولت ها سهام خود در بانک ها را بفروش بربانند تا ضمن خصوصی سازی مالکیت خود در این مؤسسات، هزینه ای را که برای کمک به بانک ها، و به گفته برخی منفدان جبران اشتباهات یا طمع ورزی آنها، هزینه شده به بودجه عمومی بازگردانند. این تبلیغات اقتصاددانهای بورژوازی است؛ و از آنجاییکه موضوع اقتصادیک موضوع پیچیده ایست و اکثریت مردم بخوبی نمیتوانند از فعل و انفعالات، کارکرد واقعی سرمایه سردر آورند؛ و از این که صاحبان بانکها و بنگاه های مالی بزرگ با سفته بازی مشغول اند؛ و بدین وسیله سعی میکنند تا با تبلیغات دلخوش کننده تشویش مردم را «رفع» کرده و آنها را «مطمئن» سازند. و هم جلوانتقادهای گسترده مردم را درباره پالیسی خائنانه بر انداز «بازار آزاد» و طرحهای خصوصی سازی دولت ها بگیرند. و از این که این برنامه صدها میلیون تن از زحماتشان در کشورهای تحت سلطه را بفقرو تیرم روزی و گدائی کشانده است. بحث دیگری است که این گروه از اقتصاددانهای بورژوازی کوچکترین اشاره بآن نمی کنند. این نکته قابل تذکر است که بزرگترین اقتصادهای که سیاست «بازار آزاد» و خصوصی جهان منجمه دولت امریکا و اداره جورج بوش و مشاورین اقتصادی وی سازی را به شدت تبلیغ میکردند، حالا «راه نجات» از این بحران را بازگشت به «کینزگرایی» و دولتی کردن بانکها و مؤسسات و کنترل مؤسسات مالی را تبلیغ میکنند. این قماش ایدئولوگها قبل از این هر دولتی کردن را در سرمایه اقدامی مارکسیستی می گفتند و بآن بمخالفت برخاستند. باین نکته نیز باید توجه نمود که "نظام سرمایه داری همیشه سود را خصوصی میکند و ضرر را اجتماعی." بانکهای سرمایه گذاری یا گروه های مالی عظیم (که اکنون ورشکسته شده اند)، بامیکانیسم وام دادن و وام گرفتن مستمر و سریع، تمرکز بزرگی از دارائی ها را به صورت اعتبارات مالی و ذخایر مالی در یک جا جمع کرده و در عرصه های مختلف اقتصادی، در اقصی نقاط جهان، بحرکت درمی آورند و از آنها سود می مکند و خارج می شوند. میان این نهادهای مالی، روزانه میلیارد ها دلار وام و اعتبار رد و بدل می شود. هر چند این نهادهای مالی و فعالیت های مالی آنها، فاصله ای زیادی با عرصه تولید دارند، اما سرنوشت تولید وابسته به عملکرد انگلی مالی آنان است. این نهادهای مالی اقتصاد جهان را کنترل میکنند. اما عملکرد و تصمیم گیری های آنها، وابسته به رقابت میان بلوکهای مالی عظیم در جهان بر سر کسب حداکثر سود در کمترین زمان است. این مطلب قابل تذکر است که در طی بیست سال اخیر اقتصاد سرمایه داری جهانی، بیش از پیش "مالی" شده است. یعنی بیش از پیش باین عملیات قمار بازی مالی وابسته شده است. از سال 1975 سفته بازی و بورس سهام نیویورک اوج گرفته است. تولید صنعتی امریکا تقریباً به نصف آن توقف کرده است. در حالیکه بین سالهای 1960 و 1975 تولید ناخالص داخلی امریکا سه و نیم تا چهار برابر رشد داشت. صندوق های تقاعدی (بازنشستگی) را در امریکا از بین بردند و پولهای بازنشستگی مردم، مال 53 درصد از حقوق بگیران و کارگران امریکائی را به ارزش تریلیون ها دلار به بازار بورس بردند. تاخیر دهه 90 میلادی حدود 50 درصد مردم امریکا داخل بورس سهام شدند در حالیکه خود آنها هم نمی دانستند. کارگران امریکا در سال 2000 حدود هفت و نیم تریلیون دلار در بازار بورس ثروتهای شان را از دست دادند. کارخانه های موتور سازی و یخچال و غیره بخش ها به کارخانه های اسلحه سازی مبدل شدند. امریکا در سال 2007 با فروش 16.9 میلیارد دلار اسلحه مقام اول را در فروش اسلحه در جهان داشت (41٪)؛ روسیه با فروش 8.7 میلیارد دلار در مقام دوم و انگلستان با فروش 3.1 میلیارد دلار در مقام سوم قرار داشت. حجم صادرات کشورهای اصلی تهیه کننده اسلحه در اروپا، فرانسه، بریتانیا، آلمان و ایتالیا 10.9 میلیارد دلار در سال 2005 بود که در سال 2006 به 5.5 میلیارد دلار کاهش یافت.

بعد از سال 2001 با پائین آوردن بهره بانکی به دودرصد و یک درصد مردم را تشویق به گرفتن وام جهت خریداری خانه، اتومبیل و اثاثیه خانه نمودند و قروض مردم از بانکها سر به آسمان کشید. شرکت ها قیمت خانه ها را بلند بردند و بورس سهام اوج گرفت. بعد در سال 2007 نرخ بهره بانکی را بالا بردند و صاحبان خانه

نتوانستند اقساط خود را بپردازند؛ خانه‌ها را صاحبان اصلی آن واپس گرفتند. در این جریان میلیون‌ها نفر خانه‌هایشان را از دست دادند و از طرفی سطح بیکاری هم بالا رفت. همچنان دادن کارت‌های اعتباری به پیمان‌ها وسیع برای مردم که از این ناحیه بانک‌های آمریکا (و دیگر کشورهای سرمایه‌داری) صدها میلیارد دلار نفع بردند. ولی بعدها اعلام کردند که صدها میلیارد دلار دود و هوا شده‌اند؛ در حالیکه حقیقتاً چپاول و غارت شده‌اند. اگر چه گفته می‌شود که بحران بزرگ در نظام مالی سرمایه‌داری جهانی را "بحران بازار وام مسکن" در آمریکا بوجود آورده است. اما بحران بازار وام مسکن به تنهایی دلیل این بحران نیست. دلیل این بحران یاریشه‌هایش بطور کلی در خود سرمایه‌داری امپریالیستی (سرمایه‌داری جهانی که سرمایه‌داری در آن تسلط دارد) است و بطور خاص، مربوط به افزایش خصلت انگلی نظام مالی اقتصاد جهانی است. بعبارت دیگر این یک بحران ساختاری نظام سرمایه‌داری است."

چگونگی معاملات قماربازی و «بحران بازار وام‌های مسکن»:

"وام‌های خریداران مسکن، در بازارهای مالی خرید و فروش می‌شود و بر سر آنها گمانه‌زنی یا قماربازی صورت می‌گیرد. به این می‌گویند، «بازار» وام‌های مسکن! اقتصاد آمریکا به مدت 5 سال رونق خود را مدیون فعالیت این بازار بود. از آنجا که بازار وام اشباع شده بود، بانک‌های وام مسکن شروع به دادن وام‌های بی‌پشتوانه کردند. یعنی برای گرفتن وام مسکن، نیازی به داشتن پشتوانه‌ای شغلی یا مالی نبود. این وام‌ها، در مقابل وام‌های با پشتوانه (پرایم) به وام‌های "سب-پرایم" یا "وام‌های بی‌پشتوانه" یا "درجه چندم" مشهور شدند. عده زیادی با گرفتن وام‌های "درجه چندم" صاحب خانه شدند.

اما بازارهای مالی دیگر، برای خرید "وام"، به کیفیت یا پشتوانه آن نگاه می‌کنند و ترجیح می‌دهند وام‌های "پرایم" یا "کیفیت عالی" را بخرند. به این ترتیب، وام‌های "درجه چندم" روی دست بانک‌های سرمایه‌گذاری رهنی و وام مسکن باقی‌مانده بود. بعلاوه، وام‌گیرندگان قادر به بازپرداخت به موقع دیون خود نبودند. بانک‌های وام مسکن برای درمان هردو درد (یعنی فروش وام‌های بی‌پشتوانه به بازارهای مالی دیگر و «حل» موضوع تاخیر بازپرداخت دیون) دست به یک نیرنگ (کلک) بازی زدند: آنان وام‌گیرندگان را تشویق کردند تا که برای بازپرداخت دیون عقب افتاده‌ای خود، دوباره وام بگیرند! اما این بار وام با پشتوانه!! اما کسی که از اول هم پشتوانه‌ای برای دریافت وام مسکن نداشت، و به همین دلیل وام مسکن بی‌پشتوانه گرفته بود، چگونه می‌توانست وام با پشتوانه بگیرد؟ به پشتوانه همان خانه‌ای که با وام بی‌پشتوانه خریده بود! این-بار دوم وام‌ها، به دلیل داشتن پشتوانه، وام‌های «با کیفیت عالی» درجه بندی شدند و در بازارهای مالی جهان بفروش رفتند. ملاباردها دلار از این وام‌ها به فروش رفت. طبعاً صاحبان خانه قادر به بازپرداخت دیون خود نشدند. نه تنها بانک‌های که این وام‌ها را صادر کرده بودند بلکه بانک‌های که ملاباردها دلار از این «دارائی‌های بد» را خریده بودند، دچار وخیم‌ترین بحران در زندگی خود شدند. اما در این میان هیچ کس کار «غیرقانونی» نکرده است. همه این فعالیت‌ها در «بازار آزاد اقتصاد» سرمایه‌داری، کاملاً قانونی است.

نوع دیگری از قماربازی در بازارهای مالی که آنرا «بیمه تاخیر بازپرداخت دیون» (کردیت دیفالت سوآپ یا سی دی اس) می‌نامند. بازیگران بازارهای سهام و اوراق بهادار، بر سر جوانب گوناگون وام‌ها شرط بندی می‌کنند. مثلاً، اینکه آیا دیون بازپرداخت خواهند شد یا نه؟ آیا قیمت خانه‌هایی که این وام‌ها مربوط به آنهاست بالا خواهد رفت یا نه؟ در این میان، یک عده هم پیدا می‌شوند که اوراق «بهادار» مربوط به وام‌ها را «بیمه» می‌کنند. بنابراین، وقتی صحبت از آن می‌کنیم که مثلاً دوسال‌مان مالی مسکن "فنی می‌و" فردی مک" بانک‌های سرمایه‌گذاری در مسکن هستند یعنی اینکه به خریداران مسکن وام داده‌اند. یا وقتی می‌گوئیم فلان بانک بزرگ، بانک مالی بیمه است، منظور بیمه کردن این بازی‌های مالی است. دیده می‌شود که چندین نهاد مالی بصورت یک زنجیره درگیر این معامله قمار می‌هستند و از نظر اقتصادی در این میان هیچ کالای تولید نشده است که «خریده» و «فروخته» شود. همه چیز بر اساس شرط بندی است. البته در این معامله قماری تا زمانی که دلال سهام به موقع وام‌هایش را به بانک بازپرداخت می‌کند، وضع همه این زنجیره خوب است. ولی اگر دلال سهام نتواند بدهی اش را پرداخت کند، نهاد مالی‌ای بنام "بیمه تاخیر در بازپرداخت دیون" نه تنها به بانکی که به دلال سهام قرض داده است بلکه به همه کسانی که اوراق بیمه را خریده‌اند (منجمله نفری که بیمه‌ای میان بانک و دلال سهام را خریده است) باید پرداخت کند! این یک بازار کاملاً غیرقابل کنترل شده است. همه نهادهای مالی جهان آنقدر بهم قرض دارند که اگر یکی از آنها سقوط کند بقیه نیز در معرض خطر قرار می‌گیرند. دیده می‌شود که بخش بزرگی از فعالیت‌های مالی مهم جهان شرط بندی‌های از این نوع است: شرط بندی بر سر اینکه آیا کسی می‌تواند بدهی خود را پرداخت کند یا خیر! کشاورزی، صنعت، سیاست بحول محور این اقتصاد می‌

چرخد. و آن همه مداحی در وصف « بازار آزاد » اینرا تولید کرده است. (از شماره 42 "حقیقت" ارگان حزب کمونیست ایران- م ل م-).

بعد از آنکه دولت آمریکا طرح تزریق- 700 میلیارد دلاری را اعلام کرد و به تعقیب دولت های اروپائی حاضر شدند تقریباً به همین مقدار و یابیشتر را به حقوق بیمابخش مالی بریزند؛ باز هم وضع بورس در بازار های عمده جهان بهبود نه چندان پایه داری نشان داد. مثلاً اعلام شد که طرح کمک مالی دولت آمریکا به نظام بانکی باواکنش سهامداران در بورس های عمده جهان مواجه شده است.

در روز 14 اکتوبر گفته شد که با آغاز معاملات در بورس توکیو، شاخص سهام، که طی هفته های اخیر روندی نزولی را طی کرده بود، به سرعت ترقی کرد و بیش از 13 درصد افزایش یافت. همچنان گفته شد که بورس توکیو در روز 13 اکتوبر در پی نازل روزهای قبل، حدود 10 درصد کاهش یافته بود.

بتاریخ 11 اکتوبر در مطبوعات هالند (نشریه AD) این مطلب به نشر رسید که در خلال سال 2008، از 2 فیروری الی 9 اکتوبر دولت ها یک مبلغ بزرگی را به شرکت های بیمه و بانک ها تزریق کرده اند. کشورهای آمریکا، انگلستان، فرانسه بلجیم، لوکزامبورگ، آلمان و اسپانیا بقیمت بیش از (1000) میلیارد دلار ضمن شراکت در چندین بانک اداره آنها را بدست گرفته اند، بخشی را خریداری کرده و تعدادی را هم کمک مالی کرده اند. دولت آمریکا از 2 اکتوبر 2008 به ارزش 515 میلیارد دلار قروض نامناسب بانک ها را خریداری کرده و سرمایه گذاری کرده است.

بهبود مقطعی بازار های نفت و سهام:

به همین صورت تقاضا برای خرید سهام در بازار های اروپائی از عرضه پیشی گرفت و در نتیجه، شاخص بهای سهام در بورس های لندن، پاریس و فرانکفورت حدود 5 درصد رشد کرد. پیشتر ازین شاخص بهای سهام در بورس سیدنی، استرالیا، به روند صعودی خود ادامه داده و با اعلام تصمیم دولت به اختصاص بیش از هفت میلیارد دلار برای کمک به خانواده های کم درآمد و برخی دارنگان وام مسکن، این شاخص حدود چهار درصد رشد کرد.

بازار های سهام در هانگ کانگ و سیول، نیز شاهد افزایش شاخص بهای سهام بودند که به ترتیب 4.4 درصد افزایش یافت. گفته شد که خوش بینی سهام داران آسیائی و اروپائی پس از رونق کم سابقه بورس های آمریکا در معاملات روز دوشنبه گزارش می شود که در جریان آن، داو جونز - شاخص بهای سهام در بورس نیویورک - بیش از 11 درصد رشد کرد که بیشترین افزایش این شاخص طی یک روز از سال 1933 به این سو بوده است. همزمان، بازگشت اعتماد نسبی - نسبت به - شرایط اقتصاد جهانی - بر بازار های کالا، از جمله نفت نیز تأثیر گذاشت زیرا در هفته قبل از آن بهای نفت سیر نزولی طی کرده بود، بازار های نفت در آسیا شاهد افزایش قیمت نفت هربوشکه (بیرل) به بیشتر از هشتاد دلار بود. در عین حال برخی از کارشناسان این نظر را مطرح کردند که با وجود اینکه به نظرمی رسد خطر سقوط نظام بانکی جهان کاهش یافته و اعتماد به بازار بازگشته، اما هنوز نمی توان نسبت به ادامه رشد اقتصاد جهانی ابراز اطمینان کرد. آنها گفتند که رشد اقتصاد جهانی در سال های اخیر تا حدود قابل توجهی به رونق بخش ساختمانی و مسکن در آمریکا و بسیاری دیگر از کشور ها متکی بوده و با توجه به اینکه برخی از ناظران از این وضعیت به عنوان رونق کاذب نام برده اند، مشخص نیست که آیا در پی تحولات ماه های اخیر، اقدامات اخیر دولت ها بتواند اعتماد را به مصرف کنندگان و تولید کنندگان باز گرداند.

بتاریخ 25 اکتوبر سران 43 کشور سرمایه داری و «رو به انکشاف» برای مقابله با بحران مالی تشکیل جلسه دادند. سران کشورهای اروپائی و آسیائی از صندوق بین المللی پول خواستند در کمک به کشورهای که از بحران مالی جهانی شدیداً صدمه خورده اند نقش لازم را عهده دار شوند. این سران که در شهر پکن (چین) تشکیل جلسه داده بودند، در پایان اجلاس قول دادند که برای اصلاح موثر و جامع سیستم های مالی بین المللی، اقدامات لازم را عهده دار شوند. وین جیابائو، نخست وزیر چین گفت: " که باید از این بحران درس گرفته شود و به این موضوع توجه شود و در نظر گرفتن مقررات محدودیت هایی برای نظام مالی، از ابتکار های مالی مهم تر است. نخست وزیر چین قول داد که کشورش در یک اجلاس مهم درباره بحران جاری، که قرار است ماه نومبر با شرکت رهبران بیست کشور مهم و بزرگ جهان، درواشنگتن برگزار شود، نقش فعالی داشته باشد." نیکولا سرکوزی، رئیس جمهور فرانسه در یک کنفرانس مطبوعاتی که در پایان اجلاس پکن برگزار شد چنین گفت: " جزئیات واکنش ها به بحران مالی جهانی در اجلاس واشنگتن مورد بحث قرار خواهد گرفت."

اجلاس کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس:

بهمن روزوزیران مالی کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس نیز در ریاض عربستان سعودی تشکیل جلسه دادند تا برای مقابله با بحران مالی جاری سیاست واحدی اتخاذ کنند. بیشتر اعضای شورای همکاری خلیج فارس که از نظر منابع نفتی غنی هستند، در پی سقوط ارزش سهام ملیاردها دلار به سیستم بانکی خودتزیق کردند. همچنان صندوق بین المللی پول از اعضای شورای همکاری خلیج (بحرین، کویت، عمان، قطر، امارات متحده عربی و عربستان سعودی) خواست برای مقابله با بحران مالی همکاری های بیشتری داشته باشند. این کشورها که از جمله کشورهای مهم صادرکننده نفت اند و در طی سالهای اخیر با بلندرفتن قیمت نفت ملیاردها دلار نفع برده اند؛ لکن از بحران اقتصادی جهانی کنونی و نزول قیمت نفت از بیبرل بیش از 180 دلار به قیمت فعلی حدود 40-45 دلار سخت اقتصاد آنها ضربه پذیر شده است. نه تنها این کشورها که همه کشورهای صادرکننده نفت عضو کارتل (OPEC) از بحران اقتصادی کنونی جهان، اقتصاد آنها سخت ضربه دیده است. کشورهای عضو اوپک دوسوم ذخیره نفت جهان را در اختیار دارند و 35.6 درصد نفت جهان را تولید می کنند. گروه بزرگ دیگر کشورهای تولیدکننده نفت اعضای (OECD) اند که 23.8 درصد نفت جهان را تولید می کنند. همه کشورهای عضو اوپک از جمله کشورهای تحت سلطه اند که بخش اعظم بودجه سالانه آنها از درک فروش نفت تامین می شود. که با نزول بی رویه قیمت نفت نه تنها برنامه های انکشافی این کشورها به انجام نخواهد رسید که بودجه عادی آنها نیز تحت فشار شدیدی قرار میگیرد. بالمقابل کشورهای سرمایه داری واردکننده نفت از این نزول قیمت نفت نفع برده اند.

در همین حال حدود دو هفته بعد از بالا رفتن بهای سهام در بازار بورس بار دیگر بهای سهام در سراسر جهان روبه کاهش گذاشته و در بازار بورس نیویورک، حدود 5 درصد از ارزش سهام کاسته شد. قبل از این در بازارهای اروپا، نزدیک به ده درصد از قیمت سهام در بازارهای مهم اروپائی، کاسته شده بود. پس از آنکه آمار رسمی نشان داد اقتصاد بریتانیا در سه ماهه سوم سال 2008، نیم درصد افت کرده است، در بازار بورس لندن ملیاردها دلار از ارزش سهام کاسته شد. و علت آن واکنش به تشدید بدبینی نسبت به وضعیت اقتصاد جهان ارزیابی گردید.

دیده میشود که خلاف تبلیغات مؤسسات بزرگ مالی و دولت های سرمایه داری ممکن است که وضعیت سقوط و صعود قیمت سهام و وضعیت نوسانی و متزلزل بازار بورس برای مدت طولانی تداوم یابد. ولی با در نظر داشت ماهیت بخش مالی اقتصاد و شرايطی که در طی سالهای اخیر بانکها بوجود آورده اند و با شیوه های بورس بازی در بخش خرید و فروش مسکن سودهای کلانی نصیب شده اند و از طرفی هم «حباب کفید» و سپرده های ملیون ها نفر بمخاطره افتاده است؛ ممکن نیست که به همین زودیا بانکها بتوانند اعتبار از دست رفته را بدست آورده و اعتماد مردم را دوباره جلب کنند. این موضوع بستگی به رفع بحران اقتصادی کنونی و آغاز دور بهبود و رونق دوباره بازارهای اقتصادی جهان دارد. ملاحظه میشود که نگرانی گسترده از ورود اقتصاد جهانی به یک دوره بحران موجب کاهش بهای- سهام شده و بر بازارهای کالا- و ارز نیز تأثیر گذاشته و بهای نفت- بیش از پیش در بازار جهانی سقوط کرده است.

از آنجاییکه کشورهای اروپائی- برای- تحمل- سقوط اقتصادی- جهان- با مشکل- روبرو شده- اند،- در آخر ماه اکتوبر بانکهای این منطقه دست به اقدامات بنیادی زدند تا بلکه اقتصاد بیمار کشورهای اروپائی را بهبود بخشند. بانک مرکزی اروپا نرخ بهره را در 15 کشور منطقه یورو از 3.25 درصد به 2.5 درصد کاهش داد. گفته شد که این میزان کاهش توسط بانک مرکزی اروپا در 10 سال تاریخچه این بانک بی سابقه بوده است. در حالی که بانک مرکزی اروپا تلاش داشت تا اقتصاد منطقه یورو را تقویت کند لکن هزینه گرفتن وام برای سومین ماه متوالی کاهش یافت.

بانک های مرکزی جهان برای اجتناب از عمیق تر شدن رکود اقتصادی نرخ بهره خود را به شدت کاهش داده اند. بانک مرکزی انگلستان نرخ بهره پایه خود را یک درصد کاهش داد و نرخ بهره رایبه دودرصد رساند و گفته می شود که نرخ بهره انگلستان از نیم قرن پیش تاکنون دودرصد نبوده است. بانک مرکزی سویدن اعلام کرد که در واکنش به سقوط در تولید و همچنین بازار کار این کشور، نرخ بهره اصلی خود را به دودرصد کاهش داده است. در فرانسه رئیس جمهوری این کشور برنامه جدیدی را برای کمک به رشد اقتصادی معرفی کرده است. بنابر طرح جدید در فرانسه، برای مبارزه با مشکلاتی که صنایع خودروسازی و همچنین بخش ساخت و ساز درگیر آن- است،- 32 ملیارد دلار هزینه می- شود. دولت- می خواهد- خانواده ها را ترغیب به خرید بیشتر نماید. آمار رسمی تاکید کردند که منطقه یورو در رکود اقتصادی است و اطلاعات اخیر وضعیت اقتصادی این منطقه را ناامید کننده نشان داده است.

بتاریخ 13 نومبر کشورهای منطقه یورو اعلام کردند که برای اولین بار از هنگام تشکیل اتحادیه اروپا وارد دوره رکود اقتصادی شده اند. طبق آماری که انتشار یافته است کشورهای منطقه یورو یعنی 15 کشوری که از واحد پول یورو استفاده میکنند، برای شش ماه پیاپی دارای رشد منفی بوده اند. اقتصاد این کشورها در دومین و سومین سه ماهه سال 2008، دودهم یک درصد، رشد منفی داشته است. اقتصاد آلمان و ایتالیا که از قوی ترین اقتصاد های اتحادیه اروپا محسوب می شوند، هم اکنون بارکود مواجه اند، و اسپانیا هم برای اولین بار در 15 سال، اخیر دارای- رشد اقتصادی- منفی- بوده است. ولی- فرانسه- استثنائی- در این- روند- محسوب- می- شود. آمار منتشره نشان میدهد که اقتصاد فرانسه در سه ماه سوم سال جاری میلادی رشد اندکی داشته است. گفته می شود که آمار جدید در مورد رکود اقتصادی اتحادیه اروپا موجب نگرانی 320 میلیون نفری شده است از یورو استفاده میکنند و اکنون با چشم انداز وخیم شدن وضعیت سرمایه گذاری و ترس از بیکاری روبرو هستند.

بتاریخ 14 و 15 نومبر سران 20 کشور صنعتی (اعضای گروه 20) درواشنگتن نشست اضطراری تشکیل دادند تا بقول آنها نگذارند که بحران (مالی) کنونی در جهان به یک تراژیدی انسانی تبدیل شود. گروه 20 متشکل از 19 کشور و اتحادیه اروپا است. این کشورها عبارت اند از اعضای گروه 7 کشور صنعتی، بعلاوه روسیه، چین، آفریقای جنوبی، برازیل، هند، ترکیه، کوریای جنوبی، ارجنتاین، استرالیا، مکزیک و اندونزی. کشورهای عضو این گروه در مجموع حدود 85 درصد تولید ناخالص دنیارادر اختیار دارند. در اجلاس واشنگتن چهار موضوع اصلی مورد بررسی قرار گرفت: "شفاف سازی بازارهای مالی، گسترش نظارت بر عملکرد بازار، گسترش انضباط بازارها و مقابله باتقلب در بازار و در نهایت تسهیل همکاریهای بین المللی." نتیجه مذاکرات فشرده گروه 20 بیانیه ای است که بالحنی قوی بر همکاری اعضای این گروه برای احیای رشد اقتصادی در جهان و اصلاح نظام مالی آن تاکید دارد؛ اما تغییرات مهم فوری در نظام فعلی توصیه نمی کند. باین همه گروه 20 در بیانیه پایانی خود روی چند اصل کلی که برای اصلاح ساختار نظام مالی دنیا در آینده اعلام کرده، تاکید نموده است. یکی از این اصول کلی مورد نظر گروه 20 شفاف شدن اوراق بهادار پیچیده ای است که در بازارهای جهانی عرضه شده و می شود و ظاهراً یکی از دلایل اصلی بروز بحران در بازارهای مسکن و مالی آمریکا و اروپا اعلام شده است. اصل دیگر، اداره و نظارت بهتر بر بازارهای مالی و نهادهایی است که درجه معتبر بودن شرکت ها در بازارهای بورس را رده بندی می کنند. مورد دیگر، اصلاح شیوه مدیریت نهادهای بین المللی ای مانند صندوق بین المللی پول است تا کشورهای در حال توسعه در آنها از قدرت و مسئولیت بیشتری برخوردار باشند.

- شرکت های بزرگ جاپان در دهه 1980 بعد از پرداخت قروض شان به ذخیره بازی سرمایه پولی سرگردان بجای سرمایه گذاری واقعی اقدام کردند. افزون بر این، شرکتهای یاد شده با انتشار سهم و اوراق قرضه های قابل تبدیل در بازار سرمایه داخلی و خارجی، به مقدار ذخیره مالی خود افزودند.

سرمایه پولی سرگردان شرکتهای بزرگ به بانکهای جاپانی و دیگر مؤسسات مالی- حوزه دلالی در مستغلات و بازار بورس سهام توکیو سر از برگردید. به این گونه، بین سالهای 1986 تا پایان دهه هشتاد، در نتیجه بورس بازی- حباب بزرگی در بازار سرمایه و مستغلات شکل گرفت. این امر موجب رونق اقتصادی شد. در آن وقت چنین وانمود شد که این رونق نشان دهنده موفقیت آمیز سیاست های اقتصادی جدید نیولیبرالی است. اما حباب در اوایل دهه 1990 ترکید. در نتیجه در همان دهه (1000) تریلیون ین از ارزش دارائیها ناپدید شد. این رقم معادل 4/2 برابر تولید ناخالص داخلی جاپان بود.

بتاریخ 20 نومبر 2008 بانک مرکزی بریتانیا اعلام کرد تخمین زده است که ضررهای ناشی از بحران مالی جهانی برای سرمایه گذاران و بانکها به 2 تریلیون و 800 میلیارد دلار بالغ می شود. این رقم دوبرابر مبلغی است که قبلاً برآورد شده بود. مروین کینگ، رئیس بانک مرکزی بریتانیا هشدار داد که با وجود تلاش بسیاری از طرف دولت ها برای تقویت سیستم بانکی خود، خطرهای جدی برای سیستم مالی جهانی هنوز به قوت خود باقی است. بانک مرکزی در بریتانیا میگوید که برای تضمین اینکه در دوره های رشد قوی اقتصادی، بانک ها مقداری از پول خود را برای جبران ضرر هادر دوران رکود، ذخیره کنند به مقررات جدید بین المللی نیاز است.

در همین روز رابرت سون، تحلیلگر بی سی در امور بازرگانی گفت: "که مالیات دهندگان در سراسر جهان تاکنون 5 تریلیون دلار را صرف تقویت بانک ها کرده اند." گزارش مالی که در همان وقت انتشار یافت حاکی از این بود که صنعت بانکداری بریتانیا در هنگام رونق اقتصادی سریعاً گسترش یافته ولی زیربنای محکمی برای مقابله با شرایط سخت نداشته است. در این گزارش خاطر نشان شده بود که در سال 2001 دادن وام به مشتریان با سپرده های آنان همخوانی داشت ولی در نیمه اول سال- 2008، کل میزان وام به مشتریان

700 میلیارد دلار بیشتر از کل سپرده ها بود. در این گزارش به بانکها توصیه شده بود که سپرده های مشتریان را افزایش داده و دارائی های قابل فروش خود را افزایش دهند و از وابستگی خود به بازارهای مالی در ابعاد گسترده بکاهند.

یک هفته قبل از این تاریخ رئیس بانک مرکزی بریتانیا هشدار داده بود که سیستم بانکی بریتانیا بیش از هر زمان دیگری از آغاز جنگ جهانی اول تاکنون (در اوایل ماه نومبر 2008) به از هم پاشیدن نزدیک شده است. در همین حال - گوردون - براون -، صدراعظم - بریتانیا - خواستار افزایش - قابل - توجه - پولی - شده است - که در اختیار صندوق بین المللی پول قرار داده می شود. گوردون براون گفت که: "کشورهای صادرکننده نفت و چین می توانند بخش اعظم این پول را فراهم آورند." در همان روز بانک مرکزی امریکا (فدرال رزرو) درباره امکان کاهش نرخ بهره تشکیل جلسه داد.

روز 12 نومبر اعلام شد که براساس ارقام رسمی که در آلمان انتشار یافته، اقتصاد این کشور رسماً وارد دوره رکود شده است. براساس این آمار، نرخ رشد تولید ناخالص داخلی این کشور در سومین دوره سه ماهه سال 2008 به منفی (0.5) درصد رسید که از رقم منفی (0.2) درصد که کارشناسان پیشبینی کرده بودند نیز بدتر بود. رشد اقتصادی آلمان در دوره سه ماهه قبلی منهای (0.4) درصد بود و آمار جدید نشانه سرعت گرفتن روند کاهش سطح فعالیت های اقتصادی و همچنین ورود رسمی این کشور به دوره رکودی است.

(تبصره: ادامه کاهش - سطح فعالیت - اقتصادی برای مدتی - طولانی - نشانه رکود - تلقی می - شود - و معمولاً اقتصاددانان رشد منفی تولید ناخالص داخلی در دو دوره پی در پی را به عنوان رکود اقتصادی تعریف میکنند.) اقتصاد آلمان در خلال سال های اخیر از رشد مثبت برخوردار شده بود و آخرین بار در نیمه دوم سال 2008 کاهشی - موقت - در تولید - ناخالص - داخلی - این - کشور گزارش شد. آلمان - از نظر ارزش - تولید - ناخالص - داخلی - بزرگترین کشور عضو اتحادیه اروپا محسوب می شود و در سطح جهانی نیز، پس از امریکا و جاپان، در رده سوم قرار دارد.

رکود اقتصادی پیشرفته:

همزمان، سازمان همکاری و توسعه اقتصادی - OECD (*) که سی کشور جهان از جمله کشورهای سرمایه داری - پیشرفته - در آن - عضویت - دارند - کاهش - قابل - توجهی - در اقتصاد امریکا - در سه ماه آخر سال - جاری و بروز وضعیت مشابه در جاپان و کشورهای اروپایی در طول سال آینده را پیش بینی کرده است. در گزارش این سازمان آمده است که در مجموع، اقتصاد کشورهای عضو (OECD) که در سال 2008 از رشد حدود (1.4) درصد برخوردار بودند، بارش منفی (0.3) درصد در سال 2009 مواجه خواهند شد. به پیش بینی این سازمان، رکود اقتصادی کشورهای عضو در سال آینده پایان می یابد و اقتصاد این کشورها در سال 2010 حدود (1.5) درصد رشد خواهد داشت. گزارش این سازمان در مورد امریکا حاکی از آن است که اقتصاد این کشور از سه ماهه سوم 2009 مجدداً رویه رشد خواهد گذاشت. پیش از این بانک مرکزی بریتانیا اعلام کرده بود که براساس تخمین های آماری اقتصاد این کشور "احتمالاً" وارد رکود شده است. در جاپان نیز یک مقام بانک مرکزی گفته است که اقتصاد این کشور در آستانه ورود به یک دوره طولانی رکود قرار دارد.

(*) The Organisation for Economic Co - Operation and Development - یک سازمان

بین المللی است که اصلاً در سال 1948 بنام - OEEC - سازمان همکاری اقتصادی اروپایی - تاسیس شد که پلان مارشال برای بازسازی اروپا بعد از جنگ جهانی دوم را کمک اداری می کرد. بعداً در این سازمان رفورم آمد و در سال 1961 عضویت در آن به کشورهای غیر اروپایی نیز گسترش یافت.)

بتاریخ 15 نومبر 2008 اعلام شد که از "سه شرکت بزرگ" اتومبیل سازی امریکا، جنرال موتورز از همه آسیب پذیرتر به نظر میرسد. در حال حاضر این شرکت به تدریج به ورشکستگی نزدیک می شود. یک هفته قبل از این تاریخ اخباری درباره ضرر (4.2) میلیارد دلاری این شرکت در سه ماهه سوم سال 2008 منتشر شد و مسئولان این شرکت اذعان کردند که بدون سرمایه گذاری جدید، نقدینگی این شرکت در اوایل سال آینده میلادی به پایان خواهد رسید. این شرکت اعلام کرد که مجبور به اخراج 3600 نفر کارمند خود خواهد بود. و بعداً اعلام کرد که 1900 نفر دیگر از نیروی کار خود را حذف کرده است.

فوردر، رقیب اصلی جنرال موتورز هم - در شرایط بدی قرار دارد این شرکت هم به سرعت دارائی های خود را از دست می دهد که میزان این ضررها به یک میلیارد دلار برآورد شده است.

آینده شرکت کرایسلر هم، به ویژه پس از شکست خوردن گفتگوهای همکاری و مشارکت با جنرال موتورز، در پرده از ابهام قرار دارد.

"تردید نیست که بخشی از مشکل رکود اقتصادی باز می‌گردد به دشوار شدن شرایط اقتصادی، مردم و مصرف کنندگان از هزینه های خود، و به ویژه هزینه های همچون خرید اتومبیل تازه." از این روست که شرکت جنرال موتورز در ماه اکتوبر سال جاری- 45 درصد کمتر از مدت مشابه در سال- 2007 فروش داشت و فوراً و کرایسler هم شاهد کاهش بیش از یک سوم میزان فروش خود بوده اند. معمولاً در چنین شرایطی تولید کنندگان هم اقدام به کاهش هزینه های خود میکنند یا برای افزایش میزان فروش وام های ارزان قیمت در اختیار مشتریان خود قرار می دهند. اما رایج تخفیف از میزان سود کم میکند و بحران مالی جهانی نیز، فراهم کردن منابع مالی کافی برای ارایه وام را با مشکل مواجه ساخته است. در این مورد گفته می شود که مجموعه ای دیگر از عوامل هم در وضعیت نامناسب نقش ایفا میکنند: آنها هزینه موفقیت خود در دهه های گذشته، اشتباهات استراتژیک و تاحدی هم بدشانسی خود را میپزدازند. موفقیت این شرکت ها در دهه های گذشته که به رشد آنها منجر شد به این معناست که نه تنها آنها باید حقوق کارگران فعلی خود را بپردازند بلکه در قبال پرداخت حق بازنشستگی و بیمه بهداشت و درمان صدها هزار کارگر پیشین خود نیز مسئولیت دارند.

در سال 2007 جنرال موتورز موفق شد با اتحادیه کارگران صنعت اتومبیل سازی به توافقی دست یابد که بر اساس آن این شرکت از پرداخت 50 میلیارد دلار از تعهدات خود به کارمندان پیشین معاف خواهد شد. اما این معاهده تا پیش از سال 2010 عملی نخواهد شد که احتمالاً آن زمان برای نجات دادن این شرکت بسیار دیر خواهد بود. ملاحظه می شود که سرمایه داران علاوه بر اینکه با غصب ارزش اضافی در شرایطی حداکثر بگونه تصنعی وضعیت مالی خود را نامناسب گزارش داده و کارمندان و کارگران را در موقعیتی قرار میدهند که یا به چنین قراردادهای غیر عادلانه تن در دهند و یا اینکه کارخانه مجبور خواهد بود تا بخشی از کارمندان و کارگران خود را بیکار کند. در چنین شرایطی کارمندان و کارگران جهت ترس از بیکاری اجباراً تن به چنین توافق های میدهند. بیشتر از تحلیل گران اقتصادی معتقداند که خود شرکت های امریکائی نیز در ایجاد مشکلات خود نقش ایفا کرده و این شرکت ها مرتکب اشتباهات استراتژیک عمده ای شده اند.

همچنان تهاجم جدی اتومبیل سازان آسیائی به بازارهای امریکائی شمالی در جریان دهه 80 و 90 میلادی آغاز شد. آنها محصولات خود را به بازارها عرضه کردند که عموماً کوچکتر، کارآمدتر و پیچیده تر از اتومبیل های "بنزین خور" مورد علاقه مصرف کنندگان امریکائی بودند. منتقدان می گویند که شرکت های اتومبیل سازی امریکائی بسیار کند باین روند واکنش نشان دادند و واکنش آنها هم با تولید اتومبیل های بزرگتر و سنگین تر همچون وانت و اتومبیل های SUV بود. این روند در ابتدا و به ویژه در اوایل دهه 90 سودآور بود.

تاریخ 17 نومبر اعلام شد که تعداد کارکنان اخراجی سیتی گروپ به 75 هزار نفر رسید، بانک امریکائی سیتی گروپ از اخراج 52 هزار تن از کارکنان خود در سراسر جهان خبر داد. به تعقیب این بانک پیش از این 23 هزار دیگر را اخراج کرده بود. تعداد کل کارکنان اخراجی سیتی گروپ در سال 2008 به 75 هزار تن میرسد که معادل 20 درصد کارکنان آنست. 300 هزار نفر در سراسر جهان برای سیتی گروپ کار میکنند. به گزارش این بانک، پست های سازمانی حذف شده مربوط به مشاغل مازاد و واحدهای واگذار شده سیتی گروپ است. نیمی از 53 هزار کارمند اخراجی- سیتی- گروپ. کار خود را- به خاطر فروش- واحد- بازرگانی- این- بانک در آلمان و واگذاری بخشی از فعالیت های عملیاتی آن به پیمانکاران هندی از دست داده اند.

به گزارش سیتی گروپ، این بانک در یک سال گذشته به دلیل بحران در اقتصاد جهانی (20) میلیارد دلار از دست داده است. پیش بینی می شود که این بانک تا سال 2010 به سود دهی نخواهد رسید. در عین حال مدیران سیتی گروپ با ابراز رضایت از معاملات خود می گویند درآمد این بانک در ماه های گذشته با ثبات بوده است. مدیران این بانک پیش بینی می کنند که در پی کاهش شاخص تعداد کارکنان آن، هزینه های این بانک بایست درصد کاهش در سال 2009 به 50 میلیارد دلار برسد. در پی انتشار خبر اخراج کارکنان سیتی گروپ، ارزش سهام این بانک با 2 درصد کاهش یافته و به 9 دلار و 32 سنت رسید. سهام سیتی گروپ امسال 70 درصد از ارزش خود را از دست داده اند. سیتی گروپ یکی از 9 مؤسسه مالی امریکائی است که از محل کمک (700) میلیارد دلاری- دولت- امریکا- کمک دریافت کرده است. وزارت خزانه داری- امریکا- تا حال- در مجموع- 125 میلیارد دلار در اختیار بانک ها و مؤسسات مالی قرار داده است.

تاریخ- 19 نومبر 2008 اعلام گردید که شاخص سهام در امریکا به کمترین حد در طی پنج سال رسید. باتشديد نگرانی ها درباره وضعیت اقتصادی امریکا، شاخص سهام بازار "داو جونز" در نیویورک طی همین روز 427 نمره سقوط کرده و به 7997 ممیز 2 رسید که کمترین رقم از سال 2003 است. افت بهای کالاها و مصرفی در ماه اکتوبر رکورد تازه ای ثبت کرد و بی اطمینانی نسبت به یک طرح نجات احتمالی برای صنایع اتومبیل سازی امریکا نگرانی از ادامه روند نزولی اقتصاد را تشدید کرد. بعلاوه بانک مرکزی امریکا پیش بینی

خود درباره رشد اقتصادی سال 2009 را در مقایسه با قبل کاهش داد که به فضای تیره موجود دامن زد. افت بهای کالاهای مصرفی در ماه اکتوبر بزرگترین افت ماهانه طی 61 سال اخیر گزارش می شود که منعکس کننده افت شدید بهای انرژی نیز هست. بهای سوخت در آمریکا اکنون برای سومین ماه متوالی افت کرده است. شرکت های اتومبیل سازی از عمده ترین بازندگان همین روز در بازار سهام بودند چرا که شاخص جنرال موتورز 15 درصد سقوط کرد و به کمترین رقم در 66 سال گذشته رسید، در حالی که شاخص سهام شرکت فورد به کمترین رقم در 26 سال قبل رسیده است.

مدیران شرکت های اتومبیل سازی آمریکا در همان روزها در برابر کمیته های مجلس سنا و نمایندگان کنگره حاضر شده وینفع دریافت وامی 25 میلیارد دلاری استدلال کردند. گفته شد که سرمایه گذاران نگران نحوه تاثیر ورشکستگی احتمالی شرکت های اتومبیل سازی آمریکا در اقتصاد شکننده این کشور هستند. همزمان سهام شرکت های مالی در اثر نگرانی نسبت به تاثیر انقباض اقتصادی بر بانک ها متحمل ضربه شد. ارزش سهام "بنک آف آمریکا" 14 درصد و سهام "جی پی مورگان چیس" 11 درصد سقوط کرد. "سهام سیتی گروپ" نیز با سقوط آزاد 23 درصد پائین آمد و به پائین ترین سطح طی 13 سال گذشته رسید. این شرکت پیشتر اعلام کرده بود که (53) هزار نفر دیگر از کارمندان خود را بیکار خواهد کرد. ارزش سهام این شرکت در ماه نومبر 2008 53 درصد پائین آمد.

تاریخ 18 دسمبر اعلام شد که شرکت اتومبیل سازی بحران زده کرایسلر به مدت یک ماه تولید 30 کارخانه خود را تعطیل میکند. دلیل این مسئله نیاز این شرکت بزرگ آمریکایی برای صرفه جویی، در شرایطی است که دولت آمریکا به دنبال راهی برای کمک به صنعت عظیم اتومبیل سازی این کشور است. فروشندگان اتومبیل در آمریکا حتی- قدر به- فروش محصولات- به- متقاضیان- نیستند- زیرانی- توانند- وام- خرید- اتومبیل- در اختیار خریداران قرار دهند.

بتاریخ- 22 نومبر 2008 بانک هالند- (ABN AMRO) اعلام کرد که بعلا مشکلات مالی از 38 هزار کارمند این بانک شاید 7880 نفر آن وظایف خود را از دست بدهند. همچنان بانک (FORTIS) اعلام کرد که 10000 کارمند وظیفه خود را از دست میدهند. و شرکتهای بیمه حدود 9 هزار نفر کارمند خود را فارغ میسازند. همچنین- دفتر احصائیه- مرکزی- کشور هالند- بتاریخ- 22 جنوری- 2009 بر طبق- گزارش- نهاد UWV اعلام نمود که فعلا در این کشور 700 هزار نفر بیکاراند و بصورت اوسط ماهانه ده هزار نفر شغل های شان را از دست میدهند. بتاریخ 26 جنوری 2009 شرکت فیلیپس در هالند اعلام نمود که به اثر بحران اقتصادی در ربع چهارم سال گذشته مبلغ 5 ر 1 میلیارد یورو ضرر خالص داشته و 6000 کارگر شغل های شان را از دست دادند. همچنین از کانسرن فلز اروپایی CORUS (دختر کمپنی هندی 3500 Tata Steel) کارگر بیکار شدند. به همین تاریخ شرکت ING اعلام نمود که (7000) کارگر شغل شان را از دست داده اند.

به همین ترتیب در سال 2008 فروش شرکت خودروسازی (BMW) جرمنی 26 درصد پائین آمد. میزان بیکاری در جرمنی تا سپتامبر 2008 (4 ر 7) درصد نیروی کار این کشور بوده و مجموع نیروی کار این کشور 66 ر 43 میلیون نفر است. یکی از میلیاردر های جرمنی 74 Adolf merckle ساله بتاریخ 7 جنوری 2009 که با اثر بحران اقتصادی جهانی شرکت اش متحمل ضرر زیادی شده است خود کشی کرد. همچنان در فرانسه رقم بیکاری به دو میلیون نفر رسیده است.

بتاریخ 30 اکتوبر پس از کاهش قابل توجه نرخ بهره دلار توسط بانک مرکزی آمریکا دولت جاپان اعلام کرد که نرخ بهره ین را کاهش داده و از نیم درصد به سه صدم درصد رسانده است. این تصمیم به دلیل نگرانی از رکود در دومین کشور بزرگ جهان از لحاظ اقتصادی است و اکنون جاپان در میان کشورهای توسعه یافته سرمایه داری دارای پائین ترین نرخ بهره است. کاهش نرخ بهره برای اولین بار پس از هفت سال بود که بانک مرکزی جاپان بحران مالی جهانی را عامل این تصمیم دانست. بانک مرکزی جاپان گفت که کذب شدن رشد اقتصادی جاپان احتمالاً برای مدتی ادامه خواهد یافت. تصمیم کاهش نرخ بهره با این امیدواری بود که نرخ جدید موجب خواهد شد که مصرف کنندگان پول بیشتری خرج کنند و در نتیجه از فشاری که به دلیل تقویت ین به صادر کنندگان وارد می شود کاسته شود. با اعلام کاهش نرخ بهره ارزش شاخص بهای سهام "نیکی"، اندکی افزایش یافت ولی در پایان معاملات 5 درصد از ارزش بهای سهام این شاخص کاسته شده بود. در ادامه تدابیری که دولت جاپان برای مقابله با بحران مالی جهانی اتخاذ کرده، صدراعظم جدید این کشور دومین بسته مشوق های اقتصادی خود در ظرف دوماه اخیر را معرفی کرد. این بسته 51 میلیارد دلاری (5 تریلیون ین) شامل کاهش عوارض راه های بزرگ و افزایش ضمانت وام های که به شرکتهای کوچک داده می شود. همچنان برنامه های کاهش مالیات و کمک های مالی برای خانوار های کم درآمد جاپانی در این بسته نیز در نظر گرفته

شده است. این بسته غیر از 11 و 7 تریلیون ین ای است که نخست وزیر پیشین جاپان در ماه آگست ارائه کرده بود. در این بسته همچنین وام‌های مسکنی که از مالیات معاف اند، برای رونق بخشیدن به بازارهای در حال رکود این کشور لحاظ شده اند. بودجه برای کودکان و سالمندان، و حمایت از جوانان بیکار هم از جمله برنامه‌های تازه اقتصادی در این بسته مشوقها هستند.

با وجود تدابیری که دولت جاپان برای مقابله با بحران مالی اتخاذ کرده است؛ بتاريخ 9 دسامبر اعلام شد که آمار اقتصادی در جاپان حکایت از عمیق تر شدن رکود اقتصادی در این کشور دارد و شرایط تعداد دیگری از کشورهای منطقه نیز باعث نگرانی شده است. در همین روز گزارش شد که بر اساس آمار بانک مرکزی جاپان سطح فعالیت های اقتصادی در سه ماهه سوم سال میلادی جاری نیم درصد کاهش یافته که نشان دهنده نرخ رشد منفی اقتصاد جاپان و عمق بحران در این مدت بیش از پیش بینی های قبلی بوده است. گفته شده که در صورت ادامه همین روند، نرخ رشد اقتصاد جاپان برای سال جاری منفی 1.8 درصد خواهد بود. همزمان با کاهش سطح فعالیت اقتصادی در جاپان، نرخ برابری ین- پول ملی این کشور- در برابر بسیاری دیگر از ارزهای خارجی افزایش یافته و باعث کاهش تقاضای خارجی برای صادرات جاپان شده است.

باتوجه به نگرانی در مورد وضعیت اقتصادی جهانی و به خصوص ضعف نهادهای مالی، بسیاری از سرمایه گذاران در سطح جهان در صدد بوده اند با تبدیل دارائی های خود به ارزهای معتبر، از سرمایه های خود حفاظت کنند و برای این منظور، در این اواخر به خرید دلار امریکائی و ین جاپانی روی آورده و به همین لحاظ باعث افزایش نرخ برابری آنها شده اند.

باتوجه به کاهش تقاضای داخلی و خارجی، شماری از شرکت های عمده جاپان در صدد کاهش تولید برآمده اند از جمله شرکت سونی، از بزرگترین تولیدکنندگان کالاهای الکترونیکی در جهان، گفته است تا 2010 حدود هشت هزار نفر از کارکنان این شرکت در سراسر جهان رایج می کند و از میزان سرمایه گذاری خود می کاهد.

در حالیکه شرکت های بزرگ جاپانی با کاهش سود مواجه هستند، آمار مربوط به ورشکستگی شرکت های کوچک جاپانی روبه افزایش بوده و به نگرانی در مورد گسترش بیکاری در این کشور دامن زده است. روز 5 جنوری- 2009 شرکت اتومبیل سازی هوندا اعلام کرد که در ماه گذشته فروش اتومبیل هوندا در بازار مهم امریکا- 30 درصد کاهش داشته و در مجموع در فصل گذشته مشتریان هوندا در سراسر جهان- 41 درصد کمتر شده اند. این مسئله باعث شد که هوندا در واکنش به چشم انداز نامناسب اقتصادی در صنعت تولید اتومبیل در جاپان، اروپا و امریکا تولید خود را کاهش دهد.

باتوجه به عمیق تر شدن بحران در جاپان، گزارش شده است که دولت این کشور اجرای یک برنامه اقتصادی به مبلغ 216 میلیارد دلار را مورد بررسی قرار داده است که بشکل هزینه های دولتی مورد مصرف قرار خواهد گرفت. اگرچه این گزارش تا هنوز مورد تایید منابع دولتی قرار نگرفته اما وزیر دارائی جاپان گفته است که باید به هر اقدام ممکن برای افزایش تقاضای داخلی مبادرت کرد و دولت برای این منظوری به بررسی سیاست های مختلف پرداخته است.

تاریخ 9 جنوری 2009 دولت جاپان اعلام کرد که حجم تولیدات صنعتی این کشور در ماه نوامبر 2008 به نسبت ماه های گذشته 8 درصد سقوط کرده که تاکنون چنین کاهشی بی سابقه بوده است. همزمان میزان بیکاری در جاپان نیز تقریباً 4 درصد جمعیت رسیده است. در ماه نوامبر 2008 با بیکار شدن بیش از 100 هزار نفر، رقم بیکاران- حدوداً به 2.5 میلیون- نفر رسید. همچنان- گفته شد- که در ماه اکتوبر سال- 2008 تولید در کارخانه های عمده جاپانی- 3.1 درصد کاهش داشت. که از سال 1953 چنین کاهشی در تولید سابقه نداشته است. بر اساس آمار جدیدی که توسط وزارت اقتصاد، بازرگانی و صنایع جاپان اعلام شده تولید صنعتی احتمالاً تا حدود 8 درصد در ماه دسامبر 2008 سقوط کند. این وزارت در بیانیه ای اعلام کرد که "در مجموع میزان تولید به سرعت در حال کاهش است." در بخش خودروسازی بسیاری از شرکت ها تصمیم گرفته اند تا زمانی که محصولات فعلی خود را نفروخته اند، محصول جدیدی تولید نکنند. دولت جاپان قبلاً پیش بینی کرده بود که اقتصاد این کشور در سال 2009 رشد نخواهد کرد. به اعتقاد کارشناسان اقتصادی با وجود تلاش دولت و بانک مرکزی جاپان برای کمک به وسیله افزایش نقدینگی و کاهش نرخ بهره به نظرمی رسد که شرایط رکود در جاپان بدتر خواهد شد.

رئیس شرکت تویوتا بزرگترین شرکت اتومبیل سازی جاپان گفت: "کاهش فروش محصولات این شرکت در ماه گذشته میلادی بسیار سریعتر و عمیق تر از آنچه پیش بینی می شد، بود." این شرکت مبلغ ضرر پیش بینی شده به نسبت سال گذشته در سود عملیاتی خود را (66.1) میلیارد دلار برآورد کرده است. خبر کاهش چشمگیر سود تویوتا پس از آن اعلام شد که جاپان از کاهش بی سابقه صادرات خبر داده است. تویوتا در ابتدا پیش بینی کرده

بود که سود آن در سال مالی جاری به 13.9 میلیارد دلار برسد، ولی در آخرین پیش بینی، رقم تخمینی را به 6.1 میلیارد دلار کاهش داد. همچنان جاپان در ماه نوامبر سال گذشته در تراز تجاری خود (2.5) میلیارد دلار کسری نشان می‌دهد. صادرات جاپان به کلیه نقاط جهان کاهش عمده داشته اما بیشترین میزان کاهش صادرات در مبادلات با آمریکا مشاهده می‌شود که بمیزان (33.9) درصد کاهش یافته است. از مجموع محموله های به مقصد اتحادیه اروپا (30.8) درصد کاهش یافته و از صادرات به چین نیز (24.5) درصد کاسته شده است. دولت جاپان می‌گوید که: "صادرات شرکت های جاپانی در ماه نوامبر 2008 نسبت به سال گذشته در کل (26.7) درصد کاهش یافته است. واردات کالا به جاپان نیز در کل حدود (14.4) درصد کاهش یافته است." رکود اقتصادی در منطقه:

سایر کشورها در این منطقه نیز از رکود جهانی در افزایش دشواری اقتصادی خود خبر داده اند. یک مقام چینی از کاهش میزان صادرات این کشور در مقایسه با سال گذشته خبر داده و گفته است که رشد سالانه بخش صنایع که در سالهای گذشته به مرز 10 درصد نیز می‌رسید در سال جاری از 5 درصد بیشتر نخواهد شد. توسعه صنایع چین در سالهای اخیر به طرز قابل توجهی به بازارهای صادراتی وابسته بوده و بروز رکود و بحران جهانی باعث کاهش تقاضا برای کالاهای ساخت چین شده است. شرایط اقتصاد چین به ورشکستگی تعداد قابل توجهی شرکت های تولیدی و در نتیجه به افزایش شمار بیکاران در این کشور منجر شده و نگرانی های در مورد ثبات سیاسی و اجتماعی در پی آورده است. در اواخر سال 2007 میلادی بانک جهانی اعلام کرد که برخلاف آنچه قبلاً از جانب این سازمان اعلام شده است، چین احتمالاً در سال 2012 به بزرگترین اقتصاد جهان تبدیل نخواهد شد. اقتصاد چین کوچکتر از آن میزانی است که قبلاً از جانب این سازمان اعلام شده است. در این گزارش علاوه شده است که بر اساس برآورد جدید (که میزان تولید ناخالص داخلی چین را 8.8 تریلیون دلار گفته بود) میزان تولید ناخالص داخلی (GDP) چین حدود (5.33) تریلیون دلار است. بالمقابل ارزش تولید ناخالص داخلی آمریکا حدود (12) تریلیون دلار برآورد شده بود. همچنان بانک جهانی برآورد کرده بود که درآمد متوسط سالانه مردم چین حدود (10) درصد میانگین درآمد سالانه مردم آمریکا است. بانک جهانی در گزارش جدید خود می‌گوید: "پنج کشور آمریکا، جاپان، چین، آلمان و هند در مجموع حدود نیمی از تولید ناخالص داخلی جهان را بخود اختصاص داده اند."

ذخیره ارزی چین متجاوز از یک ونیم تریلیون دلار است نحوه استفاده از این مبلغ تاثیر زیادی در اقتصاد چین می‌گذارد. چین تاکنون بخش اعظم ذخیره ارزی خود را صرف خرید اوراق قرضه دولتی آمریکا می‌کرد که بازدهی کمی دارد و در حقیقت وامی به دولت بوش محسوب میشد. بتاريخ 15 دسمبر 2008 مطبوعات غربی گزارش دادند که اقتصاد چین نیز وارد دوره رکود شده، صادرات چین بشدت کاهش یافته و وابسته شدن کارخانه ها میلیون ها نفر بیکار شده اند و یادآور شده بیکار خواهند شد. از پنج ونیم ملیون فارغ التحصیل تحصیلات عالی چین هنوز حدود یک ونیم ملیون تن آنان بیکار اند. سقوط بازار مسکن و بازار بورس و بیکاری از تبعات دیگر این بحران در چین است.

تاریخ 30 دسمبر 2008 رهبران شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس، موافقتنامه درباره اتحادپولی را تایید کرده و بدین ترتیب راه را برای به گردش انداختن یک پول رایج واحد، هموار کرده اند. رهبران عربستان سعودی، کویت، امارات متحده عربی، قطر، بحرین و عمان همچنین با انجام اقداماتی برای تاسیس یک بانک مرکزی جدید موافقت کردند. درخواست اقدامات هماهنگ منطقه ای برای کمک به رفع پی آمدهای بحران مالی جهانی، از دیگر مسائلی بود که شرکت کنندگان در اجلاس با آن موافقت کردند. کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس از سقوط قیمت نفت به شدت لطمه خورده اند. از ماه جولای سال گذشته قیمت نفت حدود 70 درصد کاهش یافته است. بسیاری از این کشورها تا 90 درصد ارزش خارجی خود را با فروش نفت خام تامین میکنند.

در خاتمه:

نظام سرمایه داری، با غصب ارزش اضافی از کارگران و کسب سودهای کلان از صدور سرمایه و معاملات نابرابر و غارت و تاراجگری خلقها و ملل متکی است و برای تحقق این اهداف در داخل کشور خودش و در سطح جهان به استثمار خلقها دست یازیده و از هیچ گونه ستم و تجاوز و جنایتی علیه خلقها و ملل مظلوم جهان روی گردان نیست. این نظام در طول تاریخ وجودی اش که در جهت انباشت سرمایه و کسب سود تلاش کرده هیچ منطق و معیار دیگری را بالاتر از منطق تجمع ثروت و سرمایه و کسب سود نمی‌شناسد. ایدئولوژی و فرهنگ نظام سرمایه داری، ایدئولوژی و فرهنگ حاکم را در کشورهای سرمایه داری تشکیل میدهد. در این کشورها سرمایه داران حاکم مطلق اند و بر تمام عرصه ها حکم میرانند. دولت هادرواقع نمایندگان سرمایه داران اند. مطبوعات

در همه بخش‌های آن در مالکیت و تحت کنترل سرمایه داران قرار دارد. رادیوها، تلویزیون‌ها، سینماها، روزنامه‌ها، مجله‌ها، اینترنت، و دیگر انتشارات همه همه ناشر افکار و فرهنگ بورژوازی امپریالیستی است. از این روابط و فشار مردم متأثر از همین ایدئولوژی و فرهنگ اند. در این جوامع امکانات خیلی محدودی برای بازتاب یافتن ایدئولوژی و فرهنگ توده‌های خلق وجود دارد. زیرا احزاب و سازمان‌های واقعاً انقلابی مردمی که در جهت تبلیغ و ترویج اندیشه‌ها و فرهنگ انقلابی در جامعه فعالیت میکنند نه از چنین امکانات مادی برخوردارند و نه هم دولت‌ها اجازه میدهند تا چنین ایده‌ها و فرهنگی را در سطح گسترده‌ای در جامعه پخش کنند. اگرچه در این کشورها بصورت رسمی پذیرفته شده است که عقاید مخالف می‌توانند وجود داشته باشند؛ اما این عقاید مخالف (نظام سرمایه داری) به طرق و شیوه‌های مختلف مورد انتقاد و حمله بورژوازی قرار گرفته و به اشکال مختلف بدنام میشوند. «یک نظام کنترل ظریف که قدرت خود اطمینان دارد توان اجازه دادن به نظرات مخالف را دارد. مادر عین حال مخالفین خود را با دقت هرچه تمامتر زیر نظر دارد و در هر لحظه آماده مرعوب کردن، سرکوب کردن، در هم شکستن و حتی نابود کردن آنهاست».

طبقات حاکم در کشورهای سرمایه داری و سایر نظام‌های استثمارگر و استثمارگر به انواع و طرق مختلف حاملین و مروجین ایدئولوژی و فرهنگ انقلابی را در جوامع‌شان زیر نام «بخطر انداختن امنیت ملی» مورد تهدید و تعقیب زندان و شکنجه قرار میدهند. از اینرو ایجاد تشکیلات انقلابی مخفی و تلفیق فعالیت‌های مبارزاتی علنی با شیوه‌های فعالیت مخفی در سطح جامعه برای نیروهای انقلابی مردمی الزام آور میشود. با آنکه در کشورهای سرمایه داری بگونه رسمی آزادی عقیده و بیان مجاز شمرده شده است؛ اما مجاز نیست که مالکیت خصوصی مورد سوال قرار گیرد. بعبارت دیگر «یورش به عرش اعلی سرمایه مجاز نیست» و بزرگترین حقی که بیک نیروی سیاسی مردمی داده شده است اینست که «اصلاح و تغییر جامعه از راه قانونی» بخاهد. در حالیکه راه قانونی برای تغییر جامعه و شرایط زندگی مردم در عالیترین شکل آن همان راه رفرمیستی و تداوم نظام کنونی است. در غیر آن هر کوششی در جهت رساندن آگاهی سیاسی به توده‌های مردم و نشر و پخش ایدئولوژی و فرهنگ انقلابی و مترقی در جامعه و سازماندهی توده‌های مردم و طرح استراتژی تغییر انقلابی جامعه و انهدام نظام سرمایه داری و جایگزینی آن بیک نظام عادلانه و انسانی فارغ از استثمار وستم، فارغ از تجاوز و جنگ و کشتار، وحشت و بربریت و جنایت در نزد سرمایه داران. «بخطر انداختن امنیت ملی» و صلح و آرامش جامعه» تعبیر و توجیه شده و به شدت سرکوب میشود.

در جوامع طبقاتی بطور عام و در کشورهای سرمایه داری بطور خاص، دولتها باتمام امکاناتی که در اختیار دارند به شیوه‌ها و ذرائع مختلف به شهروندان‌شان درس تقدیس مالکیت خصوصی، درس جهل و خرافات، درس خشونت و انسان ستیزی، درس خودپرستی و آزمندی و نژادپرستی میدهند. دولت‌های سرمایه داری بطور وسیع به پخش و گسترش پورنوگرافی در جوامع‌شان مبادرت مینمایند. سرمایه جهانی سالانه از این مدرک ده‌ها میلیارد دلار رفع میبرد. ویش از نیم تریلیون دلار از مدرک مواد مخدر طبیعی (تریاک، هیروئین، کوکائین و حبشیش) و مواد مخدر کیمیای (مانند LSD) سالانه به جیب سرمایه داران جهان میریزد. ترویج و تشویق بی بندوباری روابط جنسی و ترویج فحشا و ترغیب جوانان و نوجوانان به نوشیدن نوشابه‌های الکلی و مصرف مواد مخدر و نمایش فلم‌های مبتذل و منافی اخلاق انسانی در این جوامع همه و همه به منظور گمراه سازی و فاسد کردن توده‌های مردم خاصاً نسل جوان و لاقید ساختن آنها نسبت سرنوشت سیاسی‌شان صورت می‌گیرد.

بحران کنونی جهان سرمایه داری که از بخش مالی بزرگترین اقتصاد جهان (امریکا) آغاز شده و هرچه عمیقتر و گسترده تر اقتصاد‌های جهان را فرا میگیرد. تاکنون ده‌ها بانک و شرکت و کارخانه ورشکست شده و ملیون‌ها کارگر و کارمند آنها در کشورهای سرمایه داری شغل‌های‌شان را از دست داده اند. با وجود آنکه ظاهراً دولت‌ها اقداماتی «جدی» ایرا به منظور جلوگیری از سقوط بانکها و سایر مراکز مالی و برخی از بخش‌های صنعتی روی دست گرفته و به همین منظور صدها میلیارد دلار از پول مالیات دهندگان کشورهای‌شان را به بانکها و شرکت‌ها و بازارهای مالی و بخش صنایع داده اند، اما طوریکه دیده میشود هنوز اثری از بهبودی و رونق در هیچ یک از این بخشهای ورشکسته اقتصادی بچشم نمیخورد. هنوز آغاز پروسه است؛ ولی عمق فاجعه زمانی خواهد بود که خزاین دولت‌های سرمایه داری به ته زده و رونق اقتصادی نیز بوجود نیاید. باید توجه داشت که به لحاظ ماهیت و خصلت ذاتی سرمایه داری، رکود و بحران بیماری علاج ناپذیر سرمایه است و بعد از هر بهبودی و رونق دور دیگری از بحران و رکود آغاز می‌شود.

باید به ریشه‌ها و دلایل تاریخی، سیاسی، اجتماعی این بحران و صدماتی که به ملیون‌ها کارگر و کارمند در کشورهای سرمایه داری و برصدها ملیون کارگر و توده‌های زحمتکش در کشورهای تحت سلطه رسیده

و خواهد رسید، توجه نمود بحران کنونی جهان سرمایه داری در واقع از یکطرف ناشی از سرشت سرمایه و امپریالیسم و از جانب دیگر بیانگر فروپاشی سیاستهای اقتصادی نیولیبرالی و «گلوبلیزاسیون» و ورشکستگی پالیسی اقتصاد «بازار آزاد» و خصوص سازی است. در واقع در طی سه دهه اخیر جهان سرمایه داری با اتخاذ سیاست ها و برنامه های اقتصادی اش تا حد زیادی مقدمات این بحران را فراهم کرده است. اثرات ویرانگر این بحران بیش از همه بر زندگی کارگران و زحمتکشان سراسر جهان بسیار شدید خواهد بود. در طی این سه دهه بر اساس سیاست نیولیبرالی بورژوازی و تبلیغات گمراه کننده دولتها بخشهای زیادی از سرمایه، هزاران واحد تولیدی و صنعتی فروخته شده (که در ضمن ملیونها کارگری بیکار گردیدند)؛ همه به سوی بازار بورس روی آوردند. در ابتدا سهام این موسسات به قیمت های ارزان ارایه شد (خاصاً در انگلستان) اما بعد از مدتی بورس بازان و دلالان، تقریباً همه سهام کوچک را خریداری کردند و در چنگالهای بانکها و شرکت های بزرگ و غول پیکر قراردادند. بر اساس قوانین ذاتی سرمایه در شرایط کنونی صدها بانک و شرکت خورد و متوسط ورشکست شده توسط بانکها و شرکت های بزرگ خریداری می شوند و هر چه بیشتر سرمایه و ثروت در چنگال انحصارات بزرگ قرار گرفته و متمرکزتر می شود.

ایدئولوگهای- بورژوازی، «جهانی- شدن» یا «گسترش- سرمایه» را موعظه کرده و چنین- خزعبلاتی را تکرار میکردند که در شرایط «جهانی شدن سرمایه» رابطه بین کشورها نه بر پایه سلطه و تابعیت، بلکه رابطه ای- سیاسی، فرهنگی- مسالمت- آمیز،- توام- با گسترش- دموکراسی،- انتخابات- دموکراتیک و ظهور دموکراسی های نوپاست. و رابطه اقتصادی نیز پیام آور روابط «بازار آزاد»، «رقابت آزاد»، «تجارت آزاد» و در نتیجه بورس سهام نوپا و شکوفا و گسترش صنایع و خدمات نوعی بهم پیوستگی جهانی سرمایه های که رابطه ای حاکم بر آنها نه سلطه یک نیروی امپریالیستی بر دیگران بلکه در دست «نامرئی بازار» است آنها میگفتند: دیگر ما شاهد رقابت و جنگ بین انحصارات و دولت های امپریالیستی (مانند جنگ اول و دوم جهانی) نخواهیم بود، بلکه این سرمایه ها چنان درهم آمیخته شده اند که نمی توان سرمایه های امریکائی را از سرمایه های جاپانی و سرمایه های جاپانی را از سرمایه های اروپائی تمیز داد. اینها علت جنگ خلیج فارس را در اوایل دهه 90 میلادی، که امپریالیسم امریکا و متحدین آن به بهانه «آزادسازی» کویت مشتعل کردند، نه بخاطر تحقق اهداف غارتگرانه امریکا منجمله کنترل بر منابع انرژی آن منطقه و تسخیر بازار و نیروی کار ارزان و تسلط بر این منطقه استراتژیک و تثبیت و استحکام حکومت های قرون وسطائی وابسته شان مانند کویت و عربستان سعودی- و عمان- و امارات- متحده عربی؛ بلکه باین- دلیل- بود- که امریکا- تنها- قدرتی- در جهان- است- که میتواند «عدالت جهانی را برقرار کند»، امریکا نه بخاطر منافع ملی خود، که برای تثبیت حقوق بین المللی و جهانی و ارداین جنگ شد.

اما برخلاف امپریالیسم امریکا در اتحادیه دولت های امپریالیستی و ارتجاعی متحد آن به منظور تسلط بر این منطقه، جنگ را آغاز نمود. در این جنگ ارتش امریکا برخلاف حکم کنوانسیون ژنیو در مورد عساکر تسلیم شده و یاد ر حال فرار؛ ده ها هزار عسکر عراقی تسلیم شده و یا آنها را که در حال فرار بودند توسط هلیکوپترهای توپدارو جت های جنگنده بمباران کرده و بقتل رساند. بخش شمال عراق را عملاً مجزا و به گروه های کرد سرسپرده اش واگذار کرد و حق حاکمیت عراق را جبراً و قهراً از فضای این کشور سلب نمود. علاوه بر یکنه محاصره اقتصادی عراق نیم ملیون طفل عراقی با اثر گرسنگی و سوء تغذی جان دادند بعداً تهاجم نظامی امریکا و متحدین- آن- بر افغانستان- در اکتوبر 2001 (که- هزاران- نفر را بقتل- رسانده و یا معلول- و معیوب- کرده- اند و یاد ر زندان های مخوف امریکا در بگرام و سایر مناطق افغانستان مورد شکنجه های وحشیانه قرار داده اند و دولت دست نشانده را از گروه ها و عناصر میهن فروش و جنایتکار و ضد مردم تشکیل کرد). و بعد حمله نظامی بر عراق در ماه مارچ 2003 و سرنگونی رژیم صدام حسین و جنایات سهمگین ارتش امریکا بر مردم عراق که تا حال بیش از یک ملیون عراقی کشته شده و بیش از یک ملیون معلول و معیوب شده اند؛ چهار ملیون عراقی از کشورشان فرار کرده اند و ده ها هزار عراقی در زندان ابو غریب به شیوه های وحشیانه و غیر انسانی بوسیله ارتش امریکا شکنجه شده و صدها زن عراقی مورد تجاوز جنسی قرار گرفته اند، و کشور عراق در همه عرصه ها ویران شده است و هنوز هم این کشتار و جنایات علیه خلق عراق ادامه دارد. این همه وحشت و جنایات ضد بشری بر اساس دوکتورین «نظم نوین جهانی» و بمنظور گسترش امپراتوری جهانی امریکا صورت گرفته و می گیرد.

سرمایه تاریخ ظلمتبار و وحشتناکی دارد و از هر منفذ سرمایه خون فوران میکند. سرمایه با استثمار و ستم، غارتگری، دزدی، برده فروشی، آدم ربائی، تجاوز، کشتار، ویرانی، بربریت و بیعدالتی و غیر انسانی ترین اعمال علیه خلقها و ملل مظلوم انباشت شده است. انباشت سرمایه نتیجه غصب ارزش اضافی و دسترنج و عرق

ریزی ملیونها انسان زحمتکش روی زمین است که خود عمری را در فقر و مسکن، بیماری، بیسوادی و انواع رنج و مشقت و عذاب بسر برده اند. تاریخ، جوامع، طبقاتی، در تمام ادوار باخون-ریزی و جنایت، ستمگری و بربریت رقم خورده است. نظام سرمایه داری با شعار «آزادی، برابری، دموکراسی و حقوق بشر» به حاکمیت رسید؛ لکن خلقها و ملل را هر چه شنیعتر مورد استثمار و ستم قرار داده و جنایات هولناکی را علیه خلقها و ملل مرتکب شده است. امروز تمام فجایع و سببیتی که علیه خلقها و ملل مظلوم جهان صورت می گیرد منشاء اصلی آن نظام سرمایه داری و امپریالیسم ورژیم های وابسته و نوکران است. همه این تجاوز و کشتار، فجایع و وقایع شرم آور و ننگین ضد انسانی که در افغانستان و عراق صورت گرفته و میگیرد بوسیله دولت های سرمایه داری عمدتاً امپریالیسم امریکا انجام شده و می شود. بیش از نیم قرن است که رژیم صهیونیستی و استعمار گران اریل به حمایت و کمک همه جانبه نظامی، مالی و سیاسی امپریالیسم امریکا و امپریالیست های اروپائی متحدان خلق مظلوم فلسطین را ددمنشانه بقتل میرساند و آنها را در منجلابی از فقر و نیستی و بیچارگی قرار داده است. سالانه ده ها هزار زن- بوسیله باندهای مرتبط به سرمایه بین-المللی- قاچاق- شده و در پایگاه های- نظامی- امریکا در سراسر جهان و یا در امریکا و اروپا و سایر کشور های سرمایه داری به بردگی جنسی کشانده می شوند. خلاصه هر آنچه از ستم و استثمار، تجاوز و جنگ، کشتار، چپاولگری، ویرانی، و وحشتی که در جهان صورت میگیرد نتیجه عملکرد سرمایه است.

"نظام سرمایه داری و امپریالیسم در نهایت قادر به راهائی از چنگ تضادهای ذاتی شکل پایه ای کالا، نیست. روبنای عظیم متشکل از اعتبارات، مداخلات دولت، تدابیر مالی، رقابت سیاسی، برخوردهای نظامی، و غیره بر شالوده تولید و مبادله کالائی قرار گرفته است که توسط کار اجتماعی تولید میشوند، اما به تملک خصوصی در می آیند. برای اینکه ارزش و ارزش اضافی موجود در این کالاهای متحقق گردند، باید بفروش برسند. اینجاست آن تضاد ساده اما بالقوه انفجاری. برای اینکه ارزش کالا متحقق شود باید بفروش رود؛ اما از جانب دیگر، تضمینی برای فروش آن وجود ندارد. اگر فاصله زمانی میان تولید و فروش کالا خیلی زیاد شود، بقول مارکس «شکاف میان- خرید و فروش- بسیار زیادی- شود»- رابطه تنگاتنگ میان- آنها- یعنی- وحدت- شان خود را بوسیله یک بحران بیان- میکند»- بحرانهای- نهفته- در هر کالا، اکنون با قدرت باور نکردنی- و نیروی نابود کننده، خود را بروز میدهند. امانیروی- انارشی- که- تحرک- بی- سابقه- به سرمایه بخشیده است، در واقع لشکرهای از پرولتاریا را در هر گوشه از جهان بوجود آورده که گورکنان سرمایه اند. این نیروی محرکه انارشی تولید است که بطور روز افزون، اکثریت توده ها را به پرولتاریا تبدیل میسازد، و این توده های پرولتاریا هستند که بنوبه خود بالاخره نقطه پایانی بر انارشی تولید خواهند نهاد."

عصر ما عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتاریا است. از پیروزی انقلاب کبیرا کتوبر در سال 1917 طی بیش از (90) سال تا امروز مبارزات انقلابی پرولتاریا و توده های زحمتکش جهان مسیر پیچ و خمی را طی کرده و با پیروزی ها و شکستهای همراه بوده است. اگر چه نابودی مناسبات اجتماعی بورژوازی توسط انقلاب پرولتاری و پی ریزی نظام اجتماعی کیفیاً عالیتر (سوسیالیسم و کمونیسم) در ابعاد جهانی، در آینده نزدیک محتمل- بنظر نمی- رسد؛ اما- امری- است- که- حتماً- تحقق- یابتنی- است. نیروهای- مولده- طی- هر دوره، عظیمتر و اجتماعی تر شده است؛ تبلورات انارشی، جدی تر و انفجاری تر شده اند، پرولتاریا، در گذار از ماریچها، پیشرفتهای- انقلابی- و شکستهای- تلخ، خود را آبدیده ساخته، و مرتباً گردانهای- جدید- تری- را در سراسر جهان گرد آورده و اصول و درسهای مهمی را در رابطه با وظیفه تحول انقلابی جامعه، کشف و حاصل کرده است. بررسی علل داخلی و خارجی شکست انقلابات پرولتاری در روسیه و چین و آلبانی و شکست انقلابات دموکراتیک توده ای در عده ای از کشورهای دیگر و درس گیری از تجارب مثبت و منفی پیروزی و شکست این انقلابات در گذشته و شکست انقلاب نپال در شرایط کنونی و همچنان آموزش از تجارب مبارزات انقلابی پرولتاریای جهان- برای- همه- تشکیلات- و افراد انقلابی- پرولتاری- از اهم- مسایل- است. تا- در پرتو علم- انقلاب پرولتاریائی (مارکسیسم- لنینیسم- مائونیسم) بتوانند مسیر درست و اصولی مبارزه را علیه امپریالیسم و ارتجاع جهانی مشخص کرده و مبارزات انقلابی کارگران و خلق های تحت ستم و استثمار را در سراسر جهان در نیل به این هدف عالی و انسانی یعنی پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی و رسیدن به جامعه بی طبقه، رهبری- نمایند- همچنین- مبارزه- ایدئولوژیک- سیاسی- علیه- انواع- رویونیسم- و اپورتونیسم- در جنبش کمونیستی جهانی و طرد آنها یکی از اهم مسایلی است که باید آنرا بدون وقفه ادامه داد. زیرا بدون مبارزه با اپورتونیسم و رویونیسم مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع ممکن نیست.

بحران اقتصادی کنونی تقریباً همه اقتصادهای جهان را در بر فرا گرفته است. با آنکه در طی چند ماه اخیر قدرت های سرمایه داری حدود سه تریلیون دلار به اقتصادهای بیمارشان تزریق کرده اند؛ اما هنوز علایمی از بهبود

ورونق در بازار مشاهده نمی شود. واضح است که این بحران ملیونها انسان را در کشورهای سرمایه داری و ده ها میلیون تن از زحمتکشان را در کشورهای تحت سلطه به ورطه بیکاری و فقر فلاکت پرتاب میکند. این بحران با همان گستردگی موجب بی ثباتی و بحران سیاسی در اکثر کشورهای سرمایه داری و کشورهای تحت سلطه خاصاً آنده از کشورهای تحت سلطه که سرمایه داری در آنها رشد یافته تر است، نیز خواهد شد. از همین حالا سرمایه جهانی با موج گسترده از اعتراضات و تظاهرات صدها هزار کارگر بیکار شده در کشورهای سرمایه داری مواجه شده اند و با عمیقتر شدن این بحران دامنه این اعتراضات و تظاهرات هر چه وسیعتر خواهد شد. از اینرو کمونیستهای انقلابی و کارگران آگاه در کشورهای سرمایه داری و در کشورهای تحت سلطه باید مبارزه انقلابی را شدت بخشند تا از این فرصت های بوجود آمده که امپریالیسم جهانی در منجانب بحران عمیق اقتصادی گرفتار آمده است، استفاده کرده و طبقه کارگر و سایر طبقات و اقشار خلق زحمتکش را برای مبارزه انقلابی علیه امپریالیسم و ارتجاع آماده سازند. البته تحقق این امر از طریق ارتقای سطح آگاهی سیاسی توده های خلق و متشکل کردن آنها تحت رهبری حزب انقلابی طبقه کارگر (م ل م) امکان پذیر است.

منابع و مأخذ

- 1- کاپیتال (سرمایه) جلد اول (کارل مارکس)
 - 2- ماتریالیسم تاریخی (امیر نیک آئین)
 - 3- زمینه تکامل اجتماعی (مولفان: د. ک. میتروپولیسکی، ی. ا. زوبرینسکی، و. ل. کروفت- ترجمه پرویز بابائی)
 - 4- امپریالیسم بمنابۀ بالاترین مرحله سرمایه داری (لنین)
 - 5- مبانی علم اقتصاد (نیکو نین)
 - 6- علم انقلاب (لنی ولف)
 - 7- خدمات فناپذیر مائوتسه دون (باب آوکیان)
 - 8- امریکا در سرانسیب (تنوری بحران عمومی- جلد اول) {ریموند لوتا و فرانک شانون}
 - 9- یاسوسیالیسم یا بربریت (ایستوان مزاروش- ترجمه داکتر مرتضی محیط)
 - 10- تاریخ حزب بلشویک
 - 11- کتاب «امپراتوری» (مایکل هارت و آنتونیوانگری)
 - 12- یادداشت های از مطبوعات اروپائی، منجمله سایت فارسی (بی بی سی)
 - 13- ژورنال (انستیتوت اقتصاد سیاسی- شماره جنوری 2008)
- 6 فبروری 2009 (18 دلو 1387)
نوشته از: پولاد